

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران در آستانه ۳۰ خرداد سال ۶۰

● جلال آصف

۱۱۷

سخن آغاز

بهترین راه برای شناخت هر سازمان و گروه؛ اعم از فکری، اجتماعی و سیاسی، بررسی کارکرد و رفتارها و نقادی آن است. از سوی دیگر وقتی این بررسی و ارزیابی درست خواهد بود که در بوتۀ زمان و تاریخ و پس از گذشت موج‌های اولیه (اعم از هیجان‌ها، شایعه‌ها و غوغاها و آثار زودگذر و...) و تثبیت شرایط و همچنین پدیدار گشتن آثار و نتایج آن حرکت و عمل صورت گیرد و در این زمان است که مورخ آگاه و بی‌غرض می‌تواند به دور از هیاهو و حتی تمایلات و احساسات شخصی خود و دیگران با نگاهی به گذشته و چگونگی رویداد و همچنین آثار و نتایج آن به قضاوت و نتیجه‌گیری بپردازد.

حرکت مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در تاریخ ۳۰ خردادماه سال ۱۳۶۰ نیز خارج از این قاعده نیست. امروز که نزدیک به سه دهه از آن روزگار می‌گذرد، بسیار شفاف‌تر می‌توان آن را بررسی کرد زیرا علاوه بر بررسی ریشه‌ها و چگونگی آن به آثار و نتایج و بهره‌های آن حرکت نیز دسترسی داریم. جامعه در حال ثبات و پویای امروزی بسیار بهتر می‌تواند به گذشته خویش نظر اندازد.

امروز به لطف مخالفان و موافقان، اسناد و واقعیت‌های زیادی آشکار شده است. این اسناد و واقعیت‌ها در بین خاطرات و مصاحبه‌های افراد مختلف از گروه‌های اپوزیسیون، اعضای جداشده سازمان مجاهدین خلق (که البته هنوز هم برخی با جمهوری اسلامی مخالفت می‌نمایند) و حتی بیانیه‌ها و مصاحبه‌های خود سازمان مجاهدین خلق به منظور دفاع از حرکت سال ۶۰ خویش در نزد هواداران و منتقدان، انعکاس یافته است و کار تحلیل تاریخی را از حدس و گمان به سوی واقع‌بینی و راستگویی سوق می‌دهد.

علاوه بر اسناد و خاطرات و تحلیل‌های افراد و گروه‌ها بخشی نیز به عنوان نتایج و آثار حرکت سازمان مشهود شده که دارای اهمیت زیادی باشد، زیرا بهترین شیوه‌های شناخت هر اقدامی، نگاه به آثار و نتایج آن عمل است.

در این پژوهش که توسط یکی از بریده‌های سازمان تهیه شده است کوشش شده تا با نگاهی به علل و عوامل پیدایش جنگ مسلحانه سازمان مجاهدین خلق و همچنین اهداف سازمان از اتخاذ این استراتژی و همچنین چگونگی ایجاد تظاهرات مسلحانه و در مجموع آثار و نتایج آن، سؤالات بسیاری را مطرح و مورد بررسی قرار دهد.

وضع داخلی و خارجی کشور در آستانه ۳۰ خرداد ۶۰

نگاهی هر چند گذرا به برخی تحولات و حوادث کشور در حوالی خردادماه سال ۱۳۶۰ موجب درک بهتر اوضاع و شرایط عمومی کشور در عرصه‌های داخلی و خارجی شده و برای بررسی موضوع مورد بحث یعنی مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین خلق نیز اهمیت بسزایی دارد.

در صحنه خارجی و بین‌المللی علاوه بر حمله عراق به ایران که با حمایت وسیع تسلیحاتی شوروی و کشورهای بلوک شرق و فرانسه و همچنین کمک‌های اقتصادی، اطلاعاتی و تبلیغاتی - دیپلماسی کشورهای غربی از جمله آمریکا، انگلیس، آلمان و یاری همه‌جانبه کشورهای عربی (حتی از نظر نیروهای نظامی و کمک‌های لجستیکی و مالی و...) بود،^۱ کشور ایران در شرایط تحریم اقتصادی گسترده از سوی کشورهای صنعتی گروه ۷ و اتحادیه اروپایی به سر می‌برد و تمامی این مسائل همراه با نوعی فشار روانی، تبلیغاتی و دیپلماتیک بود؛ به خصوص که اشغال نظامی افغانستان از سوی اتحاد جماهیر شوروی مورد مخالفت امام خمینی قرار گرفته بود و لذا علاوه بر خطر بالفعل در مرزهای غربی، شمال و شرق ایران نیز با خطری بالقوه مواجه بود.

اگر دخالت نظامی آمریکا در ایران به بهانه آزادی گروگان‌های سفارت آمریکا در طبرس و شکست کامل و مفتضح آن، سرآغاز و طلایه‌ای برای تهدیدها و فشارهای بعدی آمریکایی‌ها (البته به شکل‌های دیگر و غیرمستقیم) در نظر گرفته شود، عمق و وسعت پیام تهدیدآمیز آنان به خوبی معلوم می‌شود.

در داخل کشور نیز در حالی که نیروهای بیگانه عراقی بخش‌های وسیعی از استان‌های خوزستان و ایلام را تصرف کرده بودند، گروه‌های تجزیه‌طلب و وابسته‌ای که از سوی بیگانه حمایت می‌شدند همچون دموکرات و کومله در کردستان و آذربایجان غربی، فداییان خلق در گنبد و ترکمن صحرا و همچنین افرادی موسوم به خلق بلوچ، به بحران‌های قومی - قبیله‌ای، نژادی و منطقه‌ای و حتی مذهبی (نزاع بین شیعه و سنی) دامن زده و مقصد اصلی خویش را که همانا جدا

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

ساختن بخش‌هایی تاریخی و همیشه ایرانی از آغوش مام میهن بود، دنبال می‌نمودند. حضور خشونت‌آمیز و تفرقه‌گرای این احزاب و گروه‌های ساخته و پرداخته استعمار، علاوه بر کسری بودجه و بحران اقتصادی ناشی از تحریم ایران و بلوکه شدن دارایی‌های کشور در آمریکا (که عمده ذخایر مالی ایران را تشکیل می‌داد) و همچنین نوپایی انقلاب، کمبود نیروهای متخصص و وفادار به انقلاب و مشکلات دولت رجایی، شرایط بسیار حساس و خاصی را ایجاد کرده بود که البته حضور بسیار گسترده و پافشاری مردم در تحمل مشکلات در تمامی صحنه‌ها و لحظه‌ها و پذیرفته شدن آیت‌الله خمینی به عنوان رهبر انقلاب و کسی که حرف آخر را برای مردم و تمامی گروه‌ها بیان می‌کرد، موجب شد تمامی دسیسه‌ها ناکارآمد گشته و همبستگی کشور حفظ گردد و بهترین ملاک و شاخص برای این حضور نگاهی به آمار شرکت‌کنندگان در انتخابات آن زمان و آرای مردم در حمایت از نظام در آن گزینش‌ها (همچون فراندوم قانون اساسی، انتخابات مجلس اول و دوره اول و دوم ریاست جمهوری) و همچنین داوطلبان شرکت در جبهه‌های نبرد و گستردگی تظاهرات و نمازهای جمعه می‌باشد؛ به طوری که خود مسعود رجوی اقرار کرده که آیت‌الله خمینی دارای محبوبیتی ۹۹ درصدی بود.^۲

۱۱۹ اما سؤال اینجاست که در این شرایط بحرانی که علاوه بر تکلیف مذهبی و دینی، وجدان ملی و میهنی و ایران‌دوستی نیز افراد و گروه‌ها را به یکپارچگی و حضور مثبت و فعال در صحنه حفظ کشور فرامی‌خواند، سازمان مجاهدین خلق ایران چه عملکرد و واکنشی داشت؟

هر چند در آغاز کار، هجوم ارتش عراق به ایران از سوی سازمان مجاهدین خلق محکوم و تجاوزی از سوی رژیم ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم خوانده می‌شد، اما در حیطه عمل سازمان اعلام کرد به شرط آنکه دولت ایران جبهه مستقلی را در اختیار سازمان گذاشته و در ضمن فرماندهی آن جبهه را نیز بدون نظارت دولت و ارتش به سازمان تفویض کند، حاضر به شرکت در جنگ است و خواه‌ناخواه دولت ایران نیز مانند هر حکومت دیگری با این پیشنهاد مخالفت کرد، زیرا این اقدام نقض صریح حق حاکمیت ملی کشور بود و علاوه بر مصالح امنیتی و نظامی می‌توانست موجب تجزیه کشور و تبدیل ایران به افغانستان و لبنانی دیگر شود.^۳

یکی از احتمالات در مورد پیشنهاد سازمان آن است که سازمان به طور یقین واکنش طبیعی نهاد حاکمیت در برابر پیشنهاد خود را که همان مخالفت بود حدس می‌زد و به همین علت با ارائه این پیشنهاد و سپس رد آن می‌توانست ادعا کند بر اساس ضوابط و اهداف و نظر شورای سازمان پیشنهاد همکاری و شرکت خویش در جنگ را ارائه کرده ولی مورد مخالفت قرار گرفته و لذا این مشکل حکومت است که نمی‌تواند همکاری سازمان را بپذیرد نه مشکل سازمان. سازمان در قبال جنگ، دیگر وظیفه ملی و وجدانی ندارد و این مشکلی است که باید خود رژیم حل کند و با این

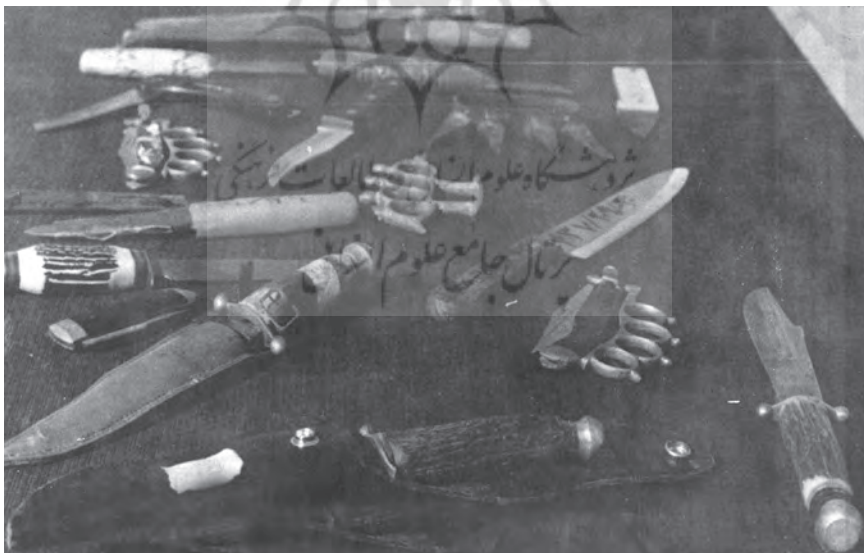
ترفند اولاً سازمان مجبور نبود نیروها و طرفدارانش را به عنوان سرباز و بسیجی تحت فرماندهی حکومت درآورد و در نتیجه از نعمت آنان محروم شود و یا اختیار آنان در دست سپاه و ارتش قرار گیرد؛ و از سوی دیگر سازمان می‌توانست با تمرکز توان و برنامه‌ریزی‌های خود در درون کشور بر اوضاع داخلی و رقابت‌های سیاسی نظارت و نفوذ بیشتری اعمال کند. به خصوص که بیشتر اعضای سپاه و بسیج و حتی بدنه اجرایی حکومت به جنگ و مسائل مربوط به آن همچون سیل روزافزون آوارگان و مهاجران جنگی مشغول بودند.

البته همین پیشنهاد موجب مشکوک شدن حاکمیت به سازمان شد و لذا در محدوده نفوذ ابوالحسن بنی‌صدر که علاوه بر رئیس‌جمهور، فرمانده کل قوا نیز بود در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۵۹ فرمان دستگیری و اخراج نیروهای احتمالی مجاهدین از جبهه‌های جنگ صادر شد و این تمهید و پیشنهاد تقریباً نتیجه‌ای به ضرر خود سازمان داد.

نگاهی کلی درباره علل و عوامل پیدایش جنگ مسلحانه

دانستن این نکته که سازمان به چه دلیل و بهانه‌ای و با کدام انگیزه و تحلیل به جنگ مسلحانه دست یازید؛ آیا سازمان با میل خود این کار را انجام داد و یا مجبور به این عمل شد، محور اصلی بحث در این قسمت می‌باشد.

۱۲۰



نمونه‌ای از ابزار جنایات منافقین در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

سال‌ها پس از تظاهرات مسلحانه سازمان در خردادماه سال ۱۳۶۰ و ورود به فاز نظامی و پس از آنکه تمامی این مانورها و تاکتیک‌ها به شکست انجامید، رهبری سازمان یعنی مسعود رجوی مورد انتقاد شدید اعضای سازمان و دیگر گروه‌های اپوزیسیون قرار گرفت که در این انتقادات علاوه بر بی‌کفایتی، خودرأیی، خودبزرگ‌بینی و توهم، متهم به نوعی خیانت و ریاست‌طلبی نیز گردید.^۴ در مقابل مسعود رجوی نیز در دفاع از خود مجبور شد با این ادعا که رژیم ما را مجبور به مبارزه مسلحانه کرد به سئوال‌ها و انتقادات پاسخ دهد^۵ که البته این ادعای رجوی از سوی منتقدان پذیرفته نشد و از همین دفاعیه او مطالبی دیگر علیه خود او بیرون آمد.^۶

در مورد ۳۰ خرداد سازمان مجاهدین خلق بدون در نظر گرفتن مسائل مربوط به خود همچون ایدئولوژی، ساختار، نیروها، استعدادها، استراتژی و تاکتیک‌ها و در یک کلام تمامی آنچه که رفتارهای حساب‌شده یا نشده خود بوده است، تمامی تقصیر و گناه پیدایش و پیامدهای ۳۰ خرداد را به گردن حکومت اسلامی و گردانندگان آن می‌اندازد و بر این ادعاست که جمهوری اسلامی موجب پیدایش و حتی مجبور کردن سازمان به ورود به فاز نظامی شد و خود سازمان در این مسئله هیچ نقشی نداشته است.

۱۲۱

درباره این ادعای سازمان مجاهدین، چند سئوال اساسی مطرح است:

۱. چرا و به چه دلیل سازمان مجاهدین سیاست و رفتاری را که می‌دانست دیکته شده جمهوری اسلامی است و نتیجه آن به ضرر سازمان و به قول دیگر گروه‌های اپوزیسیون به نفع رژیم می‌باشد انتخاب کرد و چرا سازمان فریب این کار را خورد و حتی به آن القابی همچون قیام مسلحانه و خیزش و... و سرآغاز سقوط سه‌ماهه و سپس شش‌ماهه حکومت داد. آن هم در حالی که می‌دانست تمامی اینها دروغ و شعار و چیزی جز یک انتحار و خودکشی سیاسی آن هم از نوع تحمیلی بیش نیست!^۷

۲. آیا خود سازمان در برابر این حوادث صرفاً تماشاچی و همچون آینه بوده است؟ آیا سازمان با آن همه بیانیه و سخنرانی و میتینگ و اظهارنظر که در تمامی مسائل دخالت می‌کرد، هیچ‌گونه رفتار و سیاستی نداشته و عنصری خستی بوده است؟

ضعف سازمان مجاهدین خلق در دو بخش سازمانی و ساختاری

یکی از مشکلات و نارسایی‌هایی که از نخستین روزهای تأسیس، دامنگیر سازمان مجاهدین خلق بوده است، ضعف آنان در دو بخش ایدئولوژیک و ساختاری و همچنین ناتوانی در تدوین راهکارها و راهبردهای مناسب در جهت دستیابی به اهداف موردنظر بوده است که این معضل ناشی از تفکر تک‌بعدی و تنگ‌نظرانه آنان و نیز نداشتن رهبری خردمند و مصلحت‌گرا و ضعف

فزاینده دانش سیاسی و اجتماعی در بین اعضای آن است.

این نقص سازمان چه در قبل و چه بعد از انقلاب اسلامی موجب شد سازمان بسیار آسیب پذیر و فاقد هرگونه عملکرد و کارنامه مثبت و تأثیرگذار شود، تا آنجا که قبل از انقلاب اسلامی با ضربه ساواک در عرض چند ماه متلاشی شد^۷ و قبل از این ضربه بیرونی، از درون نیز دچار تلاشی و انفجار ناشی از اختلاف و نبرد بر سر قدرت گردید^۸ و پس از انقلاب نیز سازمان نتوانست در عرصه درگیری‌ها و رقابت‌های سیاسی حتی همگام با گروه‌های محافظه کار و محتاطی چون نهضت آزادی حرکت کند.

یکی از این ضعف‌های مهم مجاهدین که در بخش تاکتیکی آن نهفته بود عبارت است از تکیه بیش از حد و صرف بر مبارزه مسلحانه که به همین دلیل سازمان نمی‌توانست و نتوانست زمینه و یا حداقل انگیزه‌ای برای کسب دانش سیاسی و تجربه کار دموکراتیک و آموزش و انتقال آن به اعضای خود کسب نماید.^۹ و به همین علت سازمان مجاهدین خلق نتوانست در رقابت با دیگر گروه‌های سیاسی اعم از اسلامی و سکولار و حتی جریان الحادی حزب توده ادامه حیات دهد و در نتیجه مجبور به بحران‌آفرینی برای حفظ حیات خود بود و به دلیل همین فقدان دانش سیاسی، مرتکب اشتباه‌های فراوان سیاسی شد که با ورود به بن‌بست بلافاصله شگردی مخالف با رفتار قبلی پیشه می‌کرد. نمونه آن را می‌توان در روابط و رویکرد متزلزل و مقطعی با آیت‌الله خمینی، آقای منتظری، مرحوم طالقانی، ابوالحسن بنی‌صدر، گروه دموکرات کردستان و فداییان خلق مشاهده نمود.^{۱۰} در جمع سازمان نتوانست هیچ راهکار ثابت، مشخص و منسجمی در مسیر حرکت سیاسی خویش ترسیم کند و لذا منحنی رفتارهای آن از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ یعنی ۲ سال و ۴ ماه دارای افت و خیز و گسست‌های تعجب‌آوری است.

این مسئله موجب شد تا آنان در مسیر مبارزه یا آنچه در نظر آنان رسیدن به جامعه ایده‌آل یا مطلوب بود، از شیوه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و به عبارت بهتر حرکت فراگیر و توسعه همه‌جانبه غافل مانده و اعتقاد داشته باشند صرفاً باید از مبارزه نظامی (که آن هم بیشتر شامل رفتارهای تروریستی و غیرانسانی می‌شد) استفاده کنند و به طور عملی و علنی با قانون، چه در شکل بین‌المللی و جهانی و چه عرفی و داخلی مخالفت نمایند؛^{۱۱} و به همین دلیل نتوانسته‌اند در قالب قوانین و نظام‌های پذیرفته شده همگانی و حتی دموکراتیک فعالیت کنند و بسیار مشاهده شده است که آنان در کشورهای آزاد غربی همچون فرانسه، سوئد، نروژ و ... نیز به قانون‌شکنی روی آورده‌اند^{۱۲} و در بخش قوانین و حقوق اولیه انسانی و طبیعی نیز به سرکوب عواطف انسانی نظیر عشق و ازدواج و فرزنددوستی و روی آوردن به طلاق و جدایی و حتی شیوه‌های خلاف دین اسلام (همچون رعایت نکردن عده طلاق در ارتباط با ازدواج مسعود رجوی و مریم

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

عضدانلو، علاوه بر اشکالی که در طلاق مریم می‌باشد) پرداختند که همه و همه دال بر ناتوانی سازمان در تطبیق با فضای آرام و همگانی و نشانه دگماتیسم درونی آن گروه است. تکیه مجاهدین بر مبارزهٔ خشن، آنان را به شکلی سازمانی و کاملاً سخت‌افزاری و به دور از تفکر و اندیشه قرار داده است. رفتارهای بعدی سازمان از جمله برخوردهای شدیدی که با بسیاری از نیروهای سازمان در عراق صورت گرفت و تنها جرم آنان طرح سؤال و گاه نیز انتقاد به عملکردهای مختلف سازمان بود و یا اقدام‌هایی همچون سانسور کتاب و روزنامه در اردوگاه‌ها و همین‌طور فیلم‌ها و گزارش‌های تلویزیونی^{۱۳} از نمونه‌های این تفکر سخت‌افزاری است که اینک در اوایل انقلاب نیز در جریان بحث رأی به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر توسط مجلس اول، سازمان مجاهدین خلق به جای بحث و مناظره و گفت‌وگو با نمایندگان مجلس، آنان را به مجازات تهدید نمود.^{۱۴} این شیوه یعنی تهدید و ترساندن نمایندگان مجلس و ترور آنان نه تنها با مصونیت پارلمانی، احترام به آرای مردم و امنیت اجتماعی، فکری، سیاسی و روانی، بلکه با منطق سیاسی و مبارزاتی نیز نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان منافات داشت.

ضعف دانش سیاسی اعضای سازمان اعم از رده‌های بالا و پائین نکته بسیار روشنی است و حتی خاطرات اعضای سازمان بیانگر این مسئله است که آنان بدون داشتن هر گونه تحلیل و تفکر تنها به آن چیزی عمل کرده و معتقد بودند که از بالا دیکته می‌شد و در برخی مواقع افراد بدون قانع شدن از جنبه روانی و ذهنی، تنها به دلیل وحشت از اتهام‌های مختلفی چون بریدگی و کم آوردن و ... تابع دستورهای سازمان بودند و به علت همین فقر بینشی در بین اعضای سازمان مشاهده می‌گردد که تنها پاسخ برای بسیاری از افراد، فحش و ناسزا و کتک‌کاری بوده و می‌باشد.^{۱۵} شاید فقر بینش سیاسی در بین اعضای ردهٔ پائین هر سازمانی مسئله‌ای طبیعی باشد، اما چگونه می‌توان این کمبود را در بین اعضای شاخص و کادر رهبری توجیه کرد و به طور مثال چگونه است که رهبری سازمان مجاهدین خلق در حالی که در اوایل انقلاب علاقه‌ای به بنی‌صدر نداشت و نیز بعد از مدتی که از بحران سال ۱۳۶۰ گذشت، او را به کنار نهاد، در سال ۱۳۶۰ سرنوشت خود را با وی گره زد و سازمان و اعضای آن را با بن‌بست و بحرانی عمیق و آیندهٔ سوخته سیاسی روبه‌رو گردانید؟! آیا تمامی راههای دیپلماتیک و مبارزهٔ آرام بسته بود؟!

علاوه بر این مسئله، رفتارهای فرصت‌طلبانه و دوران‌شدید بین قطب‌های مخالف، آیا جز شاهدی بر اشتباه بودن نگاه و عمل سازمان دارد و ناپایداری افکار و رفتارهای آنان؟! آیا حرکت به سمت بحران‌آفرینی و تنش‌زایی در حالی که همگان آن را مانع فرایند رشد و توسعه، حتی در بخش گروهی و مبارزاتی می‌دانند، ناشی از کج‌فکری و نگاه متحجرانه نیست؟! در اینجا بد نیست به یک مشکل جانبی سازمان که آن نیز ناشی از ضعف فزایندهٔ آنان در

رویاریویی با مشکلات و حل آن از راههای عاقلانه است اشاره گردد:

نگاهی هر چند کوتاه و گذرا به متون سیاسی و تبلیغاتی مجاهدین در برخورد با جریانهای مخالف و منتقد خودش، نشان می‌دهد اعضای این گروه از نظر درونی و ماهیتی در حوزه‌های تصمیم‌گیری و عملکردی چنان ضعف دارند که حتی توان رویاریویی به شیوه گفت و گو و پاسخ‌هایی هر چند به ظاهر قانع‌کننده با دیگران را ندارند و به همین دلیل سعی می‌کنند با توسل به حره فحش و ناسزا و سیل تهمت و افترا آنان را از صحنه بیرون نمایند و کرامت و شخصیت انسان‌ها را صرفاً به دلیل همراه نبودن با سازمان زیر پای خویش لگدکوب کنند و حتی متوسل شدن آنان به شیوه‌های آکنده از فحش و ناسزا بسیار شبیه به رفتارهای اراذل و اوباش بوده و شاید نامیدن آن به لمپنیسم سیاسی که ناشی از ضعف و پوچی می‌باشد، بهتر است.

معلوم نیست سازمان با این رفتارهای عوامانه چگونه می‌خواهد به اصلاح نظام‌های اجتماعی و سیاسی بپردازد، زیرا سازمان علاوه بر ادعاهای سیاسی، دارای ایده‌آل‌های اجتماعی و فرهنگی نیز می‌باشد.

هر چند طبق اذعان مخالفان جمهوری اسلامی ایران، این سازمان مجاهدین خلق بود که برای اولین بار در طول سال‌های ۵۹-۱۳۵۸ شروع به فحاشی علیه روحانیون و معتقدان به نظام جمهوری اسلامی ایران نمود^{۱۶} اما باید کاملاً توجه داشت که این فحاشی‌ها تنها منحصر به عناصر حکومت نگردید و علاوه بر طرفداران رژیم سلطنتی، گروه‌های انقلابی و اصلاح‌طلب بعد از انقلاب که بعدها عضو اپوزیسیون مخالف نظام شدند (همچون ملی‌گراها، ملی - مذهبی‌ها و...) و افراد شاخص سیاسی نیز شامل این مراسم و الطاف مبارزاتی سازمان شدند و این حقیقت در تمامی گفته‌ها و نگاشته‌های سازمان مجاهدین خلق به وضوح هر چه تمام‌تر مشهود می‌باشد^{۱۷} و تنها اثر عملی این رفتار سازمان ایجاد جو مسموم آکنده از تشنج، بی‌ادبی و انحراف گفتاری است که در ضمن، طفره رفتن سازمان از پاسخ به هرگونه سؤال ساده را نیز به دنبال داشته است.

در هر حال ضعف و ناتوانی سازمان مجاهدین خلق از لحاظ نیروی انسانی و هواداران در بخش کیفی و نبود قدرت رقابت با دیگر گروه‌های سیاسی موافق یا منتقد مانند حزب جمهوری اسلامی، حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی نیز موجب شد مجاهدین نتوانند از راههایی همچون نفوذ دادن عناصر بوروکرات در اداره‌ها و سازمان‌های دولتی و یا نفوذ آرام و مسالمت‌آمیز، به برتری سیاسی و اجتماعی دست یابند و لذا راهی آسان‌تر یعنی همان شیوه‌های شعارزدگی و بحران‌آفرینی را که به خصوص در آن زمان به دلیل وجود شور و شوق وافر انقلابی و حرکت سریع و شتابان تحولات جامعه کشش و زمینه بیشتری داشت انتخاب کردند که البته گذشت زمان اثبات کرد این مسیر فقط توانست سقوط و نابودی واقعی سازمان را به جلو اندازد

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

و مشکلات آن را چند برابر کند.

نگاهی هر چند گذرا و حتی مقایسه‌ای بسیار ابتدایی بین برخی شخصیت‌های سیاسی آن دوران همچون بازرگان، بنی‌صدر، بهشتی، رجایی، داریوش فروهر، کیانوری، احسان طبری، باهنر، یدالله سبحانی، سنجابی، منتظری، هاشمی رفسنجانی، قطب‌زاده، حسن آیت، شخصیت‌های متنفذ روحانی و... با سازمان که صرفاً دارای دو مهره اصلی یعنی مسعود رجوی و موسی خیابانی بود، نشان می‌دهد، مجاهدین به هیچ‌وجه دارای شخصیت‌های معتبر، دارای سابقه سیاسی قابل رقابت با دیگران و با نفوذ بالایی اجتماعی - سیاسی نبودند و این در حالی بود که آنان بسیار به ساختن شخصیت‌هایی با ابعاد کاریزماتیک اهتمام داشتند^{۱۸} که نمونه آن تبلیغات شدید بر روی افرادی چون حنیف‌نژاد و... می‌باشد.^{۱۹}

در هر حال سازمان مجاهدین خلق، همچون دیگر گروه‌هایی که فاقد استراتژی مدون و دقیق و همچنین رهبری و کادر هدایت‌گر و دارای دانش و بینش و جامعه‌نگری عمیق هستند، از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی علی‌رغم برخی رفتارهای به شدت انقلابی و همچنین تندروری‌های بیش از حد که یقیناً در جهت کسب وجهه مردمی و جایگاه اجتماعی و سیاسی و همراهی با موج غالب انجام می‌داد، برای بقای خویش به عنوان سازمان سیاسی مقتدر و تأثیرگذار دچار مشکلات اساسی بود و در نتیجه متوسل به بحران‌آفرینی یعنی پیش گرفتن شیوه‌های غیرمعمول گردید و

۱۲۵



مناقضین، آشوب و بحران‌آفرینی

البته در برآورد اوضاع و نیاز اساسی جامعه ایرانی و همچنین امکانات، توانایی‌ها و ضریب نفوذ خویش در بین اقدار جامعه، دچار توهم و تخیل و زیاده‌طلبی گردید و با خیال اینکه می‌تواند انقلابی دیگر را سازماندهی نماید و حاکمیت کشور را در دست گیرد، سعی نمود با بهره‌برداری از بحران‌ها و مشکلات داخلی و خارجی کشور، دست به ابتکار عمل برای استفاده از امتیاز غافلگیری زده و حرکت مسلحانه خویش را به مرحله عمل وارد سازد که به دلیل عدم درک صحیح اوضاع و شرایط یعنی همان فقر بینشی و تصمیم‌گیری صحیح در کادر رهبری سازمان، نه تنها نتیجه این اقدام به شکست انجامید و وضعیت سازمان را به مرز خودکشی سیاسی - اجتماعی کشاند، بلکه متحدانی چون ابوالحسن بنی‌صدر را نیز غرقه ساخت.

شاید اگر سازمان مجاهدین خلق در حالی که فاقد زیرساخت‌های محکم اجتماعی و سیاسی و همچنین ظرفیت‌های لازم بود، انگیزه‌های فزون‌خواهانه خود را برای کسب قدرت و توانایی بیشتر مهار می‌کرد و حاضر نمی‌شد به هر قیمتی حتی ریخته شدن خون افراد بی‌گناه وارد فاز نظامی شود؛ و همچنین احتمالاً اگر مرحوم طالقانی در شهریور سال ۱۳۵۸ فوت ننموده بود، حادثی چون حرکت مسلحانه ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ و حتی درگیری دانشگاه تهران در ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۹ پیش نمی‌آمد. زیرا مرحوم طالقانی به دلیل دارا بودن عوامل تأثیرگذار اجتماعی و سیاسی همچون دوستی طولانی با آیت‌الله خمینی و روابط صمیمانه با دیگر گروه‌ها همچون نهضت آزادی، جبهه ملی، سران حکومت و نفوذ زیاد در بین مردم و عنوان پدرخواندگی برای سازمان مجاهدین خلق و همچنین دارا بودن روحیه‌ای ملایم و مخالف با تندروی و اعمال خشونت‌آمیز، در کنار سابقه بسیار طولانی مبارزاتی و کار سیاسی که حتی به دوران رضاخان می‌رسید^{۱۹} می‌توانست مجاهدین خلق را تا حد بسیار زیادی مهار و یا قانع کند و آنان را به رفتارهای معقول و قانون‌مند متقاعد کند. کما این که قبل از آن نیز در این راستا یعنی سوق دادن مجاهدین به سمت همگامی با قانون اساسی و نهضت مردمی و کاهش اختلاف و تنش بین آنها و حکومت عمل کرده بود^{۲۱} و نقش ترمزی برای رفتارهای تند آنان را بازی می‌کرد.

البته تذکر این نکته نیز بسیار مهم است که احتمالاً کادر رهبری مجاهدین مانند مسعود رجوی و موسی خیابانی به دلیل ماهیت سیاست‌کاری و زیاده‌خواهی، در عمل به صحبت‌ها و توصیه‌های آیت‌الله طالقانی وقعی نمی‌نهادند و به دلیل شخصیت بالای مذهبی و ملی ایشان او را صرفاً به عنوان ابزاری در راه کسب مشروعیت مذهبی و مقبولیت اجتماعی انتخاب کرده بودند، ولی اعضای عادی و رده‌های پایین که تنها به دلیل شعارهای فریبنده و ادعای اسلامی بودن و مبارزه با امپریالیسم به سازمان پیوسته بودند و حتی واقعاً مرحوم طالقانی را پدر طالقانی فرض می‌نمودند مسلماً با مشاهده نصایح و توصیه‌های او نسبت به عملکرد سازمان دچار شک و تردید شده و

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

حداقل با کمی تدبیر و تحقیق و احتیاط، راه خویش را در تبعیت محض و بی چون و چرا از رجوی انتخاب نمی کردند. کما این که نقش رجوی نیز در رهبری مجاهدین خلق در زمان مرحوم طالقانی به وسعت هنگامی نبود که آیت الله طالقانی فوت کرد.

ماهیت و ساختار درونی سازمان و ایدئولوژی و اهداف آن

هر چند هدف از این نوشتار، بررسی و نقد مسائل ایدئولوژیک و مبانی فکری سازمان مجاهدین خلق ایران و گردانندگان آن نیست، اما بنا به دلایلی، برای درک عمل و ورود سازمان به فاز نظامی لازم است به زمینه‌های ایدئولوژیک آن پرداخته شود. زیرا در گروه‌ها و سازمان‌هایی که بر اساس مبانی آرمانی و ایده‌آلیستی بنا می‌شوند، بسیاری از حرکت‌ها و مسیرها بر اساس همان زیربنای فکری و در راستای تطابق نظریه با عمل (که بهتر است تطابق فرضیه با عمل خوانده شود)^{۲۱} صورت می‌گیرد و به همین دلیل می‌توان تفاوت عمده‌ای بین سازمان مجاهدین خلق با گروه‌های دیگر همچون جبهه ملی، نهضت آزادی و سلطنت‌طلبان قائل گردید. زیرا در سازمان پیش از چرخش‌هایی که از دهه ۶۰ پیدا نمود و بسیاری از مبانی فکری خویش را به کنار نهاد^{۲۲} نوعی حکومت سایه‌وار از سوی ایدئولوژی آن به چشم می‌خورد که می‌توان نمونه آن را در مخالفت رجوی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به دلیل بندهای اسلامی آن جستجو نمود و همانطور که رجوی تشخیص داده بود ایدئولوژی التقاطی سازمان نمی‌توانست با اسلام به صورت خالص و به دور از بیراهه‌های سوسیالیستی - مارکسیستی کنار آید.

در بحث قبلی، به برخی ضعف‌های ساختاری سازمان در برخی ابعاد اشاره گردید، اما آنچه در این قسمت مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌گیرد، عبارت است از ماهیت سازمان در بعد ایدئولوژیک و نگرش و مسائل آرمانی در تعامل و تقابل با جامعه ایرانی و اسلامی و سرانجام کنش و واکنش‌هایی که صورت می‌گرفت و سازمان را به مسیرهای خاصی هدایت می‌نمود. سازمان یکی از گروه‌هایی بوده است که اعضای آن بیش از دیگران نسبت به رعایت و حفظ اصول آرمانی، تفکر سازمانی و هویت و قالب گروهی - عقیدتی خویش پایبند بوده و به خصوص قبل از ورود به فاز نظامی بیشترین هزینه و امکانات را در این راه صرف می‌کردند و به تبلیغ و گسترش آن در میان عناصر مستعد از جمله دانش‌آموزان و دانشجویان می‌پرداختند و این‌گونه گروه‌ها در اصطلاح آرمان‌گرا هستند و در مقابل گروه‌های واقع‌گرا قرار دارند؛ و در حال حاضر جایگاه قابل توجهی ندارند و جای خود را به لیبرال - دموکرات‌ها، مکاتب سکولار و لائیک داده‌اند.^{۲۳}

یکی از مهم‌ترین فرضیات سازمان در بخش ایدئولوژی خود که برگرفته‌ای است از مبارزه

مسلحانه منشعب از افکار نئومارکسیستی، جنگ‌های چریکی و قهرمان‌پروری انقلابی و در نگرش عمیق‌تر، نظریات بنیادی مارکسیسم و ماتریالیسم مانند تضاد و دیالکتیک که البته با لطایف‌الحیل آنها را به دور نام اسلام جمع‌آوری کرده‌اند،^{۲۴} بحث تضادهاست؛ که به تنشی همیشگی و دائمی بین عناصر جامعه بشری در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و البته با تصور زیربنا بودن اقتصاد و شکل‌گیری دیگر حوزه‌ها حتی مذهب و فرهنگ بر اساس اقتصاد و معیشت جامعه باور داشته و در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که این تضاد و کشمکش منجر به حرکت و روند جهشی و انقلابی جامعه گردیده و به حذف تمامی اختلاف‌ها و نابرابری‌ها و گروه‌های اجتماعی منجر گشته و جامعه بدون طبقه توحیدی را که دقیقاً همان جامعه پرولتاریای مارکسیستی است، بنا می‌نماید و این تضاد از اصولی‌ترین و مهم‌ترین اصول موضوعه ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق و اساس تحلیل‌های آنان از نظام و سنت‌ها و حرکت‌هایشان بوده و طبق آن به پیش‌بینی و آینده‌نگری می‌پردازند.

در بحث تضادها که در جزوه شناخت سازمان از آن به تفصیل بحث گردیده است، اعضای تئوریسین کوشیده‌اند با استفاده از اصول دیالکتیک مارکسیستی و ترسیم جامعه مورد بحث در تضاد که از اجرای متضاد همچون بورژوازی (عناصر تجارت و بازار و سرمایه‌داری اعم از شکل کلان یا خرد) و ارتجاع (مانند عقاید و رسوم قدیمی، عرفی، خانوادگی و حتی مذهب و آداب آن)، استبداد، طبقه‌های زحمتکش (مانند کارگر و...) و... تشکیل شده است، اختلاف و کشمکشی ایجاد نمایند که همیشه و به صورت دائمی وجود داشته و دارد و در نهایت جامعه را به سمت قیام زحمتکشان و کارگران و روشنفکران و تشکیل جامعه‌ای بی‌طبقه که آنان، نام آن را «جامعه بی‌طبقه توحیدی» می‌گذارند، سوق خواهد داد.^{۲۵}

همگامی سازمان با قدرت‌های امپریالیستی از جمله آمریکا

اقدام سازمان مجاهدین خلق در به راه‌اندازی تظاهرات مسلحانه و زد و خورد با طرفداران حکومت اسلامی و سپس ورود به فاز نظامی و شروع به ترورهای گسترده مسئولان حکومتی و افراد عادی، از رفتارهای ضدامنیتی و ضدملی‌ای است که در تاریخ معاصر ایران به وقوع پیوسته است و اگر نبود همبستگی و انسجام اسلامی و ملی مردم ایران که از هر قشر و گروهی، نخست به امنیت و ثبات جامعه خویش و برافراشتن پرچم عزت و استقلال بر سرزمین کهن و تاریخی خویش می‌اندیشیدند؛ و سپس منافع گروهی، می‌توانست کشور را به سرایشی پرتگاه سقوط در جرگه سرزمین‌های ناامنی چون افغانستان و آمریکای مرکزی سوق دهد.

برخی نشانه‌های هماهنگی سازمان با آمریکا را در موارد زیر می‌توان جستجو کرد:



صحنه‌ای از تظاهرات منافقین در ۳۰ خرداد ۶۰

۱. با توجه به اوضاع عمومی آن روزها و دشمنی آمریکایی‌ها با انقلاب ایران، معلوم است که تصمیم سازمان در اقدام به حرکت مسلحانه کاملاً به نفع جریان‌های خارجی بوده و حتی خود سازمان نیز هیچ‌گونه فایده‌ای از شروع جنگ مسلحانه نمی‌برد و این اقدام، سازمان را در معرض خطر فروپاشی و از دست دادن نیروها و پایگاه داخلی قرار می‌داد و لذا محرک خارجی نیاز بود تا بتواند مسئولان سازمان را به اتخاذ این تصمیم متقاعد و تحریک نماید؛ اگر نه احتمالاً سازمان می‌توانست با چانه‌زنی‌های سیاسی و مذاکرات سازنده به دستاوردهای مناسبی نیز نایل شود و یا حداقل مانند گروه‌هایی چون نهضت آزادی به زندگی مسالمت‌آمیز سیاسی و مبارزه آرام خودش ادامه دهد و در هر حال چون اختلاف‌های داخلی و همچنین شروع هرج و مرج و درگیری و کشتار در درون کشور و در نتیجه مشغول شدن نیروهای ایرانی به داخل فقط به نفع آمریکایی‌ها تمام می‌گردید، لذا این نتیجه و بهره‌گیری می‌تواند دلیل و رد پای مهمی برای مدعای این بخش یعنی تحریک‌پذیری سازمان از سوی امپریالیسم باشد.

۲. اقدام‌های بعدی کشورهای غربی و همچنین عراق در پذیرفتن اعضای سازمان، کمک‌های مالی بیش از اندازه به آنان، گشایش دفترهای سازمان در کشورهای مختلف اتحادیه اروپایی و آمریکا و برگزاری میتینگ‌ها و جلسات و انتشار روزنامه‌ها و مجلات آنان در آن کشورها،

همچنین بیانیه‌های مختلف از سوی نمایندگان مجلس سنا و کنگره آمریکا و پارلمان کشورهای همچون انگلیس، نروژ، سوئد و آلمان، حمایت گسترده رژیم بعثی عراق از مجاهدین و بسته شدن پیمان اتحاد بین آن دو و مهاجرت گسترده اعضای سازمان به عراق و در اختیار گرفتن پایگاه و امکانات مالی، نظامی و تبلیغاتی از سوی رژیم عراق، دلیل محکمی بر پیوند سازمان و تحریک آن از سوی ارتجاع منطقه و امپریالیسم جهانی است. به خصوص که حمایت وسیع امپریالیسم جهانی از عراق در جریان حمله به ایران و طراحی و هدایت آن از سوی آمریکایی‌ها که برای همگان روشن و واضح می‌باشد، دلیل بسیار مهمی بر خط‌گیری عراقی‌ها از آمریکا در حمایت از مجاهدین بود؛ اگر نه صدام با شعارهایی همچون فتح قادسیه و اندیشه سطره‌طلبی عرب بر فارس هیچ‌گاه نمی‌توانست با ایرانیان، حتی اگر اعضای سازمان‌های مخالف حکومت اسلامی باشند، کنار بیاید.^{۳۷}

۳. فرار مسعود رجوی به همراه بنی‌صدر از ایران با کمک و همراهی معزی خلبان مخصوص شاه سابق و همچنین پشتیبانی رادارهای غربی در مسیر پرواز هواپیما و پوشش امنیت هوایی برای آن نیز دلیل دیگری بر ارتباط و حمایت غربی‌ها و حتی جریان ایرانی مورد حمایت غرب (و شاید بخشی از سلطنت‌طلبان) از مجاهدین است؛ به خصوص با توجه به اینکه معزی بسیار نزدیک به شاه سابق بوده و مورد اعتماد و حمایت آمریکایی‌ها نیز بوده است.

۴. حمایت طیف‌های خاصی از طرفداران رژیم سلطنتی همچون دکتر علی امینی و بنی‌احمد وکیل زمان شاه سابق (به خصوص علی امینی به نماد و مهره خاص منافع و اصلاحات آمریکایی در آن رژیم شهرت داشت و همچون یک تبعه و مأمور تمام عیار آمریکایی در ایران عمل می‌نمود) و همچنین برخی طرفداران دیگر سیاست‌های آمریکا مانند احمد مدنی از اقدام سازمان مجاهدین بیانگر حرکت سازمان در راستای سیاست‌های آمریکا و به اصطلاح مشهور «سپورت» آنان از سوی جریان آمریکایی می‌باشد؛ و البته به این جریان عناصر کم‌اهمیت‌تری مانند بهرام آریانا (ارتشبد زمان پهلوی) و همچنین رضا پهلوی که در آن سالها چندان شهرت و سابقه خاص سیاسی نداشت پیوستند^{۳۸} که البته لازم به تذکر است چند سال پس از تخلیه انرژی سازمان مجاهدین و اثبات ناکارآمدی آنان در براندازی جمهوری اسلامی و همچنین یکجانبه‌گرایی و رفتارهای بد سازمان با دیگران، همین افراد نیز به سیل مخالفان آن افزوده شدند.

در اینجا توجه به این مسئله جالب است که شخصیت‌های سلطنت‌طلب و غرب‌گرا که سالیان سال از مخالفان و سرکوب‌کنندگان جنبش‌ها و حتی افکار چپ در ایران محسوب می‌گردیدند به یکباره حامی چپی‌ها گردیدند. به طور مثال بنی‌احمد چنین می‌گوید: «به نظر می‌رسد تنها راه نجات کشور از این توطئه بین‌المللی تشکیل اجتماعی از تمام شخصیت‌های وابسته به گروه‌های

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

ذکر شده در بالا (چریک‌های فدایی خلق، پیکار، مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان) باشد، اینجانب ضمن ادای احترام به جنبش‌های چپ ایران از اتحاد با مجاهدین خلق ابراز خرسندی می‌کنم و از صمیم قلب خواستار تعالی حزب دموکرات کردستان و پیکار هستم.^{۲۹} رضا پهلوی نیز بعدها که مخالفت سرسخت سازمان با حکومت اسلامی را دید در مصاحبه با پست ایران، ارگان شاخه‌ای از سلطنت‌طلبان که خود را غیر آریامهریست و مخالف با دربار و برادران و خواهران شاه سابق و شیوه‌های سرکوب‌گرانه او می‌داند، ضمن اعلام اینکه هیچ‌کدام از اطرافیان فاسد دربار نزد او نیستند، برای مذاکره با رجوی اعلام آمادگی می‌نماید.^{۳۰} و این در حالی است که بسیاری از اعضای رده بالا و عادی سازمان مجاهدین خلق در طول سالیان متمادی در زندان‌های رژیم سلطنتی، زندان، شکنجه و اعدام شده بودند که از آن جمله می‌توان به اعدام محمد حنیف‌نژاد و محمود عسگری‌زاده از بنیان‌گذاران و اعضای مرکزیت سازمان در ۴ خرداد ۱۳۵۱ اشاره نمود.^{۳۱}

۵. تذکر این نکته نیز بسیار مهم است که همان‌گونه که در آغاز این بخش اشاره گردید، سازمان علی‌رغم مخالفت ایدئولوژیک و پرطمطراق با غرب، تحت حمایت سیاسی و پشتیبانی آنان بود و به خصوص پس از متلاشی شدن هسته اولیه رهبری سازمان و به قدرت رسیدن مسعود رجوی که از اعضای درجه دوم کادر رهبری بود، برخی افراد رده بالا همچون مسعود رجوی و به خصوص برادر او کاظم رجوی که شاید بتوان گفت بیش از همگان و حتی خود مسعود رجوی دارای وجهه سیاسی - دیپلماتیک و ارتباط‌های وسیع بود، به طور غیرمستقیم از سوی سازمان‌های غرب حمایت می‌شدند که نمونه آن را می‌توان در جریان نجات یافتن مسعود رجوی در زمان پهلوی از اعدام حتمی که در دادگاه مورد تأیید قرار گرفته بود، جست و جو نمود. عفو مسعود رجوی توسط شاه علل فراوانی داشت که از آن جمله می‌توان علاوه بر همکاری رجوی با ساواک، به ارتباط او با دولت فرانسه و از جمله «ژرژ پمپیدو» نخست‌وزیر وقت دولت فرانسه و حمایت قوی وی از رجوی اشاره کرد و این ارتباط در چنان سطح بالایی بوده است که بعدها در زمان انقلاب و پس از افشای آن، «هامون» وزیر سابق ژنرال دوگل و وزیر اطلاعات و سخنگوی دولت ژرژ پمپیدو در پاسخ به نامه کاظم رجوی شهادت داد که اقدام دولت فرانسه در حمایت از مسعود رجوی صرفاً با انگیزه انسان‌دوستی و رعایت حقوق بشر بوده است.^{۳۲} در حالی که این سؤال پیش می‌آید: به چه دلیل از بین تعداد پرشمار زندانیان سیاسی دوران شاه و مهم‌تر از همه، دیگر اعضای سازمان مجاهدین تنها این توصیه شامل حال مسعود رجوی گردید و با دیگران به شدت هر چه تمام‌تر برخورد گردید و برخی نیز اعدام شدند. نکته مهم‌تر این که حمایت دولت‌ها از حقوق بشر و زندانیان مسئله‌ای علنی است نه مخفیانه که بعدها فاش گردد؛ کمالینکه فشار دولت کارتر به شاه برای باز کردن فضای سیاسی که در سال ۱۳۵۷-۱۳۵۶ صورت گرفت، علنی

و آشکار بود و فشارهای سیاسی و تبلیغاتی به نفع افراد فعال مخالف و سیاسی در زمان جمهوری اسلامی نیز کاملاً آشکار و هویدا می‌باشد. نکته آخر این که به طور کلی اعمال فشار برای کمک به زندانیان به جز موارد بسیار خاص از کارکردها و وظایف سازمان‌های غیردولتی و پارلمان‌ها است نه نخست‌وزیر به عنوان مقامی کاملاً اجرایی و اداری. شهادت تند و صریح هامون در پاسخ به کاظم رجوی نیز خود شک و شبهه را بیشتر می‌کند، زیرا این گونه برخوردها در موارد حساس و سری اعمال می‌گردید و در چنین موردی اگر قضیه‌ای عادی بود، دلیلی برای هراس سازمان و در نتیجه استمداد از هامون و پاسخ تند او نبود و به قول معروف «گفتی باورم شد، اصرار کردی شک کردم، قسم خوردی فهمیدم دروغ می‌گویی».

رفتار و برخوردهای دوگانه و فرصت طلبانه

رفتارهای دوگانه سازمان مجاهدین خلق، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این سازمان است که از نخستین روزهای پیدایش نمود و ظهور داشته و ملقب شدن آنان به منافقین از همین جانشأت گرفته است.

هر چند هدف از این بخش، بررسی مشکلات سازمان و برخورد دوگانه آن با جمهوری اسلامی ایران است، اما بد نیست برای روشن شدن هر چه بیشتر ذهن خوانندگان با نگاهی به مدعای بالا، مطالب و مواردی را مطرح کرد.

یکی از افرادی که مجاهدین از آغاز با او مخالفت می‌کردند و اعتقادی به او نداشتند، «سیدابوالحسن بنی‌صدر» بود^{۳۳} که سازمان با او و بازرگان به شدت اختلاف داشت.^{۳۴} اما سپس به حمایت از او برخاست و به خصوص از تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ که به حادثه درگیری در دانشگاه تهران با ماجراجویی‌های مجاهدین انجامید، نوعی اتحاد و دوستی بین بنی‌صدر و آنان به وجود آمد و سپس سازمان سعی در قطع رابطه بنی‌صدر با حکومت کرد و او را به مقابله مستقیم و سپس مخفی شدن و فرار از ایران به همراه رجوی وادار نمود و همراه با چند گروه دیگر از جمله حزب دموکرات کردستان، شورای ملی مقاومت ایران به ریاست بنی‌صدر را تشکیل دادند.^{۳۵} این اتحاد سازمان با لیبرال‌ها که از نظر اصولی و مبانی عقیدتی سازمان درست نبود، صرفاً بر اساس «استفاده از تمایلات شبه دموکراتیک لیبرال‌ها برای پیشبرد مقاصد انقلابی» و نیز استفاده و توجیه رجوی از این سخن لنین و همچنین جمله مشهور «هدف، وسیله را توجیه می‌کند»^{۳۶} صورت می‌گرفت و این عمل در حقیقت دورویی تمام عیار و کلاه گذاشتن سر افراد و گروه‌ها و استفاده از انرژی و موقعیت آنان در زمانی معین و سپس دور انداختن آنها همچون دستمال کاغذی مصرف شده بود و گذشت زمان نیز صحت این ادعا را ثابت کرد.

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

اما راجع به بنی صدر مسئله از اتحاد سیاسی نیز فراتر رفت و رجوی که هنوز از داغ کشته شدن همسرش اشرف آسوده نگشته بود، درست ۸ ماه بعد یعنی چهار ماه مانده به سالگرد قتل اشرف، با فیروزه دختر ابوالحسن بنی صدر ازدواج نمود^{۳۷} و این اتحاد سیاسی تاکتیکی خویش را با روابط خویشاوندی و خصوصی نیز همراه گردانید؛ اما این اتحاد که از دولت مستعجل نیز بسی کوتاهتر بود، با رفتار خودسرانه و غیردوستانه رجوی در مذاکره پنهانی با طارق عزیز وزیر امور خارجه عراق که برخلاف رویه و مصوبه شورای ملی مقاومت بود و منجر به امضای پیمان صلح نمایشی - فرمایشی بین رجوی و رژیم صدام و اتحاد آن دو گردید و نتیجه‌ای جز اهدای سخاوتمندانه مناطق بسیاری از ایران به کام عراقی‌ها و حتی تغییر نام خلیج همیشه فارس به خلیج عرب و در عوض حمایت صدام از مجاهدین نداشت و با صلح پیشنهادی از سوی بنی صدر و شورای ملی مقاومت نیز کاملاً متضاد بود، بهم خورد و بنی صدر که خود را از هر طرف بازنده می‌دید، از آن شورا کناره‌گیری کرد و چندی بعد حزب دموکرات کردستان نیز با وجود وابستگی به حکومت عراق، رفتار بنی صدر را تکرار نمود که البته این اقدام حزب دموکرات نه برای اعتراض به ایران‌فروشی رجوی، بلکه به دلیل زیاده‌خواهی و نادیده گرفتن رأی و نظر حزب دموکرات کردستان در جلسه‌های شورا بود.^{۳۸}

۱۳۳

اما نکته جالب‌تر از سرنوشت اتحاد بنی صدر و رجوی، ماجرای ازدواج رجوی و فیروزه بود. در حالی که این ازدواج در آغاز از سوی سازمان مجاهدین به عنوان «ازدواجی انقلابی، آموزنده و مقدس و سمبلی برای ایران دموکراتیک و متحد فردا» خوانده شده بود، در کمتر از سه سال زندگی مشترک، جای خود را به طلاق و پیوندی باشکوه‌تر، یعنی ازدواج مسعود رجوی و مریم قجر عضدانلو همسر مهدی ابریشمچی داد که تا آن زمان همسر ابریشمچی بود و خود شوهر خویش را طلاق داده و بدون رعایت عده طلاق که حکمی مورد اتفاق تمامی مسلمانان اعم از شیعه و سنی می‌باشد، به عقد رجوی درآمد و عنوان «انقلاب ایدئولوژیک» را کسب کرد (۱۹ اسفند سال ۱۳۶۳)^{۳۹} و بعداً نیز همین خانم توسط شورای مجاهدین، مقام ریاست جمهوری کشور ایران را کسب نمود! البته قضیه به همین جا ختم نشد. ابوالحسن بنی صدر که زمانی به عنوان ریاست‌جمهور محبوب و مردمی ایران مورد حمایت سازمان مجاهدین خلق بود و آنان تمامی امکانات و افراد و توان خویش را در راه جدا نمودن او از حکومت اسلامی و همراه نمودن با حرکت نظامی و مسلحانه بسیج کرده بودند، اکنون به عنوان دشمن و مطرود سازمان شناخته می‌شد و سیل فحش‌ها و تهمت‌هایی چون معتاد خمینی، پسر خوانده امام و ... نثارش شد^{۴۰} و معلوم نیست چگونه سازمان توانسته بود چند سال (که حداقل آن از اواسط سال ۱۳۵۹ بود) با این معتاد خمینی، نه تنها دوست، بلکه متحد باشد و همه توان و حیثیت خود را برای او

در طبق اخلاص نهاد و جمجمه جوانان این مرز و بوم را سپر کرسی ریاست این معتاد نماید؟! آیا اینها همه از روی مصلحت‌اندیشی و در جهت یاری گرفتن از وجهه مردمی بنی‌صدر برای مبارزه با آخوندها بود؟! یا سازمان فکر می‌کرد با تکیه بر بنی‌صدر خواهد توانست حمایت ارتش را به دست آورد؛^{۴۱} آن هم ارتشی که سازمان در آغاز انقلاب متقاضی سرسخت انحلال آن به دلیل ضدخلقی بودن؛ و اعدام درجه‌های بالاتر از سروان را داشت.^{۴۲} اما هر چه بود مسلم است که روابط سازمان با بنی‌صدر از نمونه‌های کامل اپورتونیسیم در سیاست و فریبکاری است؛ به خصوص که اقدام‌های قبلی سازمان همچون حمایت‌هایی گاه تند و گاه نیز نه تنها انتقاد بلکه سنگ‌اندازی و اخلال در مسیر وی، همچون تمهید او برای حل مسئله گروگان‌های آمریکایی در ایران نیز حکایت از عدم ثبات و استواری در تصمیم‌گیری‌ها و رفتارها داشت.^{۴۳}

البته لازم به ذکر است، فحاشی‌ها و هتاک‌های سازمان مجاهدین خلق تنها شامل مسئولان و طرفداران جمهوری اسلامی نگردیده، بلکه تمامی چهره‌های مشهور سیاسی که با آنان همراه نیستند همچون بنی‌صدر، علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، عبدالکریم لاهیجی (طرفدار و وکیل سابق سازمان در قضیه محاکمه سعادت‌ی، عضو ارشد سازمان و رابط با سفارت شوروی)، بازرگان و رضا پهلوی را شامل شده و برای مثال دو نفر اخیر از سوی سازمان به دارالتجاره بازرگان و ربع‌پهلوی ملقب شده و حتی اعضای سابق و با اهمیت آن که پس از مدتها خدمت به رجوی از عضویت در سازمان به تنگ آمده و جدا می‌شدند نیز به دهها صفت توهین‌آمیز و زشت همچون بریده، مزدور، فالانژ و ... مفتخر شده و می‌شدند^{۴۴} و سازمان نمک‌شناسی خویش را در نظر همگان نمایان می‌کند. سؤال اینجاست که این رفتار چیزی جز دورویی و حق‌ناپاسی است؟!

شاهد دیگر، جریان ازدواج مسعود رجوی و مریم قجر عضدانلو، همسر مهدی ابریشمچی عضو مرکزی سازمان است که در این سناریو، مسعود رجوی و زنی که همکار سالیان و همسر دوست و هم‌رزم قدیمی‌اش بوده و دارای فرزندان نیز از ابریشمچی هست، به هم علاقه‌مند گردیده و بدون گذشتن زمان عده شرعی با هم ازدواج می‌نمایند و برای بستن راه هرگونه انتقاد آن را انقلابی ایدئولوژیک و در راستای رهایی زن و شکوفایی استعدادها نامگذاری نمودند؛ اما جدای از همه این توجیهات سازمان به دو اشکال و اتهام اپورتونیسیتی بر سر این جریان چه پاسخی دارد: نخست مخالفت با اصول صریح قرآن کریم مبنی بر لزوم رعایت شرایط طلاق و عده آن؛^{۴۵} و دیگری این نکته که انسان چگونه می‌تواند به ناموس دوست و هم‌رزم خود نظر داشته باشد و حتی در صورت رضایت شوهر او (که در مثل سناریوی سازمان بیشتر به بی‌غیرتی و بی‌رگی شبیه است) بتواند با آن زن روابطی عاشقانه و زناشویی و یا حتی تصور آنها را نیز بنماید؟! آیا جدای از مسلمانی و ایمان، رسم جوانمردی و نان و نمک و آزادمندی، چنین رسم و شیوه‌ای را برمی‌تابد؟!

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

آن هم در مسئله‌ای که علاوه بر مسائل شرعی و شیوه دوستی و رفاقت و همکاری، آداب و رسوم ملی و اجتماعی که در نزد همه ملت ایران محترم است نیز بر رعایت آن تأکید دارد و بی‌احترامی به آن را مساوی بی‌عفتی و فساد درونی آشکار می‌داند.

آیا اتخاذ شیوه‌هایی چون خودفروشی و پناه بردن به بیگانگانی که از دشمنان قدیمی و تاریخی ایران بوده‌اند؛ همراه با جاسوسی برای حکومت‌هایی چون عراق، اسرائیل، آمریکا، اردن و... و گرفتن کمک‌های مالی از سازمان سیا، عربستان سعودی، عراق و... و همچنین شرکت در سرکوب کردها و شیعیان جنوب عراق و شرکت در غارت کویت به نفع صدام و دادن گزارش و اطلاعات مناطق بمباران شده خاک ایران توسط عراق که به صورت تلفنی از اقوام و دوستان خویش و ظاهراً به دلیل کسب خبر از نقطه بمباران شده و سلامتی اقوام و کنجکاو و... به دست می‌آید و...^{۴۶} معنایی جز مزدوری و عمل بر خلاف شعارهای قبلی خویش مبنی بر مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع و تلاش در راه آزادی میهن و... دارد. نمونه دیگر این دروغگویی‌ها و رفتارهای اپورتونیستی را می‌توان در تبلیغ علیه جمهوری اسلامی و روحانی‌های حاکم مشاهده کرد که قتل افرادی را که به دست خود مجاهدین در آغاز انقلاب کشته شده بودند و برای همگان روشن و واضح است، امروز به گردن حکومت اسلامی نهاده و همه مسئولیت‌ها را از خویش سلب می‌نمایند.^{۴۷}

۱۳۵

با وجود شعارهای قدیمی و پرطمطراق مجاهدین در مخالفت با امپریالیسم و ارتجاع، همکاری آنان با دولت‌های امپریالیستی همچون آمریکا و انگلستان و رژیم‌های ارتجاعی مانند عراق، اردن و عربستان سعودی^{۴۸} چه معنایی دارد؟! چگونه می‌شود تصور کرد کسانی که وابسته‌های نظامی و مشاوران آمریکایی همچون سرهنگ هاوکینز و چند نفر دیگر را در ۱۳ خرداد سال ۱۳۵۲ (در زمان پهلوی) ترور کرده بودند و همچنین از گروگان‌گیری سفارت آمریکا به شدت حمایت نموده و خواستار قطع کامل روابط با آمریکا بودند^{۴۹} امروز به افرادی تبدیل شده باشند که از حمایت چند نماینده کنگره آمریکا به وجد و شادمانی درآیند؛^{۵۰} و در ضمن هرگونه مخالفت آنان با غرب از سوی مریم رجوی تکذیب گردد.^{۵۱}

اقدامات دیگر سازمان مجاهدین خلق همچون تبریک رجوی به بیل کلینتون برای انتخاب او به ریاست جمهوری آمریکا و دیدارهای پرهیاهو و همراه با شانتاژهای خبری مسئولان رده اول سازمان مجاهدین خلق با اعضای دولت و پارلمان کشورهای همچون انگلستان و آمریکا و... که زمانی در نزد مجاهدین مظهر امپریالیسم بین‌الملل و جهان‌خواری بوده‌اند و یا دیگر کشورهای غربی که همگی دارای نظام لیبرالیستی می‌باشند و همچنین تمکین‌ها و وطن‌فروشی‌های سازمان به آنان، آیا چیزی جز واضح‌ترین مصداق فرصت‌طلبی و نفاق می‌باشد؟^{۵۲}

اینها گوشه‌های کوچکی بود از اقدامات سازمان در زندگانی سیاسی خویش پس از انقلاب

اسلامی؛ و البته باید به این موارد، نکات دیگری از رفتارهای دوگانه آن سازمان در پیش از انقلاب اسلامی نیز اضافه گردد که از آن جمله عبارتند از:

۱. همکاری مسعود رجوی در زندان شاه با ساواک که در نتیجه و پس از معرفی اعضای سازمان از سوی رجوی به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، خود او شامل عفو ملوکانه آریامهری قرار گرفت و از حکم اعدام دادگاه نظامی رهایی یافته و به تخفیف مجازات که شامل زندان بود دست یافت.^{۵۳}

۲. برخوردهای خشن، قرون وسطایی و سرکوب‌گرانه با اعضای بنیانگذار سازمان همچون مجید شریف‌واقفی در پیش از انقلاب که تنها به دلیل اختلاف ایدئولوژیک، با شیوه‌ای ناجوانمردانه به دست بخش چپ‌گرا و مارکسیستی سازمان که بعدها موسوم به پیکار گردید به بدترین نوع ممکن شکنجه و تکه تکه شد و در صندوق زباله‌های حاشیه تهران رها گردید^{۵۴} و همچنین اقدام به سوزاندن یکی از اعضای خود برای رواج شایعه شکنجه در سال ۱۳۶۰ که افشا گردید.^{۵۵}

۳. تلاش‌های سازمان به منظور نزدیکی به آیت‌الله خمینی و کسب مشروعیت از ایشان در دوران قبل از انقلاب که به خصوص با واسطه نمودن سه شخصیت روحانی یعنی مطهری، طالقانی و منتظری صورت می‌گرفت^{۵۶} و سازمان با وجود التقاط فکری و باور به اصول اساسی مارکسیسم سعی شدیدی می‌کرد تا بتواند رهبران مذهبی و مهم‌تر از همه آیت‌الله خمینی را به حمایت از خویش قانع نماید و این در حالی بود که سازمان در محافل خصوصی خویش او را مرتجع خوانده و به قول کاظم رجوی بدون هیچ‌گونه اعتقاد سعی در بهره‌برداری از او را داشتند که البته هوش سیاسی و درک و شناخت عمیق و شاید هم زرنگی آیت‌الله خمینی مانع هرگونه نفوذ و یا سوءاستفاده سازمان گردید.^{۵۷}

۴. ادعای سازش کامل و صد در صد مکتب اسلام با مارکسیسم در قبل از انقلاب اسلامی و ورود سازمان مجاهدین خلق در فاز مبارزه مسلحانه و سپس اضافه گردیدن ادعای همگانی و تطابق لیبرالیسم با آن دو (اسلام و مارکسیسم) که در چند سال اخیر صورت گرفته است، بدون تردید عجیب و غریب‌ترین شعار و ادعای فلسفی و فکری جهان است که تا به حال کسی جرأت گفتن آن را پیدا نکرده است و اصلاً با هیچ عقل سلیم و ذهن واقع‌گرای جوری در نمی‌آید؛ حتی اگر تنها به عنوان دروغی تبلیغاتی برای جذب هوادار صورت گرفته باشد.

۵. رفتار کاملاً غیردموکراتیک سازمان با اعضای جدا شده و زندانی کردن و شکنجه آنان کاملاً مشخص است و در جای خود و همچنین پایان این کتاب اشاره شده است؛ اما دو نمونه از خنجرهایی که سازمان مجاهدین از پشت سر و به شیوه‌ای کاملاً تروریستی به اعضای مهم و با سابقه خویش وارد نموده است، در مورد علی زرکش و زهرا رجبی مشهود می‌باشد. این دو پس

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

از آنکه در محاکمه دادگاه نظامی سازمان مجاهدین خلق محکوم شناخته شدند، به شکلی مزورانه نابود گردیدند.

۶. منافقین که خود را مشتاق خلافت جعفری می‌دانستند، پس از آنکه ملاحظه نمودند مسیر تدوین قانون اساسی به دست خبرگانی که توسط مردم و با رأی بسیار بالایی انتخاب شده بودند، در راستای اهداف و تفکر آنان پیش نمی‌رود، به مخالفت با آن برخاسته و سرانجام نیز فرارندوم قانون اساسی را تحریم نمودند و جالب‌تر آنکه حتی پس از رأی بسیار بالا و ۹۷/۲ درصدی مردم ایران به آن و علی‌رغم اینکه سازمان قبل از آن آیت‌الله طالقانی را کاندیدای ریاست جمهوری کرده بود، مسعود رجوی با اصرار مجدد بر مخالفت با قانون اساسی، خود را کاندیدای ریاست جمهوری نمود و همان‌گونه که احتمال می‌رفت، این تقاضا از سوی آیت‌الله خمینی رد گردید.

۷. پافشاری و طرفداری شدت عمل از سوی مجاهدین نسبت به قضیه اعدام‌ها در آغاز انقلاب اسلامی که توسط آقای خلخالی صورت می‌گرفت، امروز به صورت مشکلی بزرگ برای مجاهدین درآمده است، زیرا آنان نه تنها از اعدام‌ها طرفداری کرده و بر آن تأکید می‌ورزیدند، بلکه آنها را ناکافی دانسته و معتقد بودند باید این اعدام‌ها بسیار فراتر رفته و شامل تمامی طرفداران شاه سابق و نظامیان و ... گردد و آن را افتخارآمیز و موجب ادب شدن دیگران می‌دانستند و این‌گونه استدلال می‌نمودند:

وقتی که یکی از اینها را می‌کشیم بقیه حساب کار خودشان را می‌کنند و دست از مزاحمت برمی‌دارند. این درست همان رویه و سنت واقعی انقلابی است که امروز در دادگاه‌های انقلابی جریان دارد... افتخار بر این دادگاه‌ها، افتخار بر این احکام، افتخار بر این بازپرس‌های انقلابی.^۹

این‌گونه رفتارهای مجاهدین دارای نمونه‌های بسیار فراوانی است که حتی در میان مخالفان نیز چندان کشتی ندارد. به طور مثال روزنامه داغبلادت که ارگان حزب چپ نروژ است و با مجاهدین نیز رابطه بسیار خوبی دارد و به آنان پشتیبانی‌هایی سیاسی - تبلیغاتی داده است، در تاریخ ۱۳۷۵/۴/۹ اعلام نمود «بسیاری از تبلیغات مجاهدین دروغ است».

۸. یکی از مهم‌ترین رفتارهای خلاف قانون اساسی و عرف بین‌المللی و حتی شعارهای خود سازمان را می‌توان در تحویل ندادن سلاح‌های غارت شده از پادگان‌های نظامی به حکومت مشاهده نمود. حتی زمانی مجاهدین با هدف ایجاد اختلاف بین آیت‌الله خمینی و مرحوم طالقانی، در بیانیه‌ای افراد نظامی خود را تحت فرماندهی طالقانی قرار دادند و همان‌گونه که اشاره گردید، این شگرد مورد استقبال او قرار نگرفت و نه تنها به شکست انجامید، بلکه نتیجه عکس داد؛ اما در هر حال مسلماً این اقدام سازمان خلاف قانون اساسی، امنیت اجتماعی و



بخشی از سلاح و مهمات کشف شده در خانه‌های تیمی منافقین،
ابزارهای ترور و جنایتی که از پادگان‌ها به سرقت برده بودند

سیاسی کشور و در ردیف شورش مسلحانه یا لاقابل تحریک به آن بود و نگرانی‌های خاصی را برای مسئولان ترسیم می‌کرد.

البته این سلاح‌های موجود در دست سازمان علاوه بر اینکه موجب نگرانی و هراس و همچنین زمینه‌ای برای زیر ذره‌بین قرار گرفتن سازمان در صحنه سیاسی جامعه بود، در نظر خود سازمان از برگ‌های برنده آن تلقی می‌گردید و شاید مهم‌ترین نقش را در حوادث بعدی ایفا کرد و سازمان هنگامی که برای تحویل دادن آن از سوی دولت و دیگر نهادهای حکومتی و مهم‌تر از همه آیت‌الله خمینی تحت فشار قرار گرفت، از بنی صدر تضمین خواهی نمود. بنی صدر نیز با این کلمه که «خُب من چه جوایی بدهم» به گونه‌ای مرموز و در راستای توافق خود با سازمان عمل نمود و راه را برای مانور هر چه بیشتر آنان هموار گردانید.^{۶۰} در نهایت سازمان از آیت‌الله خمینی درخواست راهپیمایی به سوی جماران و ملاقات با ایشان نمود که در نامه‌ای سرگشاده و بالحنی تهدیدآمیز عنوان شده بود و بیشتر به نوعی نمایش قدرت و حتی باج‌خواهی سیاسی شباهت داشت؛ و با پاسخ منفی آیت‌الله خمینی روبه‌رو گردید. ایشان در پاسخ دو نکته اساسی را مطرح نمود: نخست اینکه این راهپیمایی بدون سلاح باشد و تا زمانی که آنان اسلحه‌های خویش را تحویل نداده‌اند، شرایط مذاکره آماده نیست که این درخواست در راستای تأمین امنیت جامعه و

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

مردم و دوری و پرهیز از تشنج و آشوب و ناامنی بود؛ و حتی امروز نیز هر ناظر دیگری می‌تواند درک کند که این دغدغه آیت‌الله خمینی می‌توانست دغدغه و حساسیت هر مسئول یا شهروند ایرانی باشد، به خصوص که جامعه دوران التهاب پس از انقلاب را می‌گذرانید و اگر هم بنا بر گفت و گو و تفاهم بود، سلاح جایگاهی در آن میان نداشت. نکته دوم اینکه آیت‌الله خمینی به صراحت اعلام نمود، سازمان را دارای ماهیتی دوگانه و با اهداف فریبکارانه می‌داند و اگر سازمان دارای صداقت بود، خود او به دیدار آنها می‌رفت و نه تنها یک جلسه بلکه در جلسه‌های متعددی با آنان به گفت و گو و تفاهم می‌نشست.^{۶۱}

در این میان نکته مهم این است که چرا سازمان مجاهدین خلق که با درخواست آیت‌الله خمینی مبنی بر تحویل دادن سلاح‌های غارتی از مقرهای ارتش و شهربانی مواجه بود، برای گرفتن تضمین به بنی‌صدر مراجعه نمود، آن هم در حالی که طبق قانون اساسی، اختیارات آیت‌الله خمینی بسیار وسیع‌تر بود و مقام درجه اول حکومت محسوب می‌گردید و دارای نفوذ قاطع مذهبی و اجتماعی نیز بود. مهم‌تر این که اصل دارا بودن سلاح توسط افراد، گروه‌ها و احزاب از لحاظ حقوقی و سیاسی و اجتماعی در هیچ نظام و حکومتی پذیرفته نیست و کافی است فرض شود اگر دیگر گروه‌ها همچون حزب توده، نهضت آزادی، حزب جمهوری اسلامی، جبهه ملی و... نیز همچون سازمان مجاهدین مسلح بودند، چه آشوب و هرج و مرج غیرقابل کنترلی روی می‌داد و کشور را به افغانستان و لبنان دیگری تبدیل می‌نمود. بنابراین اصل جمع‌آوری سلاح توسط مجاهدین خلق از ابتدا کاری خطا و خطرناک بود و در صورت تحویل دادن سلاح‌ها تازه به جایگاهی مساوی با دیگر گروه‌ها دست پیدا می‌نمود.

درباره تضمین‌خواهی مجاهدین از بنی‌صدر، حقیقت مهم‌تری نیز وجود دارد که شاهد مهمی بر شیوه دوگانه و فریبکاری سازمان است و آن این است که سناریوی تضمین‌خواهی به گونه‌ای حسابگرانه و با توافق رجوی و بنی‌صدر تنظیم گشته بود و بنی‌صدر برخلاف وظیفه حقوقی خویش در مقام ریاست جمهوری و فرماندهی نیروهای مسلح کشور، نه تنها با جوابی مرموز از تضمین‌دهی به مجاهدین شانه خالی نمود، بلکه جدای از مسئله تضمین، توصیه و اقدامی نیز در جهت تحویل دادن سلاح‌ها توسط سازمان انجام نداد و با بی‌توجهی نسبت به اصل قضیه با چراغ سبز خویش دست آنها را برای مانورها باز نهاد و گذشت زمان و حوادث بعدی و همچنین سیر نامه‌نگاری‌ها و مذاکرات بین رجوی و بنی‌صدر، وجود اتحاد و نقشه از پیش تعیین شده و بازی سیاسی آن دو نفر را آشکار نمود.

۱. ورود جنگ تحمیلی به مرحله حساس و مشغول شدن بخش عمده‌ای از توانایی‌ها و امکانات و ذهن حکومت ایران به اوضاع جبهه‌ها و مقابله با عراق

حضور بخش مهمی از نیروهای وفادار به حکومت ایران اعم از سپاه، بسیج و ارتش در جبهه‌ها و گرفتاری جمهوری اسلامی ایران به قضیه جنگ و در نتیجه وجود نوعی زمینه ضربه‌پذیری حکومت در داخل کشور که می‌توانست فرصت و امکان مهمی برای سازمان مجاهدین خلق جهت در اختیار گرفتن اوضاع و یا حداقل امکان آشوب فوق‌العاده‌ای که به ضعف یا عقب‌نشینی کامل حکومت در برابر مجاهدین بینجامد، پدید آورده بود. فرصت یا امکان دوم که شامل حال اردوگاه غرب و عراقی‌ها می‌شد عبارت بود از استفاده از مجاهدین به عنوان ستون پنجم و دشنه‌ای از پشت سر به حکومت و نیروهای ایرانی و در نتیجه غافل شدن جمهوری اسلامی از جبهه‌ها و امکان پیشروی بیشتر و حتی تنفس برای عراقی‌ها و مانع شدن از حملات آزادبخش ایرانی‌ها. لذا سازمان می‌توانست نقش مهمی در این نقشه بر عهده گرفته؛ از حمایت وسیع صدام و غربی‌ها برخوردار گردد. فرصت سوم نیز امکان اتحاد و توافق مجاهدین با غرب و آمادگی غربی‌ها برای کمک و حمایت از مجاهدین بود که مجموع این سه عامل، از علل تصمیم رجوی به شروع جنگ مسلحانه است. کماینکه رفتارهای بعدی سازمان، همچون مذاکره با طارق عزیز و امضای پیمان صلح و اتحاد با عراق و انتقال پایگاه‌ها و نفرت خویش به داخل عراق، همزمان با گشایش دفترهای سازمان در کشورهای غربی و سیل حمایت‌های سیاستمداران آن کشورها از مجاهدین کاملاً مبین و تأییدکننده این نظر است.

۲. زیاده‌خواهی‌های سیاسی سازمان و حتی بنا بر اقرار خود رجوی، باور نداشتن به اصول حکومت اسلامی و حتی هر حکومت دیگری غیر از حاکمیت مجاهدین از سوی سازمان.

مجاهدین در طول حیات سیاسی خویش اثبات کردند، نه تنها تحمل حکومت سلطنتی یا اسلامی را ندارند، بلکه از دیگر گروه‌های سیاسی و تفکرات مانند ملی‌گرایان، ملی-مذهبی‌ها، لیبرال-دموکرات‌ها و حتی جریان‌های چپ‌گرا نیز بیزار بوده و صرفاً به دنبال برقراری حکومت خویش هستند، نه رفرم و اصلاح در کشور یا تعدیل نظام‌های موجود حکومتی. رجوی احساس کرد گذشت زمان به ضرر اوست و با ادامه روند توسعه نهادینه شدن استقرار حکومت، ضربه‌پذیری آن به حداقل می‌رسد و دیگر جایی برای مبارزه سیاسی در قالب‌های میلیتاری و تهدیدآمیز (همچون تحویل ندادن اسلحه‌ها یا راهپیمایی مسلحانه) باقی نخواهد ماند. از سوی دیگر سازمان که تمامی توان و استعدادها را چندین ساله خود را بیشتر در بخش‌های نظامی هزینه کرده بود و از مقولات دیگری همچون مبارزه فرهنگی، اجتماعی و الگوهای دیپلماتیک و رایزنی سیاسی غافل مانده بود، نمی‌توانست در شکل جدید یعنی دور شدن از جو ملت‌هپ و تند انقلابی و ورود به شکل قانونمند و باثبات، به رقابت و مبارزه سیاسی ادامه دهد و حتی مجبور می‌شد یگانه امتیازها و برگ‌های به ظاهر برنده خویش یعنی انبارهای سلاح و مهمات غارت شده از پادگان‌های ارتش

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

دوران شاه را پس بدهد و از شکل‌های میلیتاری و تروریستی خارج شود؛ و اتفاقاً به دلیل همین ضعف‌های فراوان بود که با خلع سلاح نیز مخالفت می‌کرد.

در واقع آمریکا و غربی‌ها تمایل داشتند در مسیر نهادینه کردن انقلاب اسلامی به هر شکل که می‌توانستند سنگ‌اندازی و اخلال نمایند (چنان که در کشورهای دیگری همچون شیلی، کوبا، نیکاراگوئه، ونزوئلا و... این سیاست اعمال گردیده و می‌گردد و در بسیاری موارد نیز همچون کودتا علیه آئنده جواب داده است) و اقدام سازمان نیز می‌توانست در جهت هم‌گرایی با رفتارهای غربی و همگام با دیگر تهدیدها (همچون جنگ، غائله کردستان و تحریم اقتصادی) به کار افتاده و رؤیای سقوط حکومت ایران را تحقق بخشد. بنابراین، این عامل نیز از عواملی بود که موجب نزدیکی و ایجاد نوعی هدف مشترک بین اردوگاه غرب و سازمان مجاهدین می‌شد و در نتیجه سازمان را به شروع جنگ مسلحانه و غرب را نیز به تحریک و تقویت سازمان وادار و تشویق می‌نمود.

۳. به اوج رسیدن بحران بنی‌صدر در سال ۱۳۶۰

ناکامی‌های بنی‌صدر در دو حیطه فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری کشور، به دلایلی همچون ناتوانی در استفاده از نیروها و توان نظامی کشور و در نتیجه مقابله با حملات عراقی‌ها و اصرار بر سیاست کهنه و ناکارآمد مبادله زمین با زمان،^{۶۳} ناهماهنگی بین نیروهای مسلح و بسیج و سازماندهی آنان و همچنین مشکلات داخلی همچون اختلاف وسیع در هیأت دولت (به خصوص بین خود بنی‌صدر با نخست‌وزیر و دیگر وزرای کابینه)، درگیری با مجلس شورای اسلامی و دلایلی دیگر موجب شده بود تا او با موج گسترده انتقادات از سوی مردم، احزاب و گروه‌ها، نمایندگان مجلس و شخصیت‌های متنفذ روبه‌رو شود و آیت‌الله خمینی نیز که تا حوالی خردادماه بی‌طرفی را حفظ نموده بود، پس از اثبات عملی ناتوانی بنی‌صدر در مقابله با عراقی‌ها در ۲۰ خرداد او را از فرماندهی کل قوا (که در اصل از اختیارات رهبری بود و بعداً نیز آیت‌الله خمینی آن را برای خود حفظ کرد) عزل نمود.^{۶۴}

در این اوضاع، سازمان مجاهدین خلق که قبلاً با بنی‌صدر مشکل داشت،^{۶۵} پس از زمستان ۱۳۵۹ سعی کرد به او نزدیک شود و به خصوص پس از نظر صریح و قاطع آیت‌الله خمینی مبنی بر تحویل دادن سلاح‌ها از سوی سازمان به نهادهای مسئول،^{۶۶} چون داشتن سلاح غیرقانونی بود و آیت‌الله خمینی نیز مرعوب تقاضای تهدیدآمیز آنان مبنی بر تظاهرات مسلحانه نگردیده بود،^{۶۷} آنان در نوعی بحران قرار گرفتند و سعی کردند با رو آوردن به بنی‌صدر به بهانه تضمین خواهی و گرفتن جواب موردنظر خویش از سوی بنی‌صدر،^{۶۸} ارتباط او را با سران حکومت و از جمله شخص آیت‌الله خمینی قطع کنند و در نتیجه کوشش‌های آیت‌الله برای جلوگیری از همگامی

بنی صدر با آنان و حتی جذب او در قالب نصیحت و سخنرانی، ناکام ماند^{۶۹} و مجاهدین توانستند از بنی صدر به عنوان بهانه و برگ برنده‌ای - که البته بعداً معلوم شد چندان برگ برنده‌ای هم نبوده و در حقیقت سازمان خود را فدای بنی صدر کرده است - علیه حکومت استفاده نمایند و لذا به نظر رجوی شرایط برای شروع جنگ مسلحانه از همه نظر آماده شده بود.

اشتباه بسیار بزرگ سازمان در محاسبات خود که موجب حمایت از بنی صدر گردید، این بود که مجاهدین فکر می‌کردند با همراهی بنی صدر از حمایت ارتش و همچنین آرای انتخاباتی و جایگاه قانونی او برخوردار خواهند بود؛ حال آنکه در حقیقت تمامی این سه امتیاز بنی صدر سرایی بیش نبود. از همین رو بعدها با شیوه‌ای نه چندان محترمانه او را وادار به پس دادن تمامی امتیازهایی که گرفته بود از جمله ریاست شورای ملی مقاومت کردند. بهترین سندی که می‌تواند این نظر را در مورد اتحاد با بنی صدر از سوی سازمان مجاهدین خلق ثابت نماید، نامه‌ای است که در تاریخ ۲ خردادماه ۱۳۶۰ نگاشته شده است و در بخشی از آن چنین آمده است:

هیچ کدام از خطرات را یارای حذف رسمی شما نیست، چرا که خود به طور مضاعف متضرر خواهند شد. با عرض معذرت گاهی وقت‌ها این طور به نظر می‌رسد که شما به اندازه کافی به موضع و توانایی‌های قانونی، سیاسی و اجتماعی خویش بها نمی‌دهید که گویی نسبت به آنها اشراف کافی ندارید.... حال آنکه طرف دیگر به خوبی می‌داند که شما چه از نظر سیاسی و چه به لحاظ اجتماعی در وضعی هستید که اگر بخواهید و اگر بایستید می‌توانید فی الواقع جارویش کنید... اما من یقین دارم که در هر صورت شما در موقعیت مناسب فی المثل با دعوت به اعتصاب هم که شده بسیاری از کارها را قادرید بکنید... احتمالاً خودشان هم می‌دانند که اگر حکومتشان چه در داخل و چه در عرصه بین‌المللی تتمه آبرویی داشته باشد، اساساً منوط به شخص شماست و الا همه دنیا می‌داند که بدون شما حکومت چند هفته نیز دوام ندارد.^{۷۰}

همان طور که قبلاً اشاره شد این اتحاد سازمان با بنی صدر که مهره‌ای لیبرال بود، و اتحاد با او برخلاف اصول ایدئولوژیک سازمان بود، طبق رویه فرصت‌طلبانه رهبری مجاهدین کاملاً قابل حل بود و حتی خود مسعود رجوی با صراحت تمام در پاسخ به گروه‌های چپ به این جمله لنین تمسک جسته بود:

از هر مکانی هر قدر هم که کوچک باشد برای به دست آوردن متفق توده‌ای حتی موقت، مردد، ناپایدار، غیرقابل اعتماد و مشروط حتماً با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود.^{۷۱}

اما یکی دیگر از دلایل سازمان برای شروع جنگ مسلحانه شایعه‌ای بود که آن روز بر سر زبانها افتاده بود و به خصوص بنی صدر به آن دامن می‌زد؛ مبنی بر اینکه آیت‌الله خمینی به زودی

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

خواهد مرد.^{۷۲} لذا سازمان فکر می‌کرد با فوت او همه چیز به پایان خواهد رسید و برای همین سعی در پیشدستی و ابتکار عمل نسبت به سایر گروهها و مدعیان قدرت داشت که البته به نتیجه نرسید. کما اینکه احتمال فوت آیت‌الله خمینی همیشه به عنوان شانس برای مخالفان مطرح بود و حتی در بحث معروف «لوزی» که توسط رجوی پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران در جنگ با عراق ترسیم گردید، محور اصلی لوزی و محل تقاطع قطرهای آن عبارت بود از فوت آیت‌الله خمینی و در نتیجه به وجود آمدن فرصت و امکانات کافی برای مجاهدین در حمله به ایران و به دست گرفتن قدرت در پی خلأ ناشی از فوت آیت‌الله خمینی که موجب حذف منبع قدرت در ایران می‌گردید.^{۷۳} همین نوع تحلیل‌ها مهم‌ترین علل دست یازیدن مجاهدین به مبارزه مسلحانه بود؛ اقدامی که به نظر آنها می‌توانست با کاتالیزوری همچون فوت آیت‌الله خمینی به پیروزی بینجامد، حال آنکه گذشت زمان ثابت کرد قدرت آیت‌الله خمینی آن قدر ریشه‌دار و عمیق بود که بتواند از درون قبر نیز به حکومت خویش ادامه دهد و بعدها مجاهدین را به فکر انفجار آرامگاه او بیندازد.^{۷۴}

آیا سازمان جنگ مسلحانه را انتخاب کرد و یا جنگ مسلحانه به آن تحمیل گردید؟! با نگاهی به آخرین دلایل سازمان در انتخاب جنگ مسلحانه، مشخص می‌شود - هر چند به نظر می‌رسد تا حال مشخص شده باشد - که آیا سازمان مجاهدین خلق ایران خود آغازگر جنگ مسلحانه بود و آن نسخه را تجویز کرد و برای اهداف خویش مناسب دید؛ یا اینکه این موقعیت جدید ناخواسته بر آنان تحمیل گردید و لذا آنها هیچ چاره‌ای جز اقدام به آن نداشتند. در این بخش سعی می‌شود به پاره‌ای از دیگر واقعیتهای و شواهد برای واضح شدن این مطلب اشاره شود.

اصولاً ماهیت و تفکر رهبری سازمان مجاهدین خلق و همچنین اعمال سیاست راهبردی متکی بر انحصارطلبی توسط آن گروه، راه هرگونه همکاری با دیگران چه حامیان حکومت ایران و چه مخالفان را بسته بود و لذا این مهم‌ترین عامل و روشن‌ترین دلیلی است که بر اقدام دست یازیدن سازمان به مبارزه مسلحانه و دوری از فضای تفاهم و گفت‌وگو دلالت می‌کند و سؤال‌های مختلفی هم درباره این حقیقت یعنی انحصارگرایی سازمان پیش می‌آید.

سؤال اصلی از سردمداران سازمان و همچنین ذهنیت جامعه این است که بر فرض رژیم خمینی و سازمان نتوانستند یکدیگر را تحمل کنند، و بر فرض که همه تقصیرها هم به گردن آن حکومت باشد، اما چرا سازمان با وجود هدف مشترک بین تمامی گروه‌های اپوزیسیون، نتوانسته است با آنان مدارا و همکاری کند و یا اگر همکاری هم نمی‌کند، چرا به توطئه و توهین و فحش و اتهام زدن به آنان اقدام می‌کند؟! چگونه است که همان شورای ملی مقاومت - که در فرانسه و با حضور سازمان، بنی صدر و دموکرات کردستان تشکیل شد - پس از چندی به دلیل فریب

و خدعه از سوی رجوی فروپاشید و دوباره همان بنی‌صدری که شخصیت محبوب و هم‌سنگر مجاهدین بود، مبدل به «معتاد خمینی» و «فرزندخواندهٔ امام» و دشمن سازمان گردید؛ و نیز این اتهام به شخصیت‌های دیگر اپوزیسیون و حتی مستقل از گروه‌هایی مانند سلطنت‌طلب‌زده شد؟! و چرا سازمان پس از گشودن جبههٔ جدید در کردستان علیه حکومت از همکاری با نیروهای بومی آن منطقه مانند قاسملو طفره رفت و به رقابت با آنان برخاست؟^{۷۵}

جایگاه مجاهدین در بین سایر گروه‌های اپوزیسیون چنان بوده است که آنان همیشه نقش سازمان را در سرکوب، بدنامی و ناکامی اپوزیسیون بسیار بیشتر از حکومت ایران دانسته و تقریباً تمامی آنان از جمله بسیاری از ایرانیان به دور از سیاست نیز در این مسئله هم‌عقیده هستند؛ و حتی تندروترین مخالفان حکومت اسلامی، خطر مجاهدین را بسیار بیشتر و ناگوارتر از حکومت فعلی می‌دانند و بسیاری از اعمال و تندروی‌های اول انقلاب همچون حمایت، تشویق، و دامن زدن به موج اعدام‌های صورت گرفته توسط آقای خلیجی، چپاول و غارت از خانه‌ها و مراکز وابسته به حکومت سلطنتی پهلوی و شعارهایی همچون «یا روسری یا توسری» را از اعمال ساخته و پرداخته آنان می‌دانند که امروز به حساب حزب‌اللهی‌ها می‌گذارند.^{۷۶} یکی از رفتارهای بسیار جالب سازمان در دوران آغازین انقلاب دست یازیدن به مبارزهٔ سیاسی بدون پذیرش قواعد بازی، قانونمندی فضا و ظرف رقابت و همچنین احترام نگذاشتن به امنیت اجتماعی بوده است که این مسئله موجب موضع‌گیری‌های دیگر گروه‌ها و همچنین حکومت و شخص آیت‌الله خمینی گردید که به نظر می‌رسد وجود این مسائل نه تنها جنگ مسلحانه سازمان را توجیه نمی‌کند، بلکه نکتهٔ بسیار مهمی در مقصر بودن خود سازمان است.

قبل از اشاره به دیگر مسائل دال بر تصمیم سازمان مبنی بر شروع جنگ مسلحانه، به سؤال دیگری نیز لازم است پاسخ داده شود که وقتی سازمانی نمی‌تواند با اعضای که سالهای سال همه زندگی و عمر و خانواده و وطن و... خویش را رها کرده و خود را غلام حلقه به گوش سازمان کرده بودند و در بدترین نقاط عراق یعنی رمل‌های الرمادی، در پادگان‌های نظامی سکونت کرده بودند، با اقدام‌های خشن سازمان همچون زندان و شکنجه و ... مواجه شدند، چگونه می‌تواند با حکومت و نظامی که از اساس با آن مخالف است کنار بیاید و با آن وارد جنگ نشود؟

خود رجوی در جمع‌بندی یک ساله عملکرد سازمان و همچنین در سخنرانی‌های بعدی وی راجع به بزرگداشت ۳۰ خرداد، به صراحت و گاه نیز به طور تلویحی (البته در کنار برخی تناقضات مانند تحمیل شدن ۳۰ خرداد به سازمان) اعلام کرد، از آغاز منتظر جنگ با

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

آیت‌الله خمینی بوده است و عدم انجام حرکت ۳۰ خرداد یعنی مرحله‌سوزی؛ زیرا در آن زمان ۵۰ درصد مردم (و در برخی نقاط مانند شمال کشور ۸۰ درصد)، ۴۰ درصد قوای ارتش و همچنین ۵۰۰ هزار نیروی مجاهد از طرفداران سازمان به شمار می‌رفتند و همچنین انبارهای سلاح و مهمات پر بود و لذا همه چیز برای قیام آماده بود و سازمان در صدد برکشیدن عنصر اجتماعی برای نابودی حکومت بود.^{۷۷} اینها همه و همه دلایلی است بر انتخاب ۳۰ خرداد توسط سازمان به طمع برکشیدن همان عنصر اجتماعی و ایجاد انقلابی شبیه به کودتای اجتماعی در کشور به سبک لنینیسم و با یاری میلیشیای سازمان؛ که در نظر آقای رجوی دقیقاً پیشدستی بر خمینی محسوب می‌گردید.^{۷۸}

نکته دیگر این که اگر ۳۰ خرداد به سازمان تحمیل شده باشد، هیچ لزومی ندارد مسعود رجوی بخواهد این چنین در پی توجیه اقدامات خویش در آن مورد باشد و همان کافی است که نقش سازمان را تنها دفاع بدانند؛ و دیگر نیازی به گزارشی از انبارهای سلاح و نیروهای وفادار - که البته اثبات ارقام نیروهای وفادار سازمان بسیار دشوار است و بلکه واقعیت‌ها خلافش را ثابت کردند و می‌کند - نیست. حال آنکه رجوی در گزارش خویش سعی بسیار در توجیه دست یازیدن به ۳۰ خرداد دارد و معتقد است، این اقدام در بسیاری جهات نیز پیشگیرانه و عاقبت‌اندیشانه بوده است.^{۷۹} و در جاهایی از همین توجیه‌ها، در تناقض بسیار آشکار با ارقام قبل، ادعای عدم آمادگی سازمان و اینکه ۳۰ خرداد نه از لحاظ تاریخی و نه سیاسی امکان پیروزی نداشت را نموده و با این دلایل شکست سازمان را توجیه می‌نماید.^{۸۰} اولاً این حرف رجوی با سخنان دیگر او که در همان گزارش و قبل از این سخن، ادعای آمادگی برای رویارویی با حکومت از سال ۱۳۵۷ را کرده و همچنین با آمارهایی که در مورد توان خویش و سازمانش ارائه داده بود در تناقض آشکار است؛ و ثانیاً به نظر می‌رسد نوعی حواس‌پرتی توأم با حس توجیه‌گری ناشی از شکست سخت حرکت مسلحانه و روبه‌رو شدن با انتقادهای فزاینده، بر تحلیل‌های او حاکم است؛ و بالاخره اینکه رجوی نمی‌خواهد به طور کامل به یک چیز از دو چیز متناقض تن در دهد. لذا یا باید بپذیرد که آمادگی ۳۰ خرداد را نداشته و بر او تحمیل شده و مجاهدین دارای توان و پایگاه قابل اعتباری در داخل کشور نبوده‌اند و یا اینکه اقرار کند با تمام حسابگری و آمادگی به ۳۰ خرداد روی آورده است.

اما نکته دیگر این است که آیا رفتن اعضای رده بالای سازمان، ماهها قبل از ۳۰ خرداد به خانه‌های مخفی و تیمی از جمله خود رجوی و پنهان کردن بنی‌صدر (در عین بی‌توجهی به حفظ رده‌های پایین)، همچنین سعی فراوان در تحریک بنی‌صدر و رودررو کردن او با جمهوری اسلامی به خصوص از ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به بعد و وارد معامله شدن با او با وجود

اختلافات وسیع و اتهام‌های سازمان به او، دلیل دیگری بر آمادگی و نقشه برای انجام حرکت مسلحانه نیست.^{۸۲}

البته سازمان دارای استعداد شورش و قیام مسلحانه و درگیری‌های خیابانی و ترورهای مسلحانه نیز بود، چنانکه قبل از انقلاب نیز به این کارها اقدام کرده بود و تنها فروپاشی سازمان به دلیل حملات تند ساواک شاه و همچنین مخالفت صریح آیت‌الله خمینی با درگیری مسلحانه که قبلاً به آنها اشاره شد، مانع ادامه این کارها گردیده بود. پس از پیروزی انقلاب با توجه به دشمنی با آیت‌الله خمینی و همچنین وجود سلاح و مهمات در دست سازمان و نیز وجود تعدادی از نیروهای جوان، سازمان تصمیم به این کار گرفت و البته آشفتگی اوضاع و نوپایی انقلاب، کار را عملی‌تر هم کرد و سازمان توانست با ترورها ضربات بسیار عمیقی را به حکومت وارد کند. جوّ خشونت در ایران نیز پس از ترورهای وسیع سازمان شروع شد و می‌توان گفت، قبل از ۳۰ خرداد هنوز هم راه‌های مسالمت‌آمیز گشوده بود.^{۸۳}

رجوی قبل از ۳۰ خرداد نیز در فکر جنگ مسلحانه بود و بهترین شاهد این مدعا، سخنرانی بسیار مشهور او در میتینگ امجدیه است که در آن با صراحت تمام، حکومت را تهدید نمود و اعلام کرد، ایران را به لبنان تبدیل خواهد کرد.^{۸۴} علاوه بر آن، نشریه مجاهد در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۲ نیز از قول مسعود رجوی شبیه همین تهدید را اظهار کرد:

یک عده می‌خواهند ایران را ترکیه بکنند، ولی ایران که ترکیه نخواهد شد؛ لبنان خواهد شد و ما می‌گوییم که در یک تجربه لبنانی نیروهای انقلاب نیستند که بازنده اصلی هستند.^{۸۵}

منظور از ترکیه در این سخن استحال و سکوت نیروهای مخالف همراه با آرامش، استبداد و زندگی عادی است؛ در حالی که لبنان مصداق آشوب‌های خیابانی و شهری بین گروه‌های مختلف مسلح در آن زمان همچون نیروهای فالانژ مسیحی، جنبش امل، گروه‌های مسلح فلسطینی، نیروهای دروزی، نیروهای دولتی و مداخله‌گران اسرائیلی و سوری بود و در آن میان نیروهای دولتی، ضعیف‌ترین آنها به شمار می‌رفتند و رجوی نیز آن‌گونه که پیداست به آن الگو علاقه فراوانی داشت و علاوه بر این سخنان، اقدام دیگر سازمان برای راهپیمایی مسلحانه تا اقامتگاه آیت‌الله خمینی^{۸۶} را نیز می‌توان شاهد دیگری بر صدق این نظر، یعنی هدف سازمان مبنی بر شروع جنگ مسلحانه، دانست.

اما یکی از دلایلی که رجوی برای توجیه ۳۰ خرداد آورده است، قضیه اعدام‌های مجاهدین توسط سازمان و چنین رفتارهایی از سوی رژیم است.^{۸۷} در حالی که علاوه بر تبلیغات بیش از حد سازمان و بزرگ‌نمایی‌های چندین برابری آمار تلفات خود و جا زدن بسیاری از سمبل‌های حکومت اسلامی به جای قربانیان سازمان^{۸۸} و همچنین حمایت خود آنان از

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

اعدام‌های وابستگان به رژیم سلطنتی و حتی انجام بسیاری از آن اعدام‌ها توسط خود آنان (که عدم مخالفت سازمان با خشونت‌طلبی را می‌رساند)، باید از رجوی سئوال کرد، آیا اعدام اعضای سازمان مجاهدین، پس از ۳۰ خرداد و رفتارهای بعدی مانند انفجار ۷ تیر و ترورهای مختلف نبود؟ که یقیناً چنین بوده و چگونه سازمان قصاص قبل از جنایت کرد و قبل از شروع اعدام‌ها زمینه آن را فراهم و شروع به پیشدستی نموده و این توجیه به چه معناست؟ آیا به بهانه کاری که بعد از عملی ممکن است به صورت عکس‌العمل انجام شود، می‌توان عمل را انجام داد؟ و آیا بهتر نیست زمینه این خشونت‌طلبی‌ها ایجاد نمی‌گردید؟!

در هر صورت علاوه بر مسائلی که قبل از این بیان گردید و همین طور شواهدی که اکنون ارائه شد، جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای نیست که انتخاب حرکت مسلحانه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران با حسابگری و اختیار کامل و از روی زیاده‌خواهی برای نابودی حکومت ایران بود؛ اگر نه راه‌های مسالمت‌آمیز دیگری نیز هنوز برای آنان باز بود و به همین علت این اقدام از سوی دیگر گروه‌ها مانند حزب توده و همین طور نهضت آزادی و جنبش مسلمانان مبارز که تفکراتی تقریباً نزدیک به سازمان نیز داشتند نه به شکل عملی و نه لفظی، تأیید یا حمایت نشد.

چند سئوال دیگر نیز مطرح است که تا حد بسیار زیادی می‌تواند راهگشای این مبحث و دیگر رفتارهای مربوط به سازمان باشد:

۱. به فرض که سازمان مجاهدین خلق در مسیر مبارزه سیاسی خویش مجبور به جنگ مسلحانه با حکومت اسلامی ایران گردید، اما آیا رفتارهای ناپسند و دور از غیرت و حمیت ملی، همچون روابط و اتحاد گسترده با رژیم عراق که دشمن خلق ایران محسوب می‌گردید هم، برای مبارزه سیاسی لازم بود؟ و آیا باید با هر وسیله و با هر قیمت و بهایی به مقابله با حکومت ایران برخاست و تا آنجا پیش رفت که به جای دشمنی با حکومت، به دشمنی با همه مردم و آب و خاک اقدام کرد؟!

۲. آیا علاوه بر جنگ مسلحانه، اتخاذ شیوه‌های تروریستی و حمله به شهروندان بی‌دفاع و عادی به صرف اختلاف عقیده و مخالفت با حکومت اسلامی نیز از اجبارها و ناچاری‌های سازمان بود؟!

۳. آیا در پیش گرفتن استبداد مطلقه و خفقان فوق‌العاده در داخل سازمان و روابط درون‌گروهی مجاهدین نیز برای آقای رجوی لازم بود و او را در راه دستیابی به اهدافش یاری نمود؟

۴. آیا رجوی علاوه بر مقابله با حکومت ایران، برای مخالفت و مقابله با دیگر گروه‌های اپوزیسیون و همچنین همکاران و متحدان آغازین خویش همچون بنی‌صدر و قاسملو نیز

تحت فشار و اجبار قرار داشت؟!

و...

اما جالب‌تر اینکه بنا به اقرار خود رجوی، نه تنها راههای مسالمت‌آمیز برای گفت‌وگو و تفاهم با حکومت اسلامی نیز وجود داشت، بلکه هاشمی رفسنجانی که آن زمان هم از مسئولان رده‌بالای نظام محسوب می‌شد، به نمایندگی از سوی آیت‌الله خمینی از مجاهدین درخواست کرده بود به جای تشنج‌آفرینی و شورش‌گری، با شرکت در مقام‌های کلیدی و اجرایی نظام به کار مشغول شوند.^{۸۸} با این حساب می‌توان گفت، سازمان در انتخاب فاز مسلحانه و روی آوردن به شیوه خشونت، آزاد بود و این رفتارش موجب خرسندی و استقبال حکومت نیز بود، زیرا در آن زمان گرفتاری‌های زیادی به جمهوری اسلامی روی آورده بود. اما در این میان ادعاهای دیگری از سوی سازمان مجاهدین خلق به چشم می‌خورد مبنی بر سرقت انقلاب ضد سلطنتی توسط خمینی، تدوین قانون اساسی توسط خبرگان و مسیر آن که منجر به تشکیل جمهوری اسلامی شد و همچنین عدم اجازه به مسعود رجوی برای کاندیداتوری ریاست جمهوری و ترکیب مجلس دوره اول شورای اسلامی؛ که مدعی هستند همین عوامل سازمان را به اقدام مسلحانه مجبور کرد.

۱۴۸

این گونه ادعاها که در بسیاری از سخنان و نوشته‌های مسعود و مریم رجوی به چشم می‌خورد، گرچه به دلیل شهرت فراوان نیازی به آدرس خاصی ندارد، اما برای نمونه به سه مجموعه سخنرانی مسعود رجوی در مراسم بزرگداشت پانزدهمین سالگرد ۳۰ خرداد و همچنین جمع‌بندی یکساله او و مصاحبه مریم رجوی به مناسبت بیست و هشتمین سال بنیانگذاری سازمان اشاره می‌شود که در آنها این سخنان تکرار و از دلایل مهم شورش ۳۰ خرداد ذکر شده است.

قبل از پاسخ به این مسائل، این سؤال مطرح است که اگر بر فرض هم این ادعا صحیح باشد، آیا باز هم می‌تواند توجیه‌گر عملیات خشن و آشوب و کشتار داخلی بشود؟! آیا صرف این حقیقت که گروه یا سازمانی از ریاست جمهوری، مجلس و یا حکومت مورد نظر خویش محروم شود و نتواند به کرسی‌های قدرت برسد، مجوز قیام مسلحانه است؟ یا باید در هر گونه قیام و اعتراض خشنی، مصالح عمومی جامعه و منافع ملت لحاظ شود، نه منافع گروهی و حزبی؟ اگر بنا باشد که تنها منفعت و نظر گروه‌ها لحاظ شود باید تمامی احزاب نیز به این گونه اقدام‌ها روی آورند. مثلاً حتی اگر خود سازمان به قدرت می‌رسید، آیا حزب‌اللهی‌ها حق آشوب داشتند؟

در پاسخ به آن ادعاها باید گفت، اولاً چنانکه قبلاً اشاره شد، رهبری آیت‌الله خمینی و

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

حضور او به عنوان رهبر انقلاب و حکومت ایران، مورد اتفاق تمامی احزاب و گروه‌های شرکت‌کننده در انقلاب اسلامی و از جمله احزاب چپ و لائیک همچون حزب توده و حتی خود سازمان مجاهدین خلق و مهم‌تر از همه تمامی مردم ایران بود؛ که این حقیقت علاوه بر بیانیه‌ها و سخنان شخصیت‌های سیاسی آن زمان، در شعارهای انقلابی و عکس‌ها و پوسترهایی که در تظاهرات دوران انقلاب دیده می‌شد؛ به عنوان مهم‌ترین و زنده‌ترین سند مردمی و زنده مورد قبول همگان است. اقدام‌های خود سازمان در کسب نظر مساعد آیت‌الله خمینی نسبت به فلسفه تشکیل و فعالیت مجاهدین نیز شاهدهی بر این مدعاست که یگانه فرد مورد نظر برای رهبری ایران آیت‌الله خمینی بود که استقبال بزرگ ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز در این راستا صورت گرفت؛ اگر نه اگر هر گروه دیگری حتی حزب‌اللهی‌ها و مذهبی‌ها نیز فرد مشهورتر و مقبول‌تری را سراغ داشتند، مسلماً به سراغ آیت‌الله خمینی نمی‌آمدند و او را انتخاب نمی‌کردند.

درباره مسائلی همچون مجلس خبرگان، قانون اساسی جمهوری اسلامی و شکل‌گیری حکومت در قالب جمهوری اسلامی نیز باید گفت، خبرگان قانون اساسی با انتخاباتی آزاد و رأی بسیار بالای مردمی که به هر دلیل - ولو جهل و نادانی که قبلاً رجوی، مردم را به آن متهم کرده بود - تشکیل شد و معلوم است این خبرگان به وکالت از سوی مردم حق داشت هر نظامی را که می‌خواست به عنوان قانون اساسی برقرار کند. وانگهی! اصل برقراری جمهوری اسلامی نیز با آرای بی‌نظیر و بسیار قاطع ۹۸/۲ درصدی مردم در فروردین ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ تأیید شد. تاکنون فردی در صحت و سلامت آن انتخابات تردید به خود راه نداده است. خود مسعود رجوی نیز آن قدر آزاد بود که بگوید به قانون اساسی رأی نمی‌دهد (کما اینکه گفت). لذا اگر مسعود رجوی دارای وجهه مردمی و مقبولیت عام بود، باید قانون اساسی و جمهوری اسلامی رأی نمی‌آورد (چون در نوع حکومت نیز رجوی خواهان جمهوری دموکراتیک اسلامی بود). لذا رأی مردم به قانون اساسی و جمهوری اسلامی، همه و همه دلایلی آشکار بود بر مردمی بودن حکومت جمهوری اسلامی و رهبری آیت‌الله خمینی و سازمان به هیچ‌وجه نمی‌توانست به آنها اعتراضی داشته باشد و حداقل برای حرمت قائل شدن به رأی مردم هم که شده، باید به آنها احترام می‌گذاشت و الزام‌های آن مانند تحویل دادن سلاح‌ها را نیز می‌پذیرفت.

درباره مسئله جنجالی انصراف مسعود رجوی از کاندیداتوری برای انتخابات دوره اول ریاست جمهوری که با نظر آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۵۸ مبنی بر اینکه «کسانی که به قانون اساسی رأی مثبت نداده‌اند، نباید رئیس‌جمهور شوند» صورت گرفت نیز، باید به چند مسئله

اشاره کرد:

۱. این سخن آیت‌الله خمینی در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۵۸ و در پاسخ به استفتای گروهی از مقلدین خویش داده شد و صرفاً پاسخ و یا حکم مذهبی و توصیه‌ای برای مقلدین و رأی‌دهندگان بود و نه حکم حکومتی؛ و مسعود رجوی از فهرست کاندیداها حذف نشد، بلکه خود به دلیل نامساعد بودن شرایط انصراف داد و مسلم است که آیت‌الله خمینی مانند هر فرد دیگری حق اظهارنظر شخصی درباره کاندیداها را داشت؛ به خصوص که اسمی از هیچ‌کس نبرد و به طور کلی جواب داد.

۲. خود آیت‌الله خمینی در پیامی رسمی که به مثابه حکم حکومتی بود، در تاریخ ۱۴ دی‌ماه همان سال اعلام کرد، از حق قانونی خویش مبنی بر بررسی صلاحیت‌ها به دلایل مختلفی همچون کمبود وقت و تعداد زیاد داوطلبان گذشته است و انتخاب را به ملت واگذار می‌کند و با این حکم، مسعود رجوی از نظر قانونی می‌توانست در صحنه بماند.

۳. اگر آیت‌الله خمینی به طور صریح، رجوی را از کاندیداتوری حذف می‌کرد، امری طبیعی بود چون رجوی می‌خواست به مقام ریاست‌جمهوری نظامی دست پیدا کند که از اساس با آن مخالف بود و با قانون اساسی آن به طور آشکارا و عملی مخالفت کرده بود.

۴. رأی آوردن ابوالحسن بنی‌صدر که بعدها چهره محبوب و سنگر مجاهدین خلق شد، نشان داد، انتخابات ریاست‌جمهوری در شکلی آزاد و حتی مورد نظر سازمان برگزار شد و لذا مخالفت سازمان با این انتخابات شکلی بی‌معنا به خود می‌گیرد.

۵. بهتر بود رجوی در رقابت‌ها حضور پیدا می‌کرد و می‌دید با وجود نظر کلی آیت‌الله خمینی در رأی ندادن به مخالفان قانون اساسی، چه مقدار رأی می‌آورد و به عبارت بهتر در یک مبارزه آشکار با او توان خویش را می‌آزمود.

در هر حال به نظر می‌رسد این ادعاهای سازمان تنها بهانه‌هایی برای شروع جنگ مسلحانه بوده است و تمسک به آنها صرفاً برای رهایی از بن‌بست ناشی از شکست ۳۰ خرداد می‌باشد.

در پایان این بخش جالب است به سخنی از مسعود رجوی اشاره شود که درباره شروع جنگ مسلحانه و همچنین انجام عملیات فروغ جاویدان در سال ۱۳۶۷ گفته است:

در یک وقت در یکی از نشریات از موضع به اصطلاح چپ، انتقادی از مجاهدین شده بود با این مضمون که «مجاهدین بی‌هدف و بی‌برنامه و با بی‌کله‌گی زدند به سیم آخر ولی این طوری به حکومت نخواهند رسید...»

این که از آغاز حکومت خمینی، مجاهدین هدف و برنامه روشنی داشته‌اند یا خیر را

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

می‌گذارم برای بعد؛ اما الحق «بی‌کله‌گی مجاهدین» توصیف درستی است؛ دیدید که با بی‌کله‌گی تمام زدیم به سیم آخر!^{۸۹}
و در مورد عملیات فروغ جاویدان نیز می‌گوید:
مهار کردن گردان ... واقعا برای فرمانده‌اش هم مشکل است، آن قدر شور و شوق عمل دارند که اگر جلوشان را نگیریم یک روزه می‌زنند به سیم آخر و تا گلوله آخرشان دمار از روزگار ارتجاع درمی‌آورند.^{۹۰}

بررسی اوضاع در آستانه جنگ مسلحانه

از چند ماه قبل از خرداد سال ۱۳۶۰، تقریباً تمامی موضع‌گیری‌ها و رفتارهای سازمان مجاهدین خلق ایران به سمت رویارویی همه‌جانبه با جمهوری اسلامی پیش می‌رفت. این واقعیت را می‌توان در بسیاری از بیانی‌ها و مصاحبه‌ها و اقدام‌های آن سازمان ملاحظه نمود. رجوی در مصاحبه‌های خود با نامگذاری ارتجاع بر روی جناح موسوم به خط امام که شامل طرفداران و حامیان حکومت اسلامی و رهبری آیت‌الله خمینی بود و یا به عبارت بهتر با آشکار کردن این لقب که قبلاً به آنان و از جمله خود آقای خمینی داده بود،^{۸۱} به طرح اتهام‌های مختلفی دست می‌یازید و هم‌زمان راهپیمایی‌هایی نیز توسط هواداران مجاهدین صورت می‌گرفت که نمونه آن را می‌توان در درگیری بین آنان و مخالفان در ۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ ملاحظه کرد و جناح لیبرال حامی بنی‌صدر نیز به این اقدام‌ها رنگ و لعاب بسیار تند و تیزی می‌داد.^{۹۲} در ضمن با هدف متهم کردن حامیان حکومت به برخی رفتارهای غیرانسانی دست یازیده که نمونه آن را می‌توان در شکنجه و سوزاندن فردی از اعضای خود ملاحظه کرد که پس از افشای آن، بنی‌صدر آن را دلیلی بر وفاداری و ایستادگی آنان برای ضربه زدن به حکومت اسلامی حتی به قیمت این‌گونه رفتارها با اعضای خودشان دانست و همین را دلیل استحکام و قدرت سازمان دانست!^{۹۳}

اما در آن سوی میدان، آیت‌الله خمینی نیز در سخنرانی‌های مختلف از جمله سخنرانی ۲۶ فروردین و ۱۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ ضمن هشدار به جریان‌هایی که قصد انحراف افکار از نبرد با عراق و یا اوضاع کردستان را داشتند، به آنان برای همراهی با روند مردمی موجود در کشور توصیه کرده، آشکارا خواستار تحویل دادن و زمین گذاشتن اسلحه از سوی تمامی گروه‌ها شد و البته به صراحت نامی از سازمان مجاهدین خلق نبرد، زیرا منظور اصلی او در آن هنگام گروه‌های مسلحی همچون حزب دموکرات کردستان بود که به درگیری با حکومت اقدام کرده بودند.^{۹۴}

در همین زمان کوشش‌هایی نیز از جانب برخی عناصر دیگر همچون علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی (که بعدها مورد غضب سازمان قرار گرفته و هم‌اکنون نیز چنین است)، بنی‌احمد و علی‌امینی و حتی خود بنی‌صدر برای تشویق به تشکیل جبهه مشترکی از سوی لیبرال‌ها و تمامی گروه‌های چپ دارای مشی چریکی (همچون فدایی خلق، پیکار، مجاهدین و دموکرات کردستان) برای مقابله با روند رشد حکومت ایران و حتی دگرگونی و تغییر بنیادی آن صورت می‌گرفت که همه و همه زمینه را برای نوعی دگرگونی اساسی در رفتارهای گروه‌هایی چون سازمان مجاهدین خلق آماده کرد و از انجام قریب‌الوقوع این دگرگونی‌ها حکایت می‌نمود.^{۹۵}

در همین زمان مجاهدین در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خمینی درخواست راهپیمایی مسلحانه به سوی جماران کردند. در این نامه نوعی قدرت‌نمایی و تهدید به مبارزه مسلحانه وجود داشت که پاسخ آقای خمینی مجدداً تأکید بر به زمین گذاشتن اسلحه‌ها بود و در ضمن اطمینان دادن به مجاهدین مبنی بر اینکه با زمین گذاشتن اسلحه به عنوان عضوی از جامعه اسلامی محسوب شده و مورد حمایت اسلام و حکومت خواهند بود. وی در آن سخنان مجدداً تأکید بر پایبندی به قانون و تضاد مسلح بودن با قانون‌گرایی کرد و از مجاهدین درخواست کرد همان‌گونه که اعلام کرده‌اند به قانون اساسی وفادارند، این وفاداری را به طور عملی با تحویل دادن سلاح‌های خود اثبات نمایند و در آخر کار نیز با بعید دانستن پذیرش این سخنان از سوی سازمان و تأکید بر اینکه احتمال ضعیفی نیز مبنی بر قصد تفاهم از سوی سازمان می‌داد حاضر بود خود به نزد آنان برود، به سازمان درباره مبارزه مسلحانه هشدار دهد و آنان را از این کار برحذر دارد و هرگونه مذاکره و تفاهمی را منوط به دست برداشتن رهبری سازمان از تهدید و قانون‌شکنی دانست^{۹۶} که بخشی از آن سخنان چنین بود:

آنهایی که این طور هم با قلم‌هایشان علاوه بر تفنگ‌هایشان با ما معارضه دارند، ما به آنها کراراً گفته‌ایم و حالا هم می‌گوییم که ما مادامی که شما تفنگ‌ها را در مقابل ملت کشیده‌اید یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید نمی‌توانیم صحبت کنیم و نمی‌توانیم مجلسی با هم داشته باشیم. شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید، اسلام شما را می‌پذیرد و اسلام هوادار همه شماهاست. فقط گفتن به اینکه ما حاضریم در آن نوشته‌ای که نوشته‌اید و در عین حالی که اظهار مظلومیت‌ها زیاد کردید، لکن باز ناشیگری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چطور با کسانی که قیام مسلحانه بر ضد اسلام می‌خواهند بکنند می‌توانیم تفاهم کنیم؟! شما این مطلب را، این رویه را ترک کنید و اسلحه‌ها را تسلیم کنید و اگر می‌گویید ما به قانون در عین حال که رأی ندادیم، لکن سر به

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

او می‌سپاریم و قبول داریم او را با قانون شما عمل کنید و قیام بر ضد دولت را که برخلاف قانون است و قیام مسلحانه که بر ضد قانون است و دارای اسلحه که بر ضد قوانین کشور است، به اینها عمل کنید، ما هم با شما بهتر از آن طوری که شما بخواهید عمل می‌کنیم. ما می‌خواهیم با آغوش باز همه گروه‌هایی که هستند بپذیریم... شما الآن می‌بینید بعضی از احزابی که انحرافی هستند و آنها را جزء مسلمین هم حساب نمی‌کنیم، مع‌ذکب چون بنای قیام مسلحانه ندارند و فقط صحبت‌های سیاسی دارند هم آزادند و هم نشریه دارند به طور آزاد، پس بدانید که ما این طور نیست که با احزاب دیگری، با گروه‌های دیگری دشمنی داشته باشیم... لکن شما بنای بر این مطلب ندارید و من اگر در هزار احتمال یک می‌دادم که شما دست بردارید از آن کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید، حاضر بودم با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم، لازم هم نبود شما پیش من بیایید و حالا هم به موجب احکام اسلام نصیحت به شما می‌کنم، شما در مقابل این سیل خروشان ملت نمی‌توانید کاری انجام بدهید...^{۹۷}

پس از پاسخ صریح آیت‌الله خمینی، سازمان در نوعی بن‌بست واقع شد که بخش مهمی از این بن‌بست ناشی از اقدام خلاف قانون سازمان در نگاهداری اسلحه و نامشروع خوانده شدن آن از سوی آیت‌الله خمینی بود و به همین جهت آنان به شخص دوم کشور یعنی ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور روی آورده و در نامه‌ای به او اعلام کردند، مشروط بر آنکه رئیس‌جمهور به عنوان عالی‌ترین مقام رسمی و مسئول اجرای قانون اساسی به مجاهدین تضمین کافی بدهد، به نظر آیت‌الله خمینی گردن می‌نهند.^{۹۸} در بخشی از این اطلاعیه چنین آمده است:

با حفظ نقطه‌نظرهای عقیدتی و سیاسی خود و تذکار مجدد مسئولیت‌های تاریخی حضرت آیت‌الله خمینی نظر ایشان را گردن می‌گذارد؛ مشروط به اینکه شما (آقای رئیس‌جمهور) به عنوان عالی‌ترین مقام رسمی و مسئول اجرای قانون اساسی و اجرای تمام عیار و همه‌جانبه قانون و تسریع آنکه همه قوانین کشور را که تنظیم روابط آنها در عهده مسئولیت شخص شماست، عملاً تضمین و اعلام نمایید و در صورت عدم امکان تمامی دلایل خود را بی‌کم و کاست در اختیار ملت قرار دهید تا هر کس تکلیف خود را بداند.

در این بیانیه که گویی مجاهدین از قبل پاسخ بنی‌صدر را بر اساس توافقی که باهم کرده بودند می‌دانستند، همان‌گونه که قبلاً ذکر شد اشتباه دیگری نیز کردند و آن این که عملاً قدرت بنی‌صدر را از آیت‌الله خمینی بیشتر فرض کرده و به صراحت اعلام کردند، او را عالی‌ترین مقام رسمی می‌شناسند نه آیت‌الله خمینی را؛ و دیگر آنکه در مقابل وظیفه غیرمشروط در

تحويل دادن اسلحه‌ها، شرط تعیین کرده بودند که از نظر حقوقی دارای اشکالات فراوانی بود.

در هر حال ابوالحسن بنی‌صدر تنها با اکتفای به این جواب که «خُب من چه جوابی بدهم» عملاً دست سازمان را در شانه خالی کردن از تعهدهای خویش باز نهاد^{۹۹} و البته رجوی در همان روز با نامه‌ای محرمانه به بنی‌صدر برخی تمهیدات و همگرایی‌ها را در راستای اتحاد سیاسی به طور تلویحی پیشنهاد نمود.^{۱۰۰} در مجموع این‌گونه از سوی بنی‌صدر و مجاهدین تلقی و تبلیغ شد که سازمان در اختیار و همراه با رئیس‌جمهور بوده و مشکل خاصی نیست و مجموع این رفتارها در راستای تأمین مواضع سازمان مجاهدین خلق از سوی بنی‌صدر، تقویت بنی‌صدر از سوی مجاهدین و در نهایت همگرایی آن دو صورت گرفت.

البته رجوی در نامه خود به بنی‌صدر پیشنهاد دیگری را نیز مطرح کرد که همان پروژه راهپیمایی به سوی جماران بود. اما این بار با دعوت ریاست جمهوری و به شکلی عمومی و در راستای تغییرات اساسی در کشور بود که در ضمن عناصر و شعارهای حزب‌اللهی نیز در آن نقشی نداشته باشد.^{۱۰۱} ولی از سوی بنی‌صدر که احتمالاً سعی داشت همچنان با نوعی محافظه‌کاری حرکت نماید، پاسخ خاصی به این پیشنهاد داده نشد و در عوض وی پیشنهاد فرزندم عمومی را ارائه کرد.

۱۵۴

بنی‌صدر که در این زمان خود با بحران‌های مختلفی از جمله ناکامی در سمت فرماندهی کل قوا و همچنین ادارهٔ کشور مواجه بود، در این موقع خاص با گرفتاری جدیدی روبه‌رو شد که عبارت بود از دستگیری دو نفر از اعضای دفتر او به اتهام خارج کردن اسناد طبقه‌بندی شده و سری از وزارت امور خارجه؛ بنابراین سعی کرد با پیشنهاد فرزندم برای خروج از بحران به نوعی فرافکنی مشکلات روی آورد^{۱۰۲} و در ضمن دوباره نیز بر جلوگیری از تضعیف رهبری آقای خمینی تأکید کرد و چون می‌دانست جنگ مقولهٔ بسیار مهمی است، خواستار آن شد تا آیت‌الله خمینی به نحوی اوضاع را به نفع او آرام کند تا او بتواند به تعهدات خویش در قبال جنگ عمل نماید.^{۱۰۳}

آنچه از نظر من اصل است این است که رهبری نمی‌باید تضعیف بشود. بقیه را من مسئله نمی‌دانم. این است که روی اعتقاد خودم خواسته‌ام به اینکه طوری عمل نکنم که رهبری تضعیف شود البته تا آنجا که می‌توانم آنچه را که صحیح می‌دانم بگویم، اما اگر امام یک وقت تصمیم گرفت شما این حرف را بزن، این کار را بکن، آن کار را نکن، من کسی نیستم که بایستم، می‌گویم من نظر داده‌ام، اما تصمیم را ایشان گرفته‌اند و من هم عمل می‌کنم. روی این زمینه است که به نظر خودم بسیاری از چیزها را تحمل کرده‌ام و امیدوارم خود

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

ایشان مراقبت را می‌کنند و بالاخره این اوضاع را جوری تدارک می‌کنند که ما بتوانیم جنگ را با اطمینان خاطر انجام بدهیم.

در این سخنان به وضوح سیاست‌بازی و محافظه‌کاری بنی‌صدر مشهود است و البته بعد هم معلوم شد آن‌گونه که شعار می‌داده، تابع حرف امام خمینی نبود.

در همین زمان بیانیه‌ها و مصاحبه‌های سازمان در مخالفت و انتقاد وسیع از مجلس و نسبت دادن تهمت‌هایی چون دغلباز و فریبکار به نمایندگان در مورد تصویب قوانینی همچون لایحه حذف عبارت «فرمان همایونی» و نظرات دیگر به شدت در جریان بود^{۱۴} و آنان از پیشنهاد رفراندوم بنی‌صدر استقبال و آن را یگانه راه خروج از بحران ذکر نمودند.

یکی دیگر از مسائلی که در آن زمان به وجود آمد و فوق‌العاده موجب بحرانی شدن اوضاع گردید، مخالفت طیف موسوم به جبهه ملی با تصویب لایحه قصاص بود که سازمان مجاهدین نیز به شدت با این لایحه و طرفداران نظریه قصاص اسلامی که شامل آیت‌الله خمینی و دیگر مراجع تقلید آن زمان نیز می‌شد، مخالفت کرده و آن را «نمونه عینی ورشکستگی ایدئولوژیک - تاریخی و استنباطات قشری دکماتیک از احکام اسلام» دانسته و با درک خرده‌بورژوازی و فئودالی از اسلام یعنی نظریه‌های تضاد ایدئولوژیک ربط داده^{۱۵} و چون موضوع بسیار مناسبی برای مخالفت با حکومت و جلب حمایت دیگر گروه‌ها یافته بود، به دامن زدن آن بحران روی آورد: «همه می‌دانیم که قشریت و دکماتیسم هر دو از ویژگی‌های اساسی درک خرده‌بورژوازی و فئودالی از اسلام می‌باشد».

از آن سو آیت‌الله خمینی با تحلیل اوضاع انقلاب و همچنین بررسی حضور مردم از هر قشر در امور سیاسی (حتی بقال‌های محله) که تا آن زمان بی‌سابقه بوده و برخی مسائل دیگر، دو نکته خاص را تذکر داد که شامل رعایت اصل عدم توهین به اشخاص در تحلیل‌ها و شعارها و همچنین عدم مخالفت با مواد قانونی و تصویب شده همچون لایحه قصاص، به خصوص که اصل و حکمی شرعی باشد، بود و اعلام کرد در صورت ضرورت می‌تواند مردم را به صحنه بکشاند.^{۱۶} دو روز بعد از آن که مصادف با روز جمعه بود تقریباً بزرگ‌ترین نماز جمعه تاریخ انقلاب در حمایت از سخنان او برگزار شد.

موضع‌گیری آیت‌الله خمینی و حمایت نمازگزاران جمعه از آن موجب شد تا روز شنبه مصادف با ۹ خرداد بنی‌صدر در مصاحبه‌های مختلف به مسائلی همچون عدم ایستادگی در مقابل آقای خمینی، پذیرش حضور مردم در صحنه، لزوم رعایت قانون و لزوم حفظ روحیه برای مقابله با جنگ ایران و عراق به عقب‌نشینی خویش اعتراف نماید:^{۱۷}

گمان من این است که اگر ما مسئله جنگ را اصلی بدانیم، هرگونه فعالیت عملی و

اظهار نظر و برخوردی در رابطه با این مسئله اصلی معنی پیدا می‌کند: موافقت، مخالفت، مساعدت ... حرف من این است و همیشه هم این بوده است و از اول هم گفته‌ام و حالا هم می‌گویم و در آینده نیز بر همین رویه خواهم بود که من روی اصولی که پذیرفتم و اعتقادی که دارم مقابل امام نخواهم شد... .

اما با هشدار در مورد حذف خویش نیز چنین گفت:

آیا فکر بعدش را کرده‌اید، بنا بر ادامه جمهوری اسلامی یا بنا بر چیز دیگری. اگر بنا بر ادامه این جمهوری است، مردم کدام داوطلب دیگری را گیر بیاورند و به او آن حد اعتماد را اظهار بدارند... .

اما در این میان سازمان مجاهدین بدون هیچ‌گونه عقب‌نشینی و بلکه با یک گام به جلو سعی در تشبیه آیت‌الله خمینی با شاه و پوشالی بودن قدرت او نمود و در همین خصوص نشریه مجاهد چنین نگاشت:

آیا راستی همین اصرار بر انکار واقعیت بن‌بست و تلاش و کوشش عظیم برای کوبیدن و تخطئه کردن رفراندوم پیشنهادی رئیس‌جمهور نشان بن‌بست نیست؟

واقعیت‌های عینی جامعه را نمی‌توان با تکذیب و انکار منتفی کرد، بن‌بست‌های واقعی را هم نه ... هنوز خوب به یاد داریم که در رژیم گذشته در حالی که رژیم شاه در بن‌بست کامل و در آستانه انفجار بود از جزیره ثبات دم می‌زد و مملکت را در آستانه تمدن بزرگ قلمداد می‌نمود.^{۱۰۸}

در همان زمان آیت‌الله خمینی در دو سخنرانی مشهور خویش که در تاریخ ۱۵ و ۱۶ خردادماه انجام شد و سپس تظاهرات گسترده و مختلفی نیز در حمایت از او در آن روزها برگزار شد، با تکیه بر لزوم حفظ وحدت و همبستگی مردم در جامعه و همچنین جریان‌های سیاسی درباره هر اقدامی در مقابله و دشمنی با جمهوری اسلامی هشدار داد. در بخشی از آن سخنان چنین آمده است:

... اینان آزادی مسلح بودن در مقابل حکومت اسلامی و آزادی در اغتشاش را می‌خواهند... بر ملت شریف است که این ایام‌الله که هدیه‌هایی از عالم غیب ربوبی است (۱۵ خرداد) به جان و دل حفظ و با چنگ و دندان نگهداری کنند و با شعار و شعور و ... صفهای خود را فشرده‌تر و دل‌های خود را مطمئن‌تر با قدم استوار و تصمیم‌آهین بر مشکلات و توطئه‌های شرق و غرب غلبه کنند.

... اینها همانها هستند که از اول از اسم جمهوری اسلامی وحشت داشتند و اکنون نیز وحشت دارند و با قلم و قدم هر چه بیشتر در انهدام آن و دولت مردمی می‌کوشند. لکن

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

باید بدانند که سیل خروشان ملت آنان را چون خسی برکنار خواهد زد...^{۱۰۹}
جالب این که بنی‌صدر این بار در ۲۱ خرداد با تغییر موضع بر ضد تظاهرات ۱۵ خرداد که در حمایت از آقای خمینی برگزار شده بود صحبت کرد و آن را اقدامی در راه تضعیف خویش قلمداد کرد^{۱۱۰} و مجاهدین نیز این تظاهرات را فریب و سرکوبی از سوی ارتجاع برای خروج از بن‌بست خواندند و خواستار حمایت از بنی‌صدر گردیدند:^{۱۱۱}
راهپیمایی ۱۵ خرداد به نوبه خود واقعیت‌ها و بن‌بست کنونی جامعه و در رأس آنها انزوا و ایزولاسیون بی‌سابقه انحصارطلبان را در صحنه سیاسی و اجتماعی به وضوح هر چه بیشتر نشان می‌دهد ...

مجاهدین خلق در این شرایط حساس یک بار دیگر ضمن محکوم کردن تمامی این توطئه‌ها (منظور تظاهرات می‌باشد) ضرورت حفاظت و پاسداری عموم اقشار و طبقات خلق از تمامی آزادی‌ها و حقوق اساسی ناشی از انقلاب کبیر خلقمان و همچنین ضرورت حمایت از رئیس‌جمهور را که در معرض چنین توطئه‌هایی واقع شده یادآوری می‌کنند.
به نظر می‌رسید دیگر بنی‌صدر تصمیم خویش را مبنی بر اتحاد با سازمان مجاهدین گرفته است و خود او نیز سالها بعد در مقاله‌ای به این نکته اقرار کرد که از مدتها پیش به شکلی نیمه‌پنهان سعی در تشکیل اپوزیسیونی از نیروهای ضدحاکمیتی داشته است و از میان جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب ملت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب توده و سازمان فدائیان خلق ایران، تنها با سازمان مجاهدین خلق توانست به توافق برسد.^{۱۱۲}
در همان زمان مجاهدین با شدت بخشیدن به سیل بمباران تبلیغاتی خویش علیه حکومت و همچنین رواج شایعه‌هایی همچون همکاری ایران و اسرائیل و اخطار عمومی در مورد حفظ جان بنی‌صدر (که در ۲۰ خرداد از فرماندهی کل قوا عزل شده بود)^۱ شایعه وجود خطر جانی را برای او در حدی وسیع گسترش دادند:

مجاهدین خلق ایران با اخطار قاطع انقلابی علیه هرگونه سوءنیت نسبت به جان رئیس‌جمهور... در این شرایط حمایت از شخص رئیس‌جمهور و حفاظت از جان او را یک وظیفه مبرم انقلابی در سراسر کشور تلقی می‌کنند. (۱۳۶۰/۳/۲۱)

عزل رئیس‌جمهور که بی‌شک جان او را نیز در معرض تهدید قرار می‌دهد عملاً مفهومی جز اعلام جنگ مرتجعین با تمامی خلق ایران ندارد و در بجهت جنگ با عراق خیانتی است آشکارا به مصالح ملی ایران که قطعاً نمی‌تواند بدون پشتوانه سازشکارانه امپریالیستی متصور باشد... (۱۳۶۰/۳/۲۴)

جان رئیس‌جمهور در خطر جدی است.

مردم تهران آماده نجات جان دکتر بنی صدر باشید.

... بنابراین جان رئیس‌جمهور علی‌القاعده در خطر جدی است و فرد فرد شما از جانب تمامی مردم ایران در دفاع از آزادی‌ها و مقاومت در برابر دیکتاتوری و اختناق سیاه وظیفه دارید تا برای جان دکتر بنی صدر هر لحظه هوشیار و آماده باشید. (۱۳۶۰/۳/۲۶)

مجاهدین با خیانت خواندن عزل بنی صدر از سمت فرماندهی کل قوا، آشکارا به ایراد توهین و ایستادگی در مقابل آیت‌الله خمینی اقدام کردند و این در حالی بود که از چند روز بعد از عزل بنی صدر نیروهای ایرانی با قوت بیشتری مقابل عراقی‌ها ایستادگی کردند و به پیروزی‌های مهمی نیز نائل شدند، ولی از آن طرف تمهید سازمان در ترساندن بنی صدر از جان خویش مؤثر افتاد و آنها توانستند بنی صدر را به مخفی شدن در خانه تیمی سازمان وادار کرده و از بیم هرگونه رابطه او با حکومت و در نتیجه گسستن و ختنی کردن توافق‌های احتمالی وی با خود، رهایی پیدا کنند. هر چند جمهوری اسلامی توانست با ترتیب دادن عملیات موسوم به «فرمانده کل قوا خمینی روح خدا» در جبهه دارخوین و کسب پیروزی نسبتاً مهمی که تا آن زمان سابقه نداشت به پیروزی تبلیغاتی مهمی نزد افکار عمومی و توجیه عزل بنی صدر دست یابد، اما کوشش‌های آیت‌الله خمینی در چند سخنرانی برای بریدن رابطه بنی صدر با سازمان مجاهدین و بازگرداندن او به دامن حاکمیت، ناکام ماند^{۱۱} و بنی صدر مقیم در خانه تیمی مجاهدین خلق که ارتباطی نیز با بیرون نداشت، نتوانست از این موقعیت به وجود آمده بهره‌ای ببرد و به عنوان برگی در دست مجاهدین باقی ماند تا گذشت زمان نسبت به برنده یا سوخته بودن آن قضاوت کند.

بخشی از توصیه‌های آیت‌الله خمینی به بنی صدر که در چند جای سخنان او تکرار گردید، این‌گونه بود:

... بیا برو و در ملأ عام و اینها را از خود بران اینها تو را به تباهی می‌کشند...

... بیش از این خودت را تباه نکن، به دام این اشخاص که مثل اژدها دهان باز کردند تا همه حیثیت تو را به باد فنا بدهند و ببلعد نیفت. اگر چنانچه توبه کنی و برگردی و علاقه خودت را از این گروه مفسد، فاسد، جنایتکار (مجاهدین) سلب کنی و در یک کناری بنشین، مشغول تصنیف و تألیف بشوی صلاح توست...

در تاریخ ۶۰/۳/۲۵ آیت‌الله خمینی چنین توصیه و پیشنهادی را به بنی صدر داده بود و بنی صدر نیز بلافاصله با نامه‌ای به او اتحادی را که برملا گردید و خود نیز به آن اعتراف کرد تکذیب نمود^{۱۲} که وجود این دوگانگی در رفتار بنی صدر جای تأمل و تعجب دارد:

حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی، هنوز فرمایشات شما را به تمامی نشنیده‌ام، اما این

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

هشدار می‌دهم که مرتب از رادیو پخش می‌شود شنیدم، این جواب را عرض می‌کنم: به دفعات عرض کردم، باز عرض می‌کنم اینجانب در هیچ اتحادی وارد نشده‌ام، خبرهایی که در پیام‌های قبلی شما بود، محتوایی منطبق با واقعیت نداشت.

یکی از مسائلی که بر بحران آن روزها و در تنگنا قرار گرفتن حکومت اسلامی افزوده بود، قضیه لایحه قصاص و مخالفت جبهه ملی - که در بین آن برخی دوستان و ارادتمندان آیت‌الله خمینی همچون بازرگان، سحابی، داریوش فروهر و ... نیز حضور داشتند - و اعلام راهپیمایی بر ضد آن در تاریخ ۲۵ خرداد سال ۱۳۶۰ بود که همراهی امثال لیبرال‌ها و سازمان مجاهدین خلق نیز به آن شکل ضدقصاص جنبه‌ای بسیار گسترده داده بود. ولی با سخنرانی آیت‌الله خمینی در صبح همان روز که مطالب بسیار شدیدالحنی از باب مذهبی و نه حکومتی و سیاسی به زبان آورد و انجام راهپیمایی را مساوی با ارتداد شرکت‌کنندگان در آن دانست، نه تنها میتینگ جبهه ملی برگزار نگردید بلکه راهپیمایی طرفداران امام خمینی در همان روز شکل گرفت که بلافاصله موجب نگاشتن نامه حاکی از عقب‌نشینی توسط بنی‌صدر گردید و احتمالاً همین مسئله بود که مجاهدین را در اقدام به قطع ارتباط بنی‌صدر با محیط بیرون جری نمود. در ضمن مجاهدین سعی کردند از بحران به وجود آمده در جریان قصاص نیز نهایت استفاده را ببرند و لذا علاوه بر تأکید مجدد بر خطر جانی برای بنی‌صدر و تقاضای حضور مردم در پشت‌بام‌ها و سر دادن بانگ الله‌اکبر (به شیوه اول انقلاب) در حمایت از بنی‌صدر، تمامی نمایندگان مجلس را از تصویب طرح عدم کفایت سیاسی و عزل بنی‌صدر برحذر داشته و تهدید نمودند و مخالفان خویش را نیز به سخت‌ترین کیفرها و مجازات انقلابی وعده دادند:^{۱۱۶}

بار دیگر فریاد پرخروش الله اکبر را در مخالفت با روش‌های انحصارطلبانه ضد مردمی و ضداسلامی و در حمایت از آزادی‌های اساسی و رئیس‌جمهوری دکتر بنی‌صدر در پشت‌بام خانه‌ها طنین افکن سازید. (اطلاعیه مجاهدین - ۱۳۶۰/۳/۲۷)

سازمان مجاهدین خلق ایران بدین وسیله به تمامی نمایندگانی که در مجلس حضور می‌یابند نسبت به کلیه عواقب گسترده عزل رئیس‌جمهور دکتر بنی‌صدر در فضای هیستریک ارتجاعی حاکم زنه‌ار می‌دهد. (۱۳۶۰/۳/۲۸)

به هر حال اوضاع در آستانه ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ به حد انفجارآمیز خویش رسید و هر چند جبهه ملی و متحدان آن از معرکه کنار کشیدند و از آن پس شکل مبارزه خویش را تغییر داده و دچار مشکل خاصی نیز نگردیدند، اما بنی‌صدر و سازمان مجاهدین خلق با اتحادی ناپایدار درصدد بهره گرفتن کامل از اوضاع به وجود آمده و همچنین آنچه که در نظر مسعود

رجوی عبارت بود از برکشیدن عنصر اجتماعی همراه با عنصر سیاسی و ترتیب دادن انقلابی برای ساقط کردن جمهوری اسلامی به وسیله حرکت مسلحانه گروه‌های میلشیا در تاریخ ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ برآمدند. هر چند شخص آیت‌الله خمینی مانند همیشه به گونه‌ای مطمئن و آرام در سخنرانی خویش در ۲۹ خرداد خواستار آگاهی و هوشیاری طرفداران حکومت اسلامی و تأکید بر وظیفه الهی در حفظ انقلاب و همچنین اطمینان خاطر از حمایت مردمی بود.^{۱۱۷}

چگونگی جنگ مسلحانه

با آماده شدن برخی شرایط بحران به نفع سازمان مجاهدین خلق، کادر رهبری آن که از چندی پیش در مخفیگاه‌ها و خانه‌های تیمی به سر می‌بردند تصمیم گرفتند با هدف برانگیختن عنصر اجتماعی و سیاسی علیه جمهوری اسلامی^{۱۱۸} مرحله اول تهاجم خویش را به اجرا درآورده و راهپیمایی مسلحانه خویش را که در حقیقت عبارت بود از حرکت شبه‌کودتای میلشیا‌های سازمان در روز ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ با استفاده از امتیاز غافلگیری، آغاز کنند.

نقشه سازمان مجاهدین خلق که دارای سه مرحله بود عبارت بود از درگیری مستقیم، تظاهرات، اعتصاب و به حرکت درآوردن مردم که این مرحله آغازین همراه با مرحله دوم یعنی حذف شخصیت‌های مهم و ترور مغزهای متفکر (که بعدها به ترور بهشتی نظریه‌پرداز و سازمان‌ده مهم حکومت و یارانش در حزب جمهوری اسلامی انجامید) بود و در نهایت قصد داشتند مرحله سوم و نهایی یعنی قیام عمومی برای سرنگونی حکومت و برقراری نظام آرمانی خویش را به اجرا درآورند.^{۱۱۹} در اقدام اول هواداران سازمان که بسیاری از آنان فاقد هرگونه آموزش و سابقه نظامی بودند به خیابان‌های مرکزی و شمالی شهر تهران از جمله خیابان ولیعصر، طالقانی و میدان ولیعصر هجوم آوردند.^{۱۲۰}

آنچه از خاطرات اعضای سازمان و همچنین از دیده‌ها و شواهد آن روز حاصل می‌گردد، این است که اعضای سازمان که بسیاری از آنها به هر دلیل و از جمله خوش‌باوری رهبری مجاهدین بع نوجوانان و جوانان، به اقدامی بدون سازماندهی دست زدند. مسلماً تعداد آنان به رقم ادعایی سازمان یعنی پانصد هزار نفر یا حتی یک پنجم آن نیز نمی‌رسید. به هر حال اعضای آموزش دیده به توصیه سازمان با هر امکانی از جمله سلاح‌های گرم مانند کلت، نارنجک، کوکتل مولوتف و حتی سلاح‌های سرد مانند تیغ موکت بری، چاقو، پیچ‌گوشتی، فلفل و ... با هدف حمله به پاسداران و حزب‌اللهی‌های حامی حکومت حمله خویش را آغاز کردند که به اقداماتی همچون بریدن دماغ و گوش افراد حزب‌اللهی نیز انجامید و در نهایت هدف از این اقدام تصرف کمیته‌های انقلاب و استفاده از آنها به عنوان پایگاهی برای ادامه

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

نبرد خیابانی بود.^{۱۱۱}

نکته جالب توجه در این اقدام این بود که در حالی سازمان اعضای عادی خویش را به میدان نبرد کشیده بود که نه تنها اعضای نظامی آن از ۲۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد^{۱۱۲} بلکه همان‌گونه که در قبل بیان شد اعضای اصلی و رهبری به بهانه گرم نگه داشتن پشت جبهه از ماهها قبل در خانه‌های تیمی و امن به سر می‌بردند و تنها به دنبال کسب نتیجه بودند و معلوم نیست سازمان با چه محاسباتی حاضر شد این چنین بر پرونده سیاسی و انسانی خویش مهر ابطال بزند.

در حالی که سازمان مجاهدین خلق تعداد شرکت‌کنندگان در تظاهرات مسلحانه خویش را پانصد هزار نفر اعلام کرد، این تعداد از سوی برخی منابع حدود دو هزار نفر خوانده شدند.^{۱۱۳} این اقدام مجاهدین، تنها در تهران منجر به کشته شدن ۳۰ نفر از جمله ۱۴ پاسدار و زخمی شدن ۲۰۰ نفر انجامید و در کل ایران این ارقام به حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ کشته بالغ گردید.^{۱۱۶} وجود همین تعداد تلفات نشان‌دهنده دروغ بودن آمار سازمان است، زیرا اگر پانصد هزار نفر آنان که حداقل به سلاح سرد مجهز بودند در شهری همچون تهران به راه می‌افتادند و بین آنان و حامیان حکومت درگیری صورت می‌گرفت اولاً آمار تلفات به مراتب بیشتر می‌بود، زیرا از نظر اصول جنگی آمار کشته و مجروح‌ها تناسب مستقیمی با گستردگی درگیری از حیث نیروی انسانی و مساحت دارد؛ و ثانیاً از سوی دیگر نیروهای سازمان به راحتی می‌توانستند در عرض چند ساعت تمامی تهران را فتح کرده و حکومت را ساقط نمایند، زیرا نه تنها از امتیاز غافلگیری برخوردار بودند، بلکه هیچ‌کس و از جمله خود سازمان ادعا نکرده که مثلاً نیروهای حکومت مجهز به سلاح‌های سنگین ضدشورش و جنگ خیابانی مانند زره‌پوش و نفربر و آب‌پاش و ... بودند و هر ادعایی هم که درباره سرکوب شده است، مربوط به بعد از ۳۰ خرداد است که به برخی از آنها اشاره شد. تنها یکی از این دو احتمال وجود دارد؛ یا اینکه آمار سازمان دروغ است و یا اینکه اکثریت مطلق آن پانصد هزار نفر سیاه لشکری بودند که با دیدن مقاومت و تعداد زیاد حامیان حکومت به سرعت متفرق و فراری شده و یا حتی به آنان ملحق شدند.

از این پس سازمان به ترور رو آورد و ماه تیر را اوج ترورهای سازمان نامید. برای مثال در روز دوم آن، سالن راه‌آهن قم منفجر شد و منجر به کشته و زخمی شدن بیش از ۵۷ نفر گردید؛ و در ششم آن آقای خامنه‌ای امام جمعه تهران مورد سوء قصد قرار گرفت؛ روز هفت تیر شاهد مهم‌ترین اقدام تروریستی تاریخ ایران یعنی انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی در سرچشمه تهران و کشته شدن ۷۲ نفر (به قول رسانه‌های رسمی حکومت؛ اگر نه آمار سازمان

فرا تر از یکصد نفر می‌باشد) از سران رده اول حکومت همچون بهشتی و نمایندگان مجلس شورای اسلامی بود؛ و در ادامه این موج ترور، رجایی و باهنر، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر به شهادت رسیدند و تمامی این اقدامات در حدود ۷۰ روز واقع شد.^{۱۲۵}

این ترورها که توانست به حذف فیزیکی ۱۲۰۰ نفر از حکومتیان که ۵۰۰ نفر از آنان پاسدار و ۴۰ نفر نیز نماینده مجلس بودند^{۱۲۶} (و در نتیجه نزدیک به ۷۰۰ نفر صرفاً از مردم عادی کوچ و بازار و تنها با جرم اعتقاد به حکومت اسلامی بوده‌اند) بینجامد نه تنها کمکی به مجاهدین برای برکشیدن عنصر اجتماعی و ایجاد قیام عمومی علیه حکومت نمود، بلکه موجب گردید نوعی تنفر عمومی از مجاهدین و حتی نگرانی از به قدرت رسیدن آنان نزد مردم پیدا شود و آنان به عنوان گروهی تروریستی نه در ایران بلکه در سطح جهان شناخته شوند که بررسی کامل آن احتیاج به فرصتی دیگر دارد.

در این میان دو شکست سخت دیگر به پیکره ائتلاف «بنی‌صدر - مجاهدین» وارد گردید که می‌توان گفت، امید آنان برای دستیابی به قدرت را مبدل به یأس نمود و موجب شد با وعده‌های پشت سر هم به اعضا و نظاره‌گران دفع‌الوقت کنند. یکی انتخاب رئیس‌جمهور رجایی با رأی ۱۳ میلیونی بود و دیگری کشف پی‌درپی خانه‌های تیمی که در یکی از آنها دو مهره اصلی سازمان، موسی خیابانی و اشرف ربیعی کشته شدند.

تاریخ سه دهه اخیر نیز نشان داده است، حرکت‌های مسلحانه سازمان مجاهدین خلق نه تنها نتیجه‌ای در بر نداشت، بلکه به شکست کامل انجامید و نه مجاهدین خلق و نه بنی‌صدر نتوانستند طرفی از این رفتار بریندند و حتی اکنون سالهاست که با پاسخ‌دهی به انتقادهای فراوانی راجع به این عمل نسنجیده که شاید به نفع حکومت اسلامی ایران نیز تمام شد روبه‌رو بوده و هستند.

اما سئوال اصلی این است که به چه دلیل با وجود بسیاری از شرایط مناسب داخلی و خارجی، این حرکت به نقطه مشخص و مطلوبی نرسید و اینان دچار شکست و قهقرا شدند؟ در این فصل، به عوامل و زمینه‌های شکست آنان اشاره می‌شود.

عدم تطبیق استراتژی و تاکتیک سازمان با واقعیت‌های جامعه

روش به کار رفته از سوی سازمان مجاهدین خلق برای براندازی حکومت ایران که بیشتر بر روی جنگ شهری و خیابانی و روش‌های خشن و تند و همچنین شعارهای خاصی تکیه داشت، در حقیقت نه در بحث استراتژی و تاکتیک و نه در بحث اهداف، با واقعیت‌ها و نیازهای جامعه ایرانی هماهنگی نداشت و به قول خود طرفداران سازمان همچون هادی

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

شمس حائری در کتاب مرداب به هیچ‌وجه منبعث از نیازها و ضرورت‌های تاریخی و روند کشور نبود^{۱۳۷} و به همین علت نه تنها نتوانست به نتیجه‌ای نایل شود، بلکه موجب هراس جامعه و مردم از زیاده‌خواهی‌های سازمان شد و همگی این اقدام سازمان را از سر قدرت‌طلبی و دعوا بر سر تصاحب قدرت فرض کرده و روش‌های اتخاذ شده را نیز نوعی بی‌اعتنایی و مخالفت با امنیت و زندگی خویش می‌دانستند.

سازمان مجاهدین خلق حتی در بعد آرمانی خویش موفق نشد به یک شعار که مورد پسند و نیاز آن روز مردم بود روی آورد و در حقیقت از شناخت نیاز مردم آن زمان غافل ماند. نگاه کوتاهی به شعارهای دوران انقلاب همچون استقلال‌طلبی همه و همه حکایت از کمبودها، خواسته‌ها و نیازهای مردم در زمان پهلوی دارد؛ در حالی که سازمان نتوانست چنین انگیزه‌ای در اوایل سال ۱۳۶۰ بیابد و لذا ذهنیت مردم که بیشتر متوجه مسائلی همچون مبارزه با دشمن خارجی، تثبیت و بهره‌گیری از انقلاب اسلامی و روند سازندگی آن بود، شعارهای سازمان را از سر بی‌دردی و زیاده‌خواهی آن گروه تعبیر و به آن هیچ اعتنایی نمی‌نمود؛ اگر نه مسلماً اگر سازمان با استقبال عمومی مواجه می‌گردید به آسانی به تمامی اهداف خویش می‌رسید، زیرا تمامی زمینه‌های داخلی و خارجی جز عنصر مردم و رهبری آیت‌الله خمینی با آن همراه بود.

شعار آنها مقابله با استبداد و آزادی‌خواهی بود که به دو دلیل با استقبال مردم مواجه نشد. نخست آنکه این شعار توسط کسانی داده می‌شد که خود نماد رفتارهای خشن، فرصت‌طلبانه و نظامی‌گری بودند و مردم هراس داشتند خود اینها عامل استبدادی سخت‌تر از همه تاریخ گردند (به خصوص با توجه به تهدیدهایی که نسبت به همه گروه‌ها می‌کردند) و دیگر آنکه بسیاری از مردم یا استبدادی در کشور نمی‌دیدند و یا اینکه خود آقای خمینی را به عنوان مبارز سنتی بر ضد استبداد می‌شناختند و وجود همین فضای رقابت‌های سیاسی انتقادآمیز را دال بر وجود آزادی در کشور می‌دیدند.

در تمامی دوران‌های تاریخ ایران، آنچه برای مردم مهم‌تر از آزادی بوده و حرف اول را می‌زده، امنیت اجتماعی و اقتصادی و ثبات داخلی و حفظ استقلال کشور بوده و لذا در سال ۱۳۶۰، چون حرکت سازمان در جهت مخالف این خواسته‌های ملی قرار داشت، از سوی جامعه مورد استقبال قرار نگرفت.

حکومت اسلامی ایران محصول یکی از چند انقلاب بزرگ تاریخ بشر بود و حتی بر اساس تعالیم مورد قبول خود سازمان، نوعی تز محسوب می‌شد و لازم بود سازمان بتواند آنتی‌تز این انقلاب را به جریان درآورده تا به سقوط یا تحلیل رفتن آن کمک کند. در حالی که

به نظر سیاستمداران کهنه‌کاری چون چرچیل، نخست‌وزیر معروف انگلستان، حمله مسلحانه و درگیری با هر حکومتی که از انقلاب برخاسته است نه تنها به واژگونی آن کمکی نخواهد کرد، بلکه پایه‌های قدرت آن را استوار می‌سازد که نمونه‌های آن در انقلاب‌های فرانسه، شوروی، چین و ویتنام مشاهده گردیده است.^{۱۲۸}

جایگاه خاص مذهبی و اجتماعی آیت‌الله خمینی در ایران

جایگاه خاص مذهبی و محبوبیت اجتماعی آیت‌الله خمینی در ایران، از مسائلی است که همگان به آن اذعان دارند و خود مسعود رجوی نیز در بخشی از جمع‌بندی یک ساله، یکی از علل سکوت سازمان در اوایل انقلاب را پایگاه نود و نه درصدی آیت‌الله خمینی ذکر کرده بود و معلوم نیست از کجا سازمان دریافت که این پایگاه در طول کمتر از دو سال و نیم یعنی از بهمن‌ماه ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰ شکسته شده و از بین رفته تا سازمان بتواند به حرکتی ضد آیت‌الله خمینی دست بزند؟

حتی بسیاری از خانواده‌های اعضای فعال سازمان مجاهدین نیز معتقد بودند، آیت‌الله خمینی چون هم رهبر مذهبی است و هم از اولاد پیامبر است، مخالفت با او یعنی مخالفت با پیامبر^{۱۲۹} لذا حتی با وجود بسیاری از مشکلات اقتصادی، مخالفت با او را نوعی فروختن دین به دنیا می‌دانستند و حاضر به مبارزه با او نمی‌شدند و بسیاری نیز نقش اطلاعات ۳۶ میلیونی موردنظر او را بازی می‌کردند و به همین علت جمهوری اسلامی توانست بسیاری از بحران‌ها را پشت سر بگذارد.

مسئلاً هنگامی که سازمان مجاهدین خلق به رویارویی با آیت‌الله خمینی برمی‌خاست، هم آن تکیه‌گاه و عامل مقبولیت و حتی مشروعیت خویش را از دست داده و هم خود را در مقابله و تضاد با فردی بسیار بالاتر و قدرتمندتر از خویش قرار می‌داد که نتیجه آن چیزی جز ضربه اساسی و مهلک به پیکره سازمان مجاهدین خلق نبود.

تنها، نامیده شدن سازمان مجاهدین خلق از سوی آیت‌الله خمینی به منافقین کافی بود تا سازمان را از همه حقوق اجتماعی و سیاسی محروم کند و نه تنها هواداران مذهبی آیت‌الله خمینی، بلکه تمامی افرادی که بی‌طرف محسوب می‌گردیدند، اما از بابت دین و ایمان خویش نگران بودند را در صف مخالفان مجاهدین قرار دهد و در عوض هیچ شخصیت پرنفوذی نیز از سازمان حمایت نکرد و این در حالی بود که هراس سازمان از این اقدام آیت‌الله خمینی به جایی رسید که مجبور گردید به روحانیونی متوسل شود که تا قبل از این تاریخ لقب مرتجع و واپس‌گرا را از سوی سازمان دریافت نموده بودند که آنان نیز هیچ

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

جواب مثبتی به درخواست سازمان ندادند.

وجود نهادهای منطبق با قانون اساسی در ایران

یکی از ساز و کارهایی که موجب می‌گردد هر جامعه‌ای بتواند در برابر حوادث و رویدادهای غیرمترقبه به روند طبیعی خویش ادامه دهد و به هضم عوامل ناسازگار در درون خویش اقدام نماید، وجود نهادهای منطبق با قانون اساسی و دارای مشروعیت و مقبولیت کافی در آن جامعه است که حکومت ایران در هنگام رویارویی با بحران خرداد ۱۳۶۰ نیز از آن بهره‌مند بود و این نهادها توانستند در تعامل و تقابل موجود، مانع بسیاری مشکلات شوند و یکی از علل ناکامی سازمان مجاهدین خلق ایران در به سقوط کشاندن حکومت ایران نیز همین مسئله بود.

وجود مجلس شورای اسلامی که نمایندگان آن با آرای بالا منتخب مردم بودند و همچنین شورایی که طبق قانون برای انجام وظایف ریاست جمهوری تشکیل شد، دو نهادی بود که به شکل قانونی مانع خلأ قدرت گردید و حتی سعی مجاهدین در ۷ تیر ماه برای حذف بسیاری از نمایندگان مجلس نیز نتوانست به هدف نهایی آنها یعنی از به رسمیت انداختن مجلس برسد.

۱۶۵

برگزاری سریع دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری و اعلام نتیجه آن در تاریخ دوم مرداد ۱۳۶۰ اجازه نداد کشور بیش از یک ماه بدون رئیس جمهور بماند.

برخی از دلایل دیگر شکست مجاهدین خلق در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

علاوه بر مسائلی که گفته شد، همان‌گونه که بعدها اعضای سازمان مجاهدین خلق اقرار کردند، حرکت ۳۰ خرداد و رفتارهایی که پس از آن انجام گرفت، منبث از واقعیت‌های عینی جامعه ایران نبود و به همین دلیل با شکست مواجه گردید.^{۱۰}

علاوه بر تنفیری که در نتیجه اقدام‌های بعدی سازمان مجاهدین در ذهنیت مردم ایجاد شد، برخی تفکرات، شیوه‌ها و استراتژی‌های سازمان در سال‌های قبل از ۱۳۶۰ نیز موجب می‌شد آنان نتوانند به جایگاه اجتماعی مناسبی راه یابند؛ که به بعضی از آنان اشاره می‌شود:

۱. بدبینی شدید مردم از گروه‌های چپ‌گرا به خصوص آنها که مانند حزب توده و سازمان مجاهدین بنیادهای جامعه‌های بلوک شرق و به خصوص اتحاد جماهیر شوروی آن روزگار را ملاک و نماد قرار داده و بر آن اساس حرکت می‌کردند؛ و حافظه تاریخی مردم که از زمان فتحعلی‌شاه قاجار به بعد یعنی نزدیک به دو قرن از ظلم و ستم فراوان و فشار شدید

روس‌ها بر استقلال، تمامیت ارضی و حیات تاریخی ایران زمین آسیب دیده بود و به شدت با هر چیزی که دارای رنگ و بو یا نشانی از روس‌ها باشد مخالف بود و حتی از آن وحشت و هراس داشت، موجب می‌شد تا مردم سازمان را به عنوان وسیله‌ای برای استعمار و تبدیل ایران به ایرانستانی دیگر شناخته و از قدرت گرفتن آن نگران باشند.

ارتباط غیرمتعارف و مشکوک سعادت‌ی، از افراد رده بالای سازمان با سفارت شوروی که منجر به دستگیری او شد، و همچنین توصیه تلویحی سازمان به دولت جمهوری اسلامی ایران مبنی بر سازش و امتیازدهی به شوروی برای خرید اسلحه از آن کشور و نگرانی‌هایی که در مورد از بین رفتن وجهه مثبت روس‌ها! آن هم صرفاً به دلیل دخالت نظامی آن قدرت در افغانستان از سوی سازمان ابراز می‌شد و رفتارهایی از این قبیل موجب می‌شد تا بسیاری از مردم، مجاهدین را مهره شوروی بپندارند و لذا به آنان لقب «مارکسیست‌های اسلامی» می‌دادند و این در حالی بود که برملا شدن اسناد و مسائل پشت پرده و موضع‌گیری‌های چرخشی و فرصت‌طلبانه و اقدام‌های سازمان در حوالی خرداد ۱۳۶۰ آنها را همگام با لیبرال‌ها و غرب‌گرایان نموده بود^{۱۳۱} و جمع مبارزان و نیروهای ضدآمریکایی نیز به مخالفان سنتی مجاهدین پیوسته بودند. به خصوص به دلیل جو شدید ضدآمریکایی آن زمان که ناشی از دخالت‌های آن کشور در اوضاع داخلی ایران در قبل و بعد از انقلاب و طراحی و پشتیبانی از حمله عراق به ایران بود، احساسات مردم به شدت علیه آمریکا و طرفداران خط او در ایران برانگیخته بود و مجموع این عوامل دست به دست هم داده، سازمان مجاهدین را گروهی وابسته و مزدور به بیگانگان قلمداد می‌نمود.

۲. ایدئولوژی التقاطی مجاهدین خلق که در حقیقت پوسته اسلامی و محتوای مارکسیستی داشت موجب می‌گردید تا سازمان با مخالفت دین‌مداران و مذهبی‌ها که تمامی جامعه ایران را تشکیل می‌دادند روبه‌رو شود. علاوه بر این چنین ایدئولوژی‌هایی مورد مخالفت شدید غیرمذهبی‌ها و لائیک‌ها نیز قرار داشت. جمع مذهبی‌ها و دین‌داران ایرانی در آن زمان به سه گروه سنتی (عوام و متعصبان)، روشنفکران فقاهتی (همچون طرفداران آیت‌الله خمینی و اندیشمندانی چون مطهری و مفتاح که از شاگردان و دنباله‌روهای اندیشه آقای خمینی به شمار می‌رفتند) و روشنفکران مذهبی غیرفقاهتی مانند خط فکری مهندس بازرگان و دکتر شریعتی تقسیم می‌گردید و البته دو گروه اول قسمت اعظم هرم جامعه مذهبی را تشکیل می‌دادند. حال با توجه به مجموع این شرایط می‌توان استنباط کرد که پافشاری مجاهدین خلق بر ایدئولوژی التقاطی خویش، آنان را به حضيض جامعه سوق می‌داد و مهم‌ترین شاهد بر این مدعا کوشش ظاهری - نمایشی و بی‌حاصل مجاهدین از اواخر فروردین سال ۱۳۵۸ در اقرار

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

به شهادتین و اظهار مسلمان بودن خویش است که در طی آن سازمان به دلیل شهرت یافتن به خروج از اسلام و نامسلمانی پس از دیدار با سیداحمد خمینی فرزند آیت‌الله خمینی و برای به دست آوردن نظر مطلوب آیت‌الله خمینی شهادتین خویش را در مطبوعات روز اول اردیبهشت منتشر نمودند^{۱۳۲} و این اقرار به شهادتین را می‌توان نوعی نیاز سازمان مجاهدین خلق به کسب مشروعیت مذهبی و حتی مقبولیت عمومی تلقی کرد.

آثار و نتایج ورود سازمان مجاهدین خلق به فاز نظامی

پس از بررسی دلایل و چگونگی شروع فاز مسلحانه سازمان مجاهدین خلق که از خردادماه ۱۳۶۰ اتفاق افتاد، این سؤال مهم و اساسی پیش می‌آید که مجاهدین از این شیوه و تاکتیک خویش چه طرفی بسته و به چه نتایجی رسیدند؟ و آیا این نتایج در راستای اهداف آنان بود و ادعاهایشان را برآورده کرد و یا کاملاً در خلاف مسیر آنان و حتی ضربه به آنان و دیگر گروه‌های اپوزیسیون پیش رفت؟!

نخست لازم است دوباره اهداف سازمان مجاهدین در تظاهرات شبه‌نظامیان خویش و اقدام‌های بعدی یادآوری گردد: سازمان با ادعای برخوردار بودن از حمایت پنجاه درصدی مردم، چهل درصدی ارتش (آن هم ارتشی که رجوی معتقد بود باید همه رده‌های ستوان به بالای آن اعدام شوند) و داشتن پانصد هزار نفر نیروی آماده و همچنین پر بودن انبارهای خویش از سلاح و مهمات تصور می‌نمود که می‌تواند در طول سه ماه با تکیه بر نقشه‌ای سه مرحله‌ای یعنی ۱. درگیری مستقیم، تظاهرات مسلحانه، اعتصاب؛ ۲. حذف شخصیت‌های مهم حکومت و نشان دادن ضربه‌پذیری رژیم و بی‌آینده کردن آن؛ و ۳. در نهایت قیام عمومی و توده‌ای، جمهوری اسلامی را از صحنه روزگار حذف نماید و تمامی وابستگان به شاه و شیخ (حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی) را قلع و قمع نماید و البته معتقد بود برای این کار باید عراق نیز بتواند خوزستان و بخش‌هایی از ایلام را تصرف نماید (توجه شود به همکاری سازمانی خلقی با دولت بیگانه دشمن خلق!)^{۱۳۳}

اما نظام جمهوری اسلامی ایران وارد سومین دهه حیات خویش شد و در عوض موقعیت سازمان به جایی رسید که هم‌زمان و هواداران رجوی و گروه‌های دیگر او را متهم به بی‌کفایتی و نادانی و ... کردند و خود او هم ورود به فاز نظامی را اقدامی اجباری و تحمیلی تلقی کرده و به طور تلویحی به شکست خویش اذعان کرد و به جای آن نتایج دیگری را عاید خویش و جامعه و حتی دیگر گروه‌های اپوزیسیون کرد که در این بخش به آنها اشاره می‌شود.

بنیان نهادن شیوه ترور و خشونت در مبارزات سیاسی به جای منطق و آرامش

اقدام مجاهدین خلق در شروع درگیری نظامی با رژیم که البته بیشتر شامل عملیات خرابکاری و تروریستی بود تا مبارزه مستقیم، موجب گردید جو مخالفت و انتقاد سیاسی در جامعه ایران تبدیل به فضایی خشن، ناسالم و به دور از گفت و گو و تفاهم گشته و راه هرگونه فرم سیاسی بسته شود. به بیان بهتر مجاهدین با انتخاب این روش، راه‌های دیگر از جمله گفت‌وگوی سیاسی، مبارزه فرهنگی و تبلیغات اجتماعی را مسدود کرده و در مرحله نخست بزرگ‌ترین ضربه را به گروه‌های اپوزیسیون وارد کردند.

اگر به عمق رفتارهای سازمان مجاهدین خلق توجه شود، مشخص خواهد شد این اقدام سازمان به همین جا ختم نگردید، بلکه مسائل دیگری را برای خود سازمان و دیگران به ارمغان آورد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ایجاد فضای آلوده سیاسی و مبارزاتی در تاریخ معاصر ایران
۲. احساس ناامنی اجتماعی و تنفر مردم از مبارزات سیاسی سازمان‌ها و احزاب
۳. از دست رفتن نیروهای فعال جوان و متخصص جامعه ایرانی از هر دو قشر موافقان و مخالفان حکومت که در آنان بسیاری از افراد تحصیل کرده و جوان و مهم‌تر از همه افراد پرشور و حتی بی‌گناه وجود داشتند و نوعی انحراف ذهنی و روانی برای این قشر به وجود آمد.
۴. بدنامی فوق‌العاده سازمان مجاهدین خلق در عرصه بین‌المللی به گونه‌ای که این سازمان در نزد اتحادیه اروپایی و حتی وزارت امور خارجه کشور آمریکا (که خود از حامیان مالی و معنوی مجاهدین بوده و هست) به عنوان سازمانی تروریستی شناخته شد و این مسئله چنان عمیق و ریشه‌دار گردید که از آغاز دهه هشتاد شمسی به بعد (و به خصوص سال ۱۳۸۲) این کشورها مجبور به بستن دفاتر سازمان و دستگیری برخی اعضای آن شدند (همچون فرانسه و انگلستان) و ادامه فعالیت سازمان در هر کشوری موجب بحران سیاسی و بدنامی بین‌المللی برای آن کشور می‌شد.
۵. ترورهای سازمان مجاهدین در سال ۶۰ موجب پدیدار شدن هراس و ناتوانی آن سازمان و استحکام نظام جمهوری اسلامی شد، زیرا اصولاً در یک مبارزه آنگاه که یک طرف مستحکم و طرف دیگر ضعیف باشد، طرف ضعیف دست به کارهای غیرمعمول و جنون‌آمیز می‌زند و این اقدام سازمان که در حقیقت نوعی خودکشی سیاسی بود، حاکی از بن‌بست سازمان و قهر آن با مردم بود.
۶. به وجود آمدن نوعی مظلومیت برای نظام جمهوری اسلامی و مسئولانی چون آیت‌الله بهشتی و رجایی و باهنر و همچنین وجود دهها قربانی کوچک و بازار که موجب پدیدار

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

شدن هاله‌ای مقدس برای حکومت ایران و در عوض زبونی سازمان در ادامه مبارزه سیاسی گردید.

۷. اتحاد و انسجام هر چه بیشتر هواداران حکومت علیه مشکلات فراروی نظام. حتی این اقدام سازمان موجب شد افراد بی طرف و مخالف حکومت نیز به صف مخالفان مجاهدین خلق افزوده شوند.

۸. در نهایت اقدام سازمان موجب بدنامی برای مجاهدین و تبدیل آن به منافقین شد.

وارد کردن ضربه کیفی و کمی از درون و بیرون به سازمان مجاهدین خلق

یکی دیگر از پیامدهای جنگ مسلحانه سازمان مجاهدین خلق را می‌توان وارد آمدن ضربه‌های اساسی و مهلک بر پیکره این گروه دانست که این آسیب‌ها از دو بعد کمی و کیفی و دو منشأ درون‌سازمانی و بیرون از سازمان قابل تأمل و بررسی است.

درباره آسیب‌هایی که سازمان مجاهدین خلق از درون خویش متحمل شد، باید گفت، پس از شکست تظاهرات مسلحانه خردادماه و همچنین اقدام‌های تروریستی سازمان در ماه‌های بعد و پوچ و توخالی درآمدن ادعاهای رهبری آن مبنی بر سقوط سه ماهه جمهوری اسلامی ایران،^{۱۳۴} بیشتر نیروهای جوان و احساساتی سازمان که دل به این وعده‌ها خوش کرده و سازمان و رهبری آن را شیری مهیب و قدرتمند می‌پنداشتند، اکنون آن شیر را بی‌بال و دم دیده و تمامی وعده‌ها و تحلیل‌ها را شعار و خیال دانسته، دچار نوعی یأس و سرخوردگی شدند. این نخستین ضربه کیفی از درون بود و این سیر چنان ادامه یافت که بعدها اصل شروع حرکت مسلحانه به طور اساسی زیر سؤال رفت و توجیه و پاسخ به مخالفت‌ها و انتقادهای اعضا و دیگران، بخش مهمی از انرژی و وقت سازمان را به خود اختصاص داد.

علاوه بر این ضربه کیفی، بخش مهمی از نیروها و توان انسانی سازمان نیز دچار ریزش شد^{۱۳۵} و بسیاری که اساساً مخالف حرکت مسلحانه بودند (مانند بیشتر افراد جامعه که با رفتارهای تند و خشن مخالفند) و یا قبل از این واقعه به اساس و نهاد سازمان پی نبرده بودند و آن را دارای کارکرد فرهنگی - اجتماعی - سیاسی می‌پنداشتند و همچنین بیشتر گروه‌های دانش‌آموزی و دانشجویی که صرفاً به دلیل احساسات و شور و حالی که مقتضای سنین جوانی و نوجوانی و به خصوص دوران انقلاب است، به سازمان پیوسته بودند، از سازمان جدا گردیده و به زندگی عادی و اجتماعی خویش ادامه دادند و حتی برآوردهای اولیه از آن دوران و پس از آن به وضوح نشان‌دهنده آن است که شمار هواداران سازمان حتی از تعداد اعضای رسمی آن نیز بسیار کمتر بود و به همین علت سازمان به جز اقدام‌های تروریستی (که

آن هم ناشی از نوپا بودن نهادهای امنیتی و وجود عناصر نفوذی بود) نتوانست اقدام خاصی صورت دهد و حتی بعدها میزان هواداران آن در خارج از کشور (که بسیاری نیز تحت تأثیر تبلیغات وسیع سازمان در بین مجاهدین ایرانی و با ایجاد جوّ رعب و وحشت حضور خویش را در آن گروه حفظ می‌کردند) از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد.^{۱۳۶} و در نهایت برای حفظ نیروها مجبور به بازی‌ها و بحران‌آفرینی‌های جدیدی شد که حاصل تمامی آنها چیزی جز ملزم نمودن نیروها به حضور اجباری نبود و گاه در این راستا نیروها را مجبور به سپردن الزام‌هایی همچون تعهدنامه، وثیقه و ... و اخذ داریی‌ها می‌کردند.^{۱۳۷}

از زاویه بیرونی نیز سازمان مجاهدین خلق، متحمل خسارت‌ها و ضربه‌های شدیدی گردید. پس از شروع ترورها و موج خشونت از سوی آنان، همکاری گسترده مردم و حتی خانواده‌های برخی از اعضای سازمان موجب گردید تا ارگان‌هایی همچون سپاه و بسیج بتوانند در فاصله خرداد تا بهمن ماه ۱۳۶۰ ضربات گسترده‌ای به خانه‌های تیمی سازمان وارد نمایند و این به معنای بن‌بست کامل سازمان از لحاظ نظامی و قدرت بالای اطلاعاتی - امنیتی جمهوری اسلامی بود.

همچنین گسترش مجاهدین تواب که بر اثر کارهای آموزشی و فرهنگی و تبلیغات جمهوری اسلامی از گذشته خویش اظهار ندامت می‌کردند و با تنفر از سازمان، حاضر به مصاحبه علیه آن و کارکردهایش می‌گردیدند، باعث شد سازمان از لحاظ کیفی نیز دچار آسیب از درون و بیرون شود، زیرا یکی از ادعاهای مورد افتخار سازمان آن بود که نیروهایش بریده نشده و به اسارت نیز در نمی‌آیند، بلکه در هنگام خطر با خوردن قرص سیانور به زندگی خود خاتمه می‌دهند و لذا پس از اعلام توبه و ندامت و یا مصاحبه افشاگرانه عضو سابق، سازمان علیه او بیانیه صادر کرده و او را که تا دیروز فردی مبارز، رفیق و مجاهد به شمار می‌رفت، بریده، خائن و مزدور قلمداد می‌کردند و همین مسئله موجب شد دیگر اعضا نیز به نحوی از آینده خویش احساس خطر و بیم کنند.

پناه بردن به آغوش بیگانه

مجاهدین نه تنها از سوی مردم عادی طرد شدند، حتی دیگر گروه‌های اپوزیسیون و سیاسی نیز بعدها سعی کردند پای خود را از نزدیک شدن به حال و هوا و حتی نام سازمان کنار بکشند.

اما متأسفانه سازمان به جای سعی در رفع اشکال‌ها و ضعف‌های خود به نوعی کینه‌ورزی و شاید نیز انتقام‌جویی دست یازید؛ و در حرکت‌های بعدی خویش به دامن صدام؛ دشمن

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

شماره یک مردم ایران پناه برد.

سازمان با انتقال مرکز فرماندهی و نیروهای خویش به درون خاک عراق به جنایت‌ها و خیانت‌های دیگری اقدام نمود که از آن زمره می‌توان به گشودن جبهه جدیدی علیه ایران در منطقه کردستان،^{۱۳۸} ضرب و شتم و اعتراف‌گیری از اسیران ایرانی و حتی اعدام آنها،^{۱۳۹} دادن اطلاعات نظامی و حتی مناطق بمباران شده شهری ایران به ارتش عراق،^{۱۴۰} جاسوسی به نفع دولت‌هایی همچون اسرائیل، آمریکا، اردن، عربستان سعودی و عراق^{۱۴۱} که تا پیش از این از سوی سازمان به لقب ارتجاع و امپریالیسم شهرت داشتند^{۱۴۲} و حتی شرکت در کشتار مردم بی‌دفاع کردستان عراق و شیعیان جنوب آن کشور پس از همراهی در غارت کویت^{۱۴۳} در جریان جنگ اول خلیج فارس اشاره کرد.

فراگیر شدن فضای انحصارگرایانه و غیردموکراتیک در روابط درونی سازمان

شکستی که در جریان ورود سازمان مجاهدین خلق به فاز نظامی دامنگیر آن شد، موجب وارد شدن انتقادهای فراوانی به عملکرد، واقع‌نگری، مدیریت و حتی صداقت رهبری سازمان شد، به طوری که عبور از این بحران که سازمان را در بن‌بست تقابل رهبری‌اش با کادر و همچنین ضعف انگیزشی نیروها و ریزش آنان قرار داده بود، در اولویت‌های رهبری آن گروه قرار گرفت و به هر تخته پاره و خاشاکی متوسل شد تا از غرق شدن نجات یابد.

علاوه بر برخی مانورهای سیاسی همچون امضای قرارداد صلح نمایشی با عراق، تشکیل شورای مقاومت (که در حقیقت همان اعضای سازمان مجاهدین به همراه چند نفر انگشت‌شمار گروه چریک‌های فدایی خلق اقلیت بودند)، ازدواج و طلاق با دختر بنی‌صدر، ازدواج با مریم قجرعضدانلو (همسر مهدی ابریشمچی) که انقلاب‌رهایی نام گرفت و... سازمان به مجموعه اقدامات دیگری دست زد که همگی در راستای نابودی فضای دموکراتیک و حزبی و پناه بردن به شیوه‌های انحصارگرایانه و خفقان‌آمیز بود.

در این شیوه جدید، همراهان اصلی رجوی همچون ابریشمچی، مریم رجوی، فهیمه اروانی و... اصولی را تدوین کردند که بر اساس آن اصول، به رجوی جلوه‌ای فوق تقدس و کاریزماتیک داده می‌شد و او را از هرگونه پاسخگویی، تا چه رسد خطاپذیری، مبرا می‌کرد و اعمال او را به طور مستقیم ناشی از الهام جهان غیب دانسته و حتی او را برتر از هر عارف و مدعی دیگری قرار داده و نامش را در زیارتنامه‌ها(!) نیز وارد کردند و منتقدان را به القابی همچون بریده، خائن، جاسوس، سرسپرده رژیم شاه و شیخ، مزدبگیر و صدها لقب رکیک دیگر نامیدند.^{۱۴۴} حتی به شیوه‌های مختلفی چون محاکمه، حبس و شکنجه اعضای خویش

اقدام کردند که از آن زمره می‌توان به برخوردهای سخت و خشن با امثال علی زرکش اشاره کرد و بعدها چهره‌های معروف دیگری مانند محمود راسخ افشار، مهدی خانابا تهرانی، علی رضوانی، هادی شمس حائری (که همگی از اعضای باسابقه و رده بالای سازمان بودند) نیز دچار این حق‌ناشناسی شدند.^{۱۴۵}

لازم است گفته شود، اجرای بند دوم انقلاب ایدئولوژیک معروف به انقلاب طلاق که همسران و همچنین تمامی مردان و زنان و دوست و آشنا و هم‌رزم و همکار را ملزم به دوری از یکدیگر (و حتی نابود کردن تمامی سوابق دوستی قبلی و تعهد به سه طلاقه همیشگی) و فرزندان خردسال خویش می‌نمود و پس از شکست سازمان در عملیات فروغ جاویدان در سال ۱۳۶۷ به اجرا درآمد، ریشه در قبل از آن و سالهای اولیه دهه ۱۳۶۰ داشت. رجوی سعی کرد با این اقدام‌ها از پاسخگویی راجع به هدر دادن نیروهای سازمان در جریان سال ۱۳۶۰ و همکاری بدنام‌کننده و دادن اختیار خویش به دست رژیم بعثی عراق طفره رود و در حقیقت با نوعی کودتای سیاسی به تثبیت مقام خویش به عنوان رهبر مقاومت ضدحکومت اقدام کند.

پانوشتها

- ۱- این مسائل بعدها در جریان جنگ اول و دوم خلیج فارس و به خصوص حمله آمریکا و انگلیس به عراق در سال ۱۳۸۲ (جنگ دوم خلیج فارس) مورد اقرار و تأیید رسمی آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و حتی خود عراقی‌ها و متحدان سابق آنان قرار گرفت و در رسانه‌های بین‌المللی انتشار یافت.
- ۲- هادی شمس حائری، مرداب، ص ۴۴؛ خود رجوی هم از خمینی به عنوان فاتح محبوب انقلاب یاد می‌کند: مسعود رجوی، جمع‌بندی یکساله، ص ۲۰، و بیانیه سازمان راجع به رأی ۹۹ درصدی مردم به حکومت اسلامی.
- ۳- علی رضوانی، شکنجه در زندان‌های رجوی، گزارش از علی رضوانی عضو سابق مجاهدین خلق به صلیب سرخ جهانی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر، صص ۱۱-۱۲.
- ۴- برای آگاهی از این انتقادات می‌توان به کتاب‌های چه باید کرد، نگاشته جمعی از جدانشدگان از سازمان مجاهدین خلق (مقیم کانادا)، مرداب یا جلد دوم کتاب ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب اثر هادی شمس حائری، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران، مقاله‌های به چاپ رسیده در شماره‌های مختلف مجله نگاه از جمله سال دوم، شماره چهارم، می ۱۹۹۶، سال سوم، شماره هفتم و همچنین گزارش علی رضوانی عضو ارشد و همراه و دستیار مسعود رجوی به صلیب سرخ جهانی و دیگر سازمان‌های مدافع حقوق بشر تحت عنوان شکنجه در زندان‌های رجوی اشاره کرد. همین فرد در کتاب‌ها و مقالات دیگری نیز ادعای فوق‌علیه رجوی را تکرار کرده است. همچنین رجوع شود به نگاشته‌ها و نامه‌های دیگر اعضای مهم سازمان مانند محمود راسخ افشار، مهدی

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

- خانبابا تهرانی، سعید شاهسوندی، فریدون گیلانی، جمشید تفرشی.
- ۵- سخنرانی مسعود رجوی در گردهمایی‌های بزرگ رزمندگان و پشتیبانان مقاومت برای بزرگداشت پانزدهمین سالگرد ۳۰ خرداد که در تیرماه ۱۳۷۵ توسط انتشارات ایران کتاب به چاپ رسید.
- ۶- چه باید کرد، نگاشته جمعی از جدانشدگان از سازمان مجاهدین خلق ایران (مقیم کانادا).
- ۷- به طوری که در سال ۱۳۵۲ پس از ترور چند آمریکایی از جمله سرهنگ هاوکینز و تلاش برای ربودن هواپیمای ایران ایر و انفجار کارخانه برق تهران، ساواک با احساس خطر از وجود سازمان در طی چند ماه تمامی آنها را دستگیر کرد و گروه از هم فروپاشید؛ برای اطلاع بیشتر به مقاله هفته‌نامه جمعه با عنوان «ملاقات کلینتون با عبدالله اوجسن در ایران» و همچنین گزارش «انستیتو تحقیقاتی سیاست بین‌المللی و امنیت آلمان» تحت عنوان «اپوزیسیون علیه خمینی» که در مجله نگاه (سازمان مجاهدین خلق از نگاه دیگران)، س سوم، شمه هفتم، ژانویه ۱۹۹۷، به چاپ رسید، رجوع شود.
- ۸- این درگیری که بر سر پذیرش اسلام یا مارکسیسم به وجود آمد منجر به انشعاب و برخورد سخت و شکنجه و اعدام فردی چون مجید شریف واقفی که از طیف اسلام‌گرا بود گردید و مارکسیست‌های تند به نام پیکار از سازمان جدا شدند.
- ۹- هادی شمس‌حائری، مرداب، ص ۲۰.
- ۱۰- بال شکسته (بیانیه دولت آمریکا درباره سازمان مجاهدین خلق ایران)، اکتبر ۱۹۹۴، ص الف، به قلم رضا مرزبان و همچنین گزارش وندی آرش من معاون وزیر امور قانونگذاری آمریکا در همان کتاب، صص ۱۸-۱۴، البته به برخی از این رفتارها در بخش مربوط به رفتارهای دوگانه سازمان اشاره خواهد شد.
- ۱۱- یوهانس رایسنر، اپوزیسیون علیه خمینی، گزارش انستیتو تحقیقاتی سیاست بین‌المللی و امنیت آلمان، به نقل از نگاه، س سوم، شمه ۷، ص ۵۱.
- ۱۲- از جمله این موارد می‌توان به شرکت در خرید و فروش هروئین توسط سازمان اشاره کرد که یکی از اعضای آن با محموله ۵ کیلوگرمی هروئین در نروژ دستگیر شد. (نگاه، س دوم، شمه ۵، ص ۸۶) و یا حمله به خبرنگار روزنامه اپوزیسیون نیمروز (نیمروز، ۳۲۲ به نقل از نگاه، همان شماره، ص ۸۳)، شرکت در اعمالی همچون دستکاری در مبلغ چک‌های اهدایی مردم اروپا به سازمان و ساختن اسناد مالی تقلبی (روزنامه داگبلادست ارگان حزب چپ نروژ به نقل از پروژکتورهای غیرضروری، ص ۸) و قضیه جنجالی ضرب و شتم محمود ملک افضلی پسر مرضیه در جریان کنسرت بزرگ مرضیه خواننده مشهور که عنوان بسیاری از مقالات روزنامه‌های خارج از کشور را به خود اختصاص داد و در مجله نگاه، س سوم، شمه ۷ ژانویه ۱۹۹۷ در صفحات ۹۶-۸۵ به چاپ رسیده و همچنین خود ملک افضلی هم گزارش آن را در کتابی با نام «بخوان برای ایران بخوان» چاپ نموده است. از دیگر اقدامات خلاف قانون سازمان می‌توان به قتل سه طرفدار جمهوری اسلامی در اروپا توسط اشرف شهیدانی از اعضای سازمان که سپس دستگیر شد (کیهان لندن به نقل از نگاه، س دوم، شمه ششم، دسامبر ۱۹۹۶، صص ۱۶۳-۱۶۱) و پنهان کردن مهمات و مواد ممنوعه در دفترهای سازمان در فرانسه که در بهار ۱۳۸۲ کشف گردید اشاره نمود.
- ۱۳- هادی شمس‌حائری، مرداب، در پایان این مقاله اشاره خواهد شد و در مقاله «انقلاب ایدئولوژیک» به طور کامل اشاره شده است.
- ۱۴- اطلاعیه مجاهدین خلق ایران، ۲۸ خرداد ۱۳۶۰.
- ۱۵- نمونه این مسئله را می‌توان در کتک خوردن مهندس ملک‌افضلی پسر مرضیه در کنسرت او که صرفاً قصد ملاقات با مادرش و اعتراض به آوازخوانی او به نفع سازمان مجاهدین خلق را داشت و همچنین برخوردهایی از این دست با افرادی که حتی شوق پیوستن به سازمان را داشته و تنها برای قانع شدن چند سؤال نموده‌اند مانند علیرضا سماک مقیم انگلستان مشاهده نمود که نامه او در شماره ۳۲ نیمروز به چاپ رسیده است. (نگاه، س دوم، شمه ۵، اکتبر ۱۹۹۶، صص ۱۲۷-۱۲۳). همچنین زندان ابوغریب بغداد و مراکز نگهداری کودکان سازمان در اروپا از نمونه‌های دیگری هستند که در گزارش‌های افرادی چون علی رضوانی و همچنین کتاب عشق ممنوع که یکی از خانم‌های شاغل در مرکز نگهداری کودکان نگاشته است، کاملاً شرح داده شده است.
- ۱۶- هادی شمس‌حائری، مرداب، ص ۲۶.

- ۱۷- برخی از فحش‌های سازمان به جدانشدگان چنین است: پتیاره، خودفروش، میان‌باز بدنام و فسیل‌های خارگ کشوری، آدم معلوم‌الحال، خدمتکار اطلاعات رژیم، پادوی ساواک آخوندی، رجاله و حق‌الععمل‌کارهای حرفه‌ای، عاری از شرف، عملۀ ولایت فقیه، مسابقۀ رذالت، هرزه سیاسی، کفتر باز سیاسی، خر مرد رند و ابن‌الوقت، رذل‌ترین عناصر ضدانقلابی، اصطبل ضدانقلاب، فرافکنی گنبدیگی درونی، تناول استفرغات بقایای شاه و شیخ، فوران عفن‌ترین لجنزارهای آخوندی و ولگردهای سیاسی و ... (نگاه، سال دوم، شماره ۵ اکتبر ۱۹۹۶، دیباچه)
- ۱۸- نمونه آن تبلیغات فوق‌العاده زیاد بر روی خود مسعود رجوی به عنوان فردی با توانایی و مقامات فوق انسانی و وارث تمامی افتخارها و شهدای سازمان و حتی وارث ائمه(ع) (که در بحث انقلاب دوم ایدئولوژیک توضیح داده شده است) و همچنین لزوم اینکه هر زن و مرد مجاهد تنها باید به مسعود رجوی عشق بورزد نه همسر و فرزند خویش: و نسبت دادن آثار و مسائل ماورایی به رفتارهای مسعود و مریم، مانند اینکه ازدواج آن دو موجب شفای میگرن مومن چندین ساله یکی از اعضای سازمان شده است و ... می‌باشد. همچنین توجه شود به سعی سازمان در ساختن شخصیت‌های بعد مسعود از میان اعضای کشته شده در سابق مانند سعید محسن، محمد حنیف‌نژاد، علی‌اصغر بدیع‌زادگان، موسی خیابانی و اشرف ربیعی که تمامی این مسائل در ویژه‌نامه‌های سازمان و زیارتنامه‌های آنان قابل مشاهده است.
- ۱۹- مصطفی ایزدی، گذری بر اندیشه‌های آیت‌الله منتظری، مصاحبه‌ها، جلد دوم، قسمت اول، انتشارات نور، ۱۳۶۱، صص ۸۹-۹۰. همچنین نقش نامبرده در پایه‌ریزی نهضت آزادی ایران به همراه مهندس بازرگان (پس از انشعاب از جبهه ملی دوم) و استفاده بیشتر اعضای سازمان مجاهدین از موقعیت معنوی وی و جایگاه او در حکومت اسلامی به عنوان امام جمعه تهران قابل ملاحظه می‌باشد.
- ۲۰- یوهانس رایسنر، اپوزیسیون علیه خمینی، به نقل از نگاه، سال سوم، شماره ۷، صص ۴۱-۴۰.
- ۲۱- زیرا یک نظریه درست نخست باید مراحل مختلفی و از جمله فرضیه بودن را طی کند و پس از جواب دادن در مرحله به نظریه تبدیل گردد. گذشت زمان نیز حداقل جواب ندادن بخش‌های مارکسیستی ایدئولوژی سازمان را اثبات نموده است که نمونه آن بن‌بست فروپاشی این مکتب در اروپای شرقی و شوروی بود.
- ۲۲- نمونه‌هایی از آنها در مجموعه‌ای تحت عنوان از ماوراء چپ تا ماوراء راست (بی‌ثباتی یا اپورتونسیسم) جمع‌آوری گردیده است.
- ۲۳- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی از عهد باستان تا امروز، نگاشته پروفوسور گائنانا موسکا و گاستون بوتو، ترجمه حسین شهیدزاده.
- ۲۴- هفته‌نامه جمعه، چاپ ترکیه به نقل از نگاه، س سوم، شم ۷، ص ۲۳.
- ۲۵- برای اطلاع بیشتر رجوع گردد به جزوه‌های یوهانس رایسنر، اپوزیسیون علیه خمینی، به نقل از نگاه، همان شماره، ص ۵۰. شناخت سازمان مجاهدین خلق.
- ۲۶- نمونه آن را می‌توان در اطلاعیه ۵۷/۱۲/۲ سازمان، مصاحبه رجوی در نشریه پیام خلق (شماره ۲)، در اسفند ۵۷، مقدمه اول مجموعه در مجموعه اعلامیه‌ها و ... روزنامه مجاهد در تاریخ ۵۸/۸/۷ و ۵۸/۸/۱۴ و سعی در ارائه عناصر متضاد همچون ارتش ضدخلقی (یا همان ارتش باقی‌مانده از زمان شاه سابق)، ارتجاع، بورژوازی و ... دید و جالب اینجاست که خود سازمان در اطلاعیه مورخه ۵۸/۸/۱۴ به مارکسیست‌های اصولی در مورد ایجاد تضاد مطلق با سیستم حاکم و نادیده گرفتن مرزهای وحدت با بورژوازی کوچک هشدار داده است.
- ۲۷- برخی از حمایت‌ها عبارت است از: حزب سوسیالیست فرانسه، جناح چپ حزب کارگر انگلستان و سرانجام تمامی حزب کارگر بریتانیا، پارلمان اروپا، پارلمان انگلستان، حزب سوسیال دموکرات آلمان، ائتلاف سوسیالیست‌ها، دموکرات‌ها، لیبرال‌ها در انگلستان، ۲۰۲ نفر از نمایندگان کنگره آمریکا، نمایندگان پارلمان سوئد، احزاب نروژی و ... و جالب اینجاست که علی‌رغم این حمایت‌ها در پی شکایت‌های متعدد جدانشدگان از سازمان مجاهدین خلق به سازمان‌های غیردولتی جهانی و از جمله دیده‌بان حقوق بشر و عفو بین‌الملل این سازمان از سوی مراکز دفاع از حقوق بشر و فرد بی‌طرفی چون موریس کاپیتون گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد محکوم گردید که این واقعیت بیانگر این حقیقت است که حمایت ارگان‌ها و مراکز دولتی غربی از مجاهدین صرفاً به دلیل مصالح و بازی‌های سیاسی و تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی بوده است، نه رعایت حقوق

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

- بشر. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به سلسله مجلات نگاه، از زمره سال سوم، شم ۵، و نیز تروریسم ضد مردمی، ص ۳۷۵-۳۰۵، بال شکسته، گزارش علی رضوانی به صلیب سرخ جهانی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر تحت عنوان شکنجه در زندان‌های رجوی و همچنین گزارش‌ها و شماره‌های مختلف نشریه مجاهد (ویژه‌نامه سازمان مجاهدین خلق ایران).
- ۲۸- رجوع شود به اسناد و بریده‌های روزنامه از صفحه ۳۱۸ به بعد در کتاب تروریسم ضد مردمی، و همچنین بولتن خبرگزاری پارس، ۱۳۶۰/۲/۱۱، ص ۱۳ و ۱۳۶۰/۲/۲۰، ص ۱۹.
- ۲۹- بولتن خبرگزاری پارس، ۱۳۶۰/۲/۱۱، ص ۱۳.
- ۳۰- روزنامه پست ایران، شماره چهارشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۶۱، چاپ لندن.
- ۳۱- تقویم مناسبت‌های سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ۳۲- اسناد منتشره در صفحات ۲۵۵، ۲۵۹ و ۲۷۴-۲۶۶، تروریسم ضد مردمی (که برگرفته از مجله مجاهد فوق‌العاده شماره ۸ انتخابات، همچنین شماره ۱۲۲ آن در اسناد ستاد بزرگ ارتش ایران و سازمان اطلاعات و امنیت کشور رژیم پهلوی می‌باشد).
- ۳۳- علی رضوانی، شکنجه در زندان‌های رجوی (گزارش از علی رضوانی، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق به صلیب سرخ جهانی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر، ص ۱۳).
- ۳۴- هادی شمس حائری، مرداب، ص ۲۵.
- ۳۵- مسعود رجوی، ۳۰ تیر ۱۳۶۰ به نقل از «منافقین خلق رو در روی خلق»، ص ۷۹ و یوهانس رایسنر، همان، ص ۴۷.
- ۳۶- نشریه مجاهد، تاریخ ۱۳۵۸/۸/۱۴ و ۱۳۵۸/۸/۲۱ و همچنین سخنان مسعود رجوی در شماره ۱۱۴ مجاهد.
- ۳۷- یوهانس رایسنر، همان، ص ۴۸.
- ۳۸- یوهانس رایسنر، همان، به نقل از نشریه نگاه، سال سوم، شماره ۷، صص ۴۹-۴۷.
- ۳۹- یوهانس رایسنر، همان، ص ۴۹ و تقویم مناسبت‌های سازمان مجاهدین خلق ایران و مقاله تحقیقی انقلاب ایدئولوژیک اثر نگارنده.
- ۴۰- هادی شمس حائری، مرداب، صص ۴۱-۳۹.
- ۴۱- یوهانس رایسنر، همان، ص ۴۷.
- ۴۲- پیام سازمان مجاهدین خلق به افسران و سربازان انقلابی در ۱۳۵۸/۱۲/۲ که در آن پیام آورده شده است: تا انحلال کامل ارتش و برپایی ارتش مردمی، پیروزی ما کامل نیست. همچنین علی رضوانی، اسکولاستیک نوین در فرقه رجوی (مصاحبه سردبیر نشریه ایران آزاد با رادیو صدای ایران)، ص ۹۸ و یوهانس رایسنر، اپوزیسیون علیه خمینی، نگاه، همان شماره، صص ۴۰-۳۹.
- ۴۳- یوهانس رایسنر، همان، ص ۴۲.
- ۴۴- رضا قنادان، مجله نگاه، س دوم، شم ۵، اکتبر ۱۹۹۶، و ایران‌خبر، ص ۵ به نقل از نگاه، س دوم، شم ۵، اکتبر ۱۹۹۶.
- ۴۵- قرآن کریم، سوره مبارکه بقره، آیات ۲۲۷ به بعد.
- ۴۶- در پایان این مقاله اشاره خواهد شد.
- ۴۷- فرح ازبری، مجاهدین خلق دوزستانی فریبکار، پیام آزادگان، ۷۴/۲/۵ به نقل از نگاه، همان شماره، ص ۲۹ و مهری داد، استراتژی رژیم آخوندی برای سرکوب اپوزیسیون، نگاه، س سوم، شم ۷، ص ۵۸.
- ۴۸- مهدی خانابا تهرانی.
- ۴۹- هفته‌نامه جمعه، چاپ ترکیه، به نقل از نگاه، س سوم، شم ۷، صص ۲۶-۲۳.
- ۵۰- ویژه‌نامه مجاهد، ص ۲۹۴.
- ۵۱- کانال D ترکیه، به نقل از پروژکتورهای غیرضروری، ص ۲۶.
- ۵۲- نگاه شود به کتاب از ماوراء چپ تا ماوراء راست (بی‌ثباتی یا اپورتونسیسم) که موارد بسیار زیادی از این رفتارهای دوگانه و کاملاً متضاد را با ارائه مدارک و شواهدی از بیانیه‌ها، انتشارات و موضع‌گیری‌های خود سازمان

نشان داده است.

- ۵۳- سیاوش بشیری، رزم‌آورانی که بزم‌آرا شده‌اند، کانون جوانان ایرانی، تیر ۱۳۷۲ به نقل از نگاه، س سوم، شم ۴، می ۱۹۹۶، س ۱۵۷ و هادی شمس‌حائری، مرداب، ص ۲۵۶ که معتقد است حنیف‌نژاد در همکاری مسعود رجوی با ساواک در زندان توسط رجوی لو رفته است.
- ۵۴- رجوع شود به تاریخچه سازمان در پیش از انقلاب اسلامی و همچنین سعید شاهسوندی، اسناد مکاتبات مسعود رجوی و من، ضمیمه سند شماره ۲ و ۱، صص ۳۳۸ - ۳۳۷.
- ۵۵- منافقین خلق رودرروی خلق، ص ۲۶، ابوالحسن بنی‌صدر در گزارش خویش موسوم به کارنامه رئیس‌جمهور در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۹ این مطلب را به طور ضمنی تأیید می‌کند.
- ۵۶- احمد خمینی، رنجنامه به حضرت آیت‌الله منتظری، صص ۲۰-۱۹ که اشاره‌ای به نگاشتن نامه‌ای از این سه نفر به آیت‌الله خمینی برای تأیید سازمان مجاهدین و عدم پذیرش این درخواست توسط او دارد. علاوه بر این رجوع شود به جلد سوم تحلیل تاریخ انقلاب اسلامی، نگاشته حمید روحانی و رضا مرزبان، «مجاهدین خلق از پدر خمینی تا کلیتتون» که در بال شکسته و همچنین مجله نگاه، س دوم، شم چهارم، می ۱۹۹۶، صص ۳۰-۱۹ به چاپ رسیده و به تلاش‌های سازمان در جهت کسب نظر آقای خمینی و منتظری اشاره دارد.
- ۵۷- یوهانس رایسنر، اپوزیسیون علیه خمینی، به نقل از نگاه، س سوم، شم ۷، ص ۴۰.
- ۵۸- در جواب به نامه منتظری، طالقانی، مطهری اشاره شد.
- ۵۹- علی رضوانی، همان، ص ۷۸ و مجله نیمروز به نقل از نگاه، س دوم، شم ۴، می ۱۹۹۶، ص ۱۴۴.
- ۶۰- مجاهد، ۱۲۱، ۱۳۶۰/۲/۲۵ و مصاحبه مطبوعاتی بنی‌صدر، ۲ خرداد ۱۳۶۰ به چاپ رسیده در انقلاب اسلامی، ص ۲ و نامه مسعود رجوی به بنی‌صدر: ۱۳۶۰/۳/۲.
- ۶۱- نامه سرگشاده سازمان به آیت‌الله خمینی، ۱۳۶۰/۲/۱۲ و روح‌الله خمینی، صحیفه نور، ج ۸، سخنرانی ۱۳۶۰/۲/۱۰ و ۱۳۶۰/۳/۲۲.
- ۶۲- همان جمله مشهور «ما زمین می‌دهیم و زمان می‌گیریم» که موجب مسخره شدن بنی‌صدر در نزد مردم و کارشناسان نظامی شده بود.
- ۶۳- صحیفه نور، ج هشتم، چاپ امام، زمستان ۱۳۷۳، ص ۴۶۱.
- ۶۴- قبلاً اشاره شد.
- ۶۵- روح‌الله خمینی، سخنرانی ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ در صحیفه نور.
- ۶۶- همان.
- ۶۷- چون بنی‌صدر در جواب از دادن نظر صریح خودداری کرد و به طور ضمنی حرف‌های رجوی را تأیید نمود: مصاحبه مطبوعاتی بنی‌صدر، ۲ خرداد ۱۳۶۰، به چاپ رسیده در روزنامه انقلاب اسلامی، ص ۲.
- ۶۸- بعداً اشاره خواهد شد.
- ۶۹- بعداً اشاره خواهد شد.
- ۷۰- مسعود رجوی، نامه به بنی‌صدر، ۱۳۶۰/۳/۲.
- ۷۱- مسعود رجوی، مجاهد، شم ۱۱۱، ص ۱۶. البته بعداً معلوم شد قضیه برعکس بود و مجاهدین سپر انسانی عضوی از لیبرال‌ها گردیدند، بدون آن که هم‌فکران بنی‌صدر از جبهه ملی کوچکترین حرکتی انجام دهند.
- ۷۲- علاوه بر فضای حاکم در آن روز، رجوع شود به سند ذکر شده در منافقین خلق رودرروی خلق، صص ۱۵-۱۴.
- ۷۳- چه باید کرد، صص ۹۱-۸۷ و مسعود رجوی، جمع‌بندی یک ساله، ص ۲۳.
- ۷۴- مجاهد، ۲۹۳، ص ۵.
- ۷۵- علی رضوانی، شکنجه در زندان‌های رجوی (گزارش به...)، صص ۱۷-۱۶.
- ۷۶- رضا مرزبان، مجاهدین خلق از پدر خمینی تا کلیتتون، به چاپ رسیده در بال شکسته، ص الف.
- ۷۷- به نقل از چه باید کرد، صص ۱۶-۱۴ و ۲۳-۲۱ و ۵۴-۴۴ (کلیه دستخط‌های رجوی موجود است) و همچنین هادی شمس‌حائری، مرداب، صص ۵۷ و ۲۱.

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

- ۷۸- مسعود رجوی، جمع‌بندی یک ساله، ص ۴۲.
- ۷۹- به نقل از چه باید کرد، صص ۴۴-۱۳ و مسعود رجوی، جمع‌بندی یکساله، صص ۱۰۰ و ۱۰۸.
- ۸۰- چه باید کرد، صص ۱۶ و ۲۱.
- ۸۱- هادی شمس‌حائری، مرداب، صص ۲۸-۲۷ و ۲۵ و ابوالحسن بنی‌صدر، کوشش‌هایی که به نتیجه نرسیدند، به نقل از نگاه، س دوم، شم ۴، می ۱۹۹۶، ص ۴۱ و درباره تحریک بنی‌صدر نیز قبلاً توضیح داده شد.
- ۸۲- در بخش‌های قبل اشاره شد و همچنین رجوع شود به هادی شمس‌حائری، مرداب، صص ۳۲-۲۹.
- ۸۳- هادی شمس‌حائری، مرداب، ص ۳۹ و چه باید کرد، ص ۱۵.
- ۸۴- مجاهد، ۹۵، ۱۳۵۹/۴/۲.
- ۸۵- منافقین خلق رودروی خلق، صص ۳۱-۳۰. هادی شمس‌حائری، مرداب، صص ۴۲ و ۳۰-۲۹ (برگرفته از سخنرانی رجوی).
- ۸۶- که قبلاً به آن اشاره گردید و روزنامه سوئدی داگبلادت نیز آن را تأیید نموده است.
- ۸۷- تروریسم ضد مردمی، صص ۱۰۵-۱۰۳.
- ۸۸- مریم قجرعزادانلو، (مریم رجوی)، «مصاحبه با خواهر مجاهد مریم رجوی مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران، جانشین فرمانده کل ارتش آزادی‌بخش ملی به مناسبت بیست و هشتمین سال بنیانگذاری سازمان»، ص ۸.
- ۸۹- مسعود رجوی، جمع‌بندی یکساله، ص ۱۰۸.
- ۹۰- مسعود رجوی، به نقل از چه باید کرد، ص ۲۴.
- ۹۱- مجاهد، ۱۱۱، تاریخ ۷ اسفند ۵۹، ص ۱۸، مصاحبه رجوی، قبلاً به سابقه این لقب اشاره گردیده است.
- ۹۲- روزنامه انقلاب اسلامی، ۸ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۱.
- ۹۳- کارنامه رئیس‌جمهور، ۶۰/۲/۹ (روزنامه انقلاب اسلامی).
- ۹۴- روح‌الله خمینی، صحیفه نور، ج ۸، صص ۳۶۸-۳۶۰ و ۳۹۴.
- ۹۵- برای ملاحظه این دیدگاه‌ها رجوع شود به بولتن خبرگزاری پارس در ۱۳۶۰/۲/۱۱، ص ۱۳ و ۱۳۶۰/۲/۲۰، ص ۱۹ که قبلاً اشاره گردید.
- ۹۶- روح‌الله خمینی، صحیفه نور، سخنرانی ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰، ج ۸، صص ۴۰۴-۴۰۱.
- ۹۷- روح‌الله خمینی، همان، صص ۴۰۳-۴۰۱.
- ۹۸- مجاهد، ۱۲۱، تاریخ ۱۳۶۰/۲/۲۵، نامه مجاهدین به ریاست جمهوری.
- ۹۹- مصاحبه مطبوعاتی بنی‌صدر، ۲ خرداد ۱۳۶۰ به نقل از روزنامه انقلاب اسلامی، ص ۲.
- ۱۰۰- نامه رجوی به بنی‌صدر، ۱۳۶۰/۳/۲ به نقل از منافقین خلق رودروی خلق (در آخر کتاب اصل سند وجود دارد).
- ۱۰۱- همان.
- ۱۰۲- روزنامه انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۳۰، ص ۱.
- ۱۰۳- روزنامه انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۲، ص ۱۱.
- ۱۰۴- مجاهد، ۱۲۲، سه مقاله فراندوم، ۱۳۶۰/۳/۸.
- ۱۰۵- مجاهد، ۱۲۳، بررسی لایحه قصاص، صص ۸ و ۱۲۲، ص ۱۶ با آوردن نظرات حاج‌سیدجوادی.
- ۱۰۶- صحیفه نور، سخنرانی ۱۳۶۰/۳/۶.
- ۱۰۷- مصاحبه‌های بنی‌صدر در ۱۳۶۰/۳/۹.
- ۱۰۸- مجاهد، ۱۲۲، سرمقاله.
- ۱۰۹- صحیفه نور، سخنرانی‌های ۱۵ و ۱۶ خرداد.
- ۱۱۰- بنی‌صدر به نقل از مجاهد، ۱۲۴، ص ۱، ۱۳۶۰/۳/۲۱؛ همچنین سرمقاله همان شماره و همین طور اطلاعیه سازمان در ۱۳۶۰/۳/۱۸.
- ۱۱۱- بنی‌صدر به نقل از مجاهد، ۱۲۴، ص ۱، ۱۳۶۰/۳/۲۱؛ همچنین سرمقاله همان شماره و همین طور اطلاعیه سازمان در ۱۳۶۰/۳/۱۸.

- ۱۱۲- ابوالحسن بنی صدر، کوشش‌هایی که به نتیجه نرسیدند، به نقل از نگاه، س دوم، شم چهارم، می ۱۹۹۶، صص ۴۵-۴۰.
- ۱۱۳- اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق ایران در ۱۳۶۰/۳/۱۲ و ۱۳۶۰/۳/۱۹، ۱۳۶۰/۳/۲۴ و ۱۳۶۰/۳/۲۶.
- ۱۱۴- روح‌الله خمینی، صحیفه نور، سخنرانی ۱۳۶۰/۴/۱، ج ۸، صص ۵۰۴-۵۰۰.
- ۱۱۵- صحیفه نور، سخنرانی ۱۳۶۰/۲/۲۵ و همچنین مجاهد، ۱۲۶، پاسخ رئیس‌جمهور...، ۱۳۶۰/۳/۲۵، ص ۲.
- ۱۱۶- اطلاعیه مجاهدین خلق در ۲۶، ۲۷ و ۲۸ خرداد ۱۳۶۰.
- ۱۱۷- صحیفه نور، سخنرانی ۱۳۶۰/۳/۲۹.
- ۱۱۸- مسعود رجوی، جمع‌بندی یکساله، به نقل از چه باید کرد، صص ۵۴-۵۳.
- ۱۱۹- یوهانس رایسنر، اپوزیسیون علیه خمینی، به نقل از نگاه، س سوم، شم هفتم، ژانویه ۱۹۹۷، ص ۴۶.
- ۱۲۰- منافقین خلق رودرروی خلق، ص ۷۸.
- ۱۲۱- هادی شمس‌حائری، مرداب، صص ۲۹-۲۷ و خاطرات مریم شهبازپور، بتول وافر و فرحناز انامی از اعضای سابق سازمان در کتاب سراب و گرداب، صص ۴۰، ۱۰۵ و ۱۶۹ و مسعود رجوی، جمع‌بندی یکساله، صص ۱۶۱-۱۶۰ به نقل از چه باید کرد، ص ۶۰.
- ۱۲۲- چه باید کرد، ص ۶۸.
- ۱۲۳- یوهانس رایسنر، همان، ص ۴۵.
- ۱۲۴- یوهانس رایسنر، همان، ص ۴۵.
- ۱۲۵- برای اطلاع از آمار علاوه بر گزارش‌های سازمان، رجوع شود به منافقین خلق رودرروی خلق، صص ۸۸-۸۷ و همچنین تقویم کشور.
- ۱۲۶- کیهان لندن، مورخ ۷۳/۴/۲ به نقل از نگاه، س دوم، شم ۴، می ۱۹۹۶، ص ۲۳۹ و یوهانس رایسنر، همان، ص ۴۶.
- ۱۲۷- به این مسئله فکری اشاره شده است.
- ۱۲۸- چرچیل، به نقل از منصور تاراجی، نگاه، س دوم، شم ۶، ۱۹۹۶، ص ۵۰.
- ۱۲۹- خاطرات مریم شهبازپور، همان، ص ۵۸.
- ۱۳۰- از آن زمره رجوع شود به هادی شمس‌حائری، مرداب، بخش «۳۰ خرداد یک حرکت ماجراجویانه و غیرمستولانه»، صص ۶۴-۳۶ و همچنین جمعی از جاداشدگان از سازمان مجاهدین خلق در کتابی تحت عنوان چه باید کرد، صص ۶۸-۵۰.
- ۱۳۱- تمامی این مسائل در بخش‌های قبلی به وضوح توضیح داده شده است.
- ۱۳۲- مسعود رجوی، سخنرانی مسعود رجوی در گردهمایی‌های بزرگ رزمندگان و پشتیبانان مقاومت برای بزرگداشت پانزدهمین سالگرد ۳۰ خرداد، ص ۵.
- ۱۳۳- علی رضوانی، اسکولاستیک نوین در فرقه رجوی، ص ۱۱، و همان فرد در گزارش به صلیب سرخ جهانی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر، ص ۱۲ و جمعی از جاداشدگان از سازمان مجاهدین خلق، چه باید کرد، صص ۲۳-۲۱.
- ۱۳۴- علی رضوانی، اسکولاستیک نوین در فرقه رجوی (مصاحبه سردبیر نشریه ایران آزاد با رادیو صدای ایران، صص ۱۵-۱۱ که حکایت از ریزش شدید نیرو به خصوص از سال ۶. به بعد دارد.
- ۱۳۵- همان.
- ۱۳۶- مصاحبه مهدی خانبابا تهرانی، محمود راسخ افشار و منوچهر صالحی با رادیو ۲۴ ساعته در آمریکا، به نقل از نگاه، س سوم، شم ۶، دسامبر ۱۹۹۶، ص ۲۷۱ که طبق ادعای خود سازمان حداکثر این نیروها حدود ۴۰۰۰ نفر بوده‌اند.
- ۱۳۷- هادی شمس‌حائری، ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب، صص ۱۶-۱۵ و همچنین رجوع شود به مقاله انقلاب ایدئولوژیک اثر نگارنده.
- ۱۳۸- علی رضوانی، همان، ص ۱۶.

نگاهی به اوضاع و شرایط عمومی کشور ایران...

- ۱۳۹- هادی شمس حائری، مرداب، صص ۳۶۴-۳۶۰ و علی رضوانی، همان، صص ۴۶-۳۷.
- ۱۴۰- هادی شمس حائری، مرداب، ص ۱۴ و علی رضوانی، روی خط شب با رادیو صدای ایران (گفت‌وگو با آقایان کریم حقی، علی رضوانی، جمشید تفرشی و...)، ص ۱۸.
- ۱۴۱- هادی شمس حائری، مرداب، صص ۸۸-۸۴، ۱۴۳ و ۳۸۰ و چه باید کرد، صص ۱۵۶-۱۵۰ و فریدون گیلانی، سراب، ص ۴۰ و مصاحبه مهدی خانابایا تهرانی، محمود راسخ افشار و منوچهر صالحی با رادیو ۲۴ ساعته ایران در آمریکا، به چاپ رسیده در نگاه، س دوم، شم ۶، دسامبر ۱۹۹۶، صص ۲۴۳-۲۴۱ و «مجاهدین خلق و مبارزه با امپریالیسم»، اریان تایمز، ۱۶ دسامبر ۱۹۹۴ به نقل از نگاه، س دوم، شم ۵ اکتبر ۱۹۹۶، و نیز سخنان رجوی به نقل از چه باید کرد، صص ۱۰۶-۱۰۱.
- ۱۴۲- هادی شمس حائری، مرداب، صص ۸۸-۸۴، ۱۴۳ و ۳۸۰ و چه باید کرد، صص ۱۵۶-۱۵۰ و فریدون گیلانی، سراب، ص ۴۰ و مصاحبه مهدی خانابایا تهرانی، محمود راسخ افشار و منوچهر صالحی با رادیو ۲۴ ساعته ایران در آمریکا به چاپ رسیده در نگاه، س دوم، شم ۶، دسامبر ۱۹۹۶، صص ۲۴۳-۲۴۱ و «مجاهدین خلق و مبارزه با امپریالیسم»، اریان تایمز، ۱۶ دسامبر ۱۹۹۴ به نقل از نگاه، س دوم، شم ۵ اکتبر ۱۹۹۶، و نیز سخنان رجوی به نقل از چه باید کرد، صص ۱۰۶-۱۰۱.
- ۱۴۳- ژون آفریک، به نقل از نگاه، س دوم، شم ۵، اکتبر ۱۹۹۶ و نیز سخنان رجوی به نقل از چه باید کرد، صص ۱۰۶-۱۰۱.
- ۱۴۴- علی رضوانی، اسکولاستیک نوین در فرقه رجوی، ص ۱۵ که آمار مجاهدین محبوس در زندان‌های سازمان را از سال ۱۳۶۳، برابر ۷۰۰ نفر اعلام نمود (توجه شود در یک سازمان چند هزار نفره این میزان چه درصد بسیار بالایی را تشکیل می‌دهد).
- ۱۴۵- علاوه بر نگاه (سلسله مجلات) رجوع گردد به کتاب‌های نگاشته این افراد درباره شکنجه‌ها و رفتارهای غیرانسانی با آنان.